

بازنگری چهار جنبش زیرساختی جامعه مدنی جنبش خودبنياد ايران

جنبش کارگری

مبارزه کارگران برای تعیین

حداقل مزد سالانه و افزایش دستمزد

از چه مسیری می‌گذرد؟

انتشارات مستضعفین

دولت

اول



شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: دفتر اول - جنبش کارگری - جلد سوم

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: بهار ۱۴۰۳

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست مطالب

دستمزد سال ۹۳ کارگر ایرانی در کاسه نظام کارمزدی سرمایه‌داری رژیم مطلقه فقهاتی..	۷
تعیین دستمزد کارگران در سال ۹۵.....	۲۴
«جنبش کارگری» در برابر دو آوردگاه.....	۴۲
مبارزه کارگران برای تعیین «حداقل مزد سالانه و افزایش دستمزد».....	۸۱
کالبد شکافی «افزایش دستمزد سال ۹۹ کارگران ایران».....	۹۴
«مزد ۱۴۰۰» در عرصه زور آزمایی.....	۱۱۷
شکاف ۲۰۰ درصدی بین مزد و معیشت کارگران.....	۱۴۹
حداقل مزد سال ۱۴۰۱ در چرخه مهندسی شده جلسات پشت پرده شورایی عالی کار.....	۱۷۲
دستمزد ۱۴۰۲ زیر چکش کاری شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.....	۱۹۱
چالش‌های دستمزدهای پایین‌تر از نرخ واقعی تورم و هزینه سبد معیشت خانوار.....	۲۴۲

دستمزد سال ۹۳

چهارده میلیون خانوار کارگر ایرانی،

در کاسه نظام کارمزدی سرمایه‌داری

رژیم مطلقه فقاہتے

یک - عوامل فروپاشی نظام سرمایه‌داری:

در یک نگاه کلی عوامل فروپاشی نظام سرمایه‌داری عبارت است از:

- ۱ - تمایل نرخ سود به تنزل بر اثر رقابت بین سرمایه‌داران نظام سرمایه‌داری.
- ۲ - اضافه‌تولید تولیدکنندگان بر اثر کاهش توان خرید مصرف‌کنندگان، که صد البته در میان این دو آیتم آنچه نصیب سرمایه‌داری کمپرادور و بنجل ایران می‌شود آیتم اول یعنی بحران سرمایه‌داری ایران بر اثر کاهش نرخ سود آن‌ها در اثر افزایش متغیرهای اقتصادی است که این متغیرهای کلان اقتصادی در سبد هزینه تولید عبارتند از:

الف - دستمزد کارگر.

ب - هزینه مواد اولیه.

ج - نرخ سود بانکی سرمایه پولی در گردش.

قابل توجه اینکه از آنجایی که در سرمایه‌داری کمپرادور ایران به علت سرمایه‌های نفتی و گازی که منبع اصلی شارژ سرمایه‌های ارزی کشور می‌باشد، از آغاز تکوین سرمایه نفتی در ایران - به غیر از دو سال دولت مصدق - جهت بازگشت این سرمایه بادآورده نفتی به خزانه اولیه مادر خود، که کشورهای متروپل صنعتی سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی می‌باشند

- اقتصاد ما بر مبنای واردات کالایی استوار بوده است که با عنایت به عدم توان بورژوازی تولیدی وابسته ایران در رقابت بازاری و تولیدی و کالایی با بورژوازی جهانی طبیعتاً همیشه بیش از ۷۰ درصد بازار ایران به صورت مستقیم یا غیر مستقیم توسط کالاهای قاچاق و کالاهای وارداتی - که حجم کالاهای قاچاق بیش از واردات کالاهای رسمی می‌باشد - در خدمت سرمایه‌داری جهانی بوده است و سرمایه‌داری کمپرادور و بنجل ایرانی همیشه از بحران افزایش سبب هزینه تولید داخلی که معلول سه عامل:

الف - افزایش هزینه مواد اولیه.

ب - افزایش نرخ سود بانکی.

ج - افزایش تورم و دستمزد کارگران بوده است، در رنج می‌باشد.

بنابراین به‌طور شفاف و مشخص عامل بحران سرمایه‌داری ایران از آغاز گرایش نرخ نزولی سود بر پایه افزایش هزینه متغیرهای اقتصادی می‌باشد که بر حسب شرایط سیاسی حاکمیت‌های ایران آرایش این متغیرهای کلان سه گانه اقتصادی متفاوت بوده است، به‌طوری که در زمانی در رأس هرم این آرایش هزینه دستمزد پرسنل قرار می‌گرفته و در شرایط دیگر سود بانکی و در شرایطی هزینه مواد اولیه. طبیعی است که اولین بازتاب بحران نظام سرمایه‌داری بنجل و بیمار کمپرادور ایران تورم و رکود اقتصادی می‌باشد که گاهی یکی از این بیماری‌ها و زمانی مثل شرایط فعلی هر دو این بیماری‌ها دامن‌گیر اقتصاد سرمایه‌داری بیمار ایران می‌شود.

البته ساختار سرمایه‌داری ایران در طول ۳۵ سال گذشته (در چهار مؤلفه سرمایه‌های بانکی، سرمایه‌های تجاری، سرمایه‌های خدماتی و سرمایه‌های صنعتی در شکل مستقیم دولتی یا شبه‌دولتی توسط نهادهای سپاه پاسداران، سربازان گمنام امام‌زمان، آقازاده‌ها، سردمداران حوزه فقهاتی و نهادهای اقتصادی وابسته به حاکمیت اداره می‌شده) که بیش از ۸۰ درصد سرمایه‌های صنعتی، تجاری، خدماتی و بانکی نظام سرمایه‌داری ایران را در دست داشته‌اند، باعث شده تا دولت یا رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۵ سال گذشته به‌عنوان کارفرمای اصلی سرمایه چهارگانه مطرح شود که این ساختار بسترساز آن شده‌است تا به‌محض اعتلای بحران سرمایه‌داری ایران، دولت یا رژیم مطلقه فقهاتی جهت دفاع از کارفرمایان به‌صورت آشکار و مستقیم وارد عرصه حمایت از سرمایه‌داران بشود که در راستای این حمایت دولت همیشه در میان سه متغیر کلان اقتصادی سبب هزینه تولید سرمایه‌داری (آسان‌ترین متغیری که جهت کاهش هزینه سبب تولید در راستای مقابله با سیر نزولی سود سرمایه داران صنعتی ایران که بیش از ۸۰ درصد آن‌ها متعلق به دولت، سپاه پاسداران، سربازان گمنام، آقازاده‌ها، نهادهای وابسته اقتصادی و سردمداران حوزه فقهاتی می‌باشد) بر متغیر دستمزد کارگران تکیه می‌کرده‌است، چراکه در خصوص متغیر سود بانکی از آنجایی که سکان‌داران خصوصی و دولتی این بانک‌ها همان آقازاده‌ها، سپاه پاسداران، نهادهای حوزه، حامیان دولت مطلقه فقهاتی و

سربازان گمنام می‌باشند، امکان کاهش آن وجود ندارد.

آن چنانکه در دولت احمدی‌نژاد دیدیم که چگونه با شعار تک رقمی کردن نرخ سود بانک‌ها وارد ساختمان پاستور در دولت نهم و دهم شد، اما در روزی که کلید ساختمان پاستور را تحویل کلیدساز دولت یازدهم داد، نرخ میانگین سود بانک‌های ایران در اشکال مختلف دولتی و شبه‌دولتی، سپاه، حوزه، آقازاده‌ها و خصوصی بیش از ۳۰ درصد بود، البته این افزایش سود در زمان ۸ ساله دولتی صورت گرفت که از همان آغاز ورود به پاستور شعار جنگ با سود بانکی جهت افزایش نرخ بهره‌وری و کاهش سبد هزینه تولید سر می‌داد. طبیعی است که در دولت‌های پنجم و ششم و یا هفتم و هشتم و امروز دولت یازدهم که از همان آغاز سخن از حمایت از سرمایه‌دارها سر داده‌اند، کلاه زحمت‌کشان پس معرکه خواهد بود.

به هر حال آنچه رژیم مطلقه فقاہتی در طول ۳۵ سال حاکمیت خود نشان داده است به‌هیچ‌وجه به‌علت منوپل بودن سرمایه‌های بانکی ایران در دست دولت، سپاه، حوزه، آقازاده‌ها و تیر و ترکه‌های آن‌ها توان کاهش نرخ سود بانکی نداشته و این سیر صعودی نرخ سود بانکی مانند یک سونامی ویرانگر در طول ۳۵ سال گذشته سرمایه‌های صنعتی را به گل نشانده‌است، به‌طوری که امروز بالاترین نرخ سود بانکی در جهان در نظام مطلقه فقاہتی می‌باشد. همان جریانی که جهت مقابله با نرخ ۵ درصد سود بانکی دوران پهلوی شعار ربا و تنزیل و ذنب لایغفر می‌دادند، امروز نرخ بیش از ۳۰

درصد سود بانکی حلال و صواب و حتی آن را قرض الحسنه می‌نامند تا هم‌آواز با را ده‌ها کریشنان هندی بگوییم، وای به زمانی که استثمار لباس تقوی و مذهب به تن بکند، همه‌چیز مباح و حلال و صواب می‌شود و هر جنایتی مشروعیت فقهی پیدا می‌کند، زندان دانشگاه می‌شود، شکنجه را تعزیر می‌خوانند، اعدام قصاص می‌شود و استبداد، مذهب می‌گردد.

به هر حال در خصوص دومین متغیر کلان اقتصادی یعنی هزینه مواد اولیه از آنجایی که بیش از ۸۰ درصد مواد اولیه تولید داخلی جنبه وارداتی دارد، پیوند این متغیر کلان به سیاست خارجی رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۵ سال گذشته که از ۱۳ آبان ۵۸ توسط تسخیر سفارت امپریالیسم آمریکا توسط نیروهای وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی تحت عنوان دانشجویان پیرو خط امام جهت حذف جناح لیبرالیسم دولت بازرگان و سرکوب خلق‌های منطقه کرد، ترکمن، عرب و بلوچ ایران و حذف جنبش دانشجویی از تنها پایگاه آن‌ها یعنی دانشگاه‌های کشور آغاز شد و بعد از آن به جنگ رژیم مطلقه فقهاتی با صدام حسین کشیده شد و پس از جنگ به موضوع هلال شیعه و هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی بر این هلال انجامید و تا امروز که ده سال است که این سیاست به پروژه اتمی رژیم مطلقه فقهاتی و موضوع جنگ داخلی سوریه و حزب الله لبنان گره خورده‌است، باعث شده تا در طول ۳۵ سال گذشته واردات مواد اولیه با سیاست خارجی و موتور دیپلماسی بین‌المللی رژیم مطلقه فقهاتی و سیاست تحریم‌های اقتصادی

کشورهای متروپل و امپریالیستی پیوند پیدا کند که این امر مانع از کاهش قیمت مواد اولیه جهت مقابله با سیر کاهش نرخ سود سرمایه‌داری تولیدی ایران شده‌است.

به‌خصوص در شرایط فعلی که بیش از ده سال است که با پیوند این سیاست خارجی با پروژه اتمی رژیم مطلقه فقهاتی تحریم‌های اقتصادی جهت تهیه مواد اولیه شکل فلج کننده ایی به خود گرفته است تا آنجایی که بورژوازی ایران - که در رأس آن‌ها دولت، سپاه، سربازان گمنام، آقازاده‌ها، سردمداران حوزه‌های فقهی و نهاد اقتصادی وابسته می‌باشند - برای تهیه مواد اولیه من‌های تکیه بر قاچاق و فرار از گمرک توسط اسکله و فرودگاهی خارج از حیطه گمرک ایران به‌علت تحریم بانک مرکزی، تحریم خرید نفت، خرید از بازار آزاد جهانی توسط دلال‌ها و واسطه‌ها با چند برابر قیمت متعارف شرایط را بحرانی تر کرده است.

لذا تنها راهی که برای بورژوازی وابسته صنعتی ایران - که در رأس آن‌ها دولت، شبه دولت، سپاه، سربازان گمنام، آقازاده‌ها و سردمداران حوزه‌های فقهاتی قرار دارند - جهت کاهش سبب هزینه تولید و مقابله با کاهش سیر نزولی سود سرمایه‌داران باقی می‌ماند، تکیه بر متغیر سوم یعنی دستمزد کارگران می‌باشد که طبق ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی همه ساله باید توسط شورای عالی کار - که شامل نماینده کارفرمایان و نماینده کارگران و نماینده دولت می‌باشد - بر پایه نرخ رسمی تورم و سبب معیشت

خانوار ۳ تا ۵ نفری حداقل مزد ۱۴ میلیون خانوار کارگر ایرانی را تعیین کند؛ لذا در شرایطی که دولت قیمت حامل‌های انرژی و ارز را به‌صورت روتین همه ساله افزایش می‌دهد و تا آنجا که از بعد از پروژه حذف یارانه‌ها که بسترساز افزایش دفعی حامل‌های انرژی و ارزی گردید و باعث شد تا سهم کارگر در سبد هزینه تولید از ۵۰ درصد دولت سوم و چهارم اکنون به ۱۵ درصد برسد، طبیعی است که در این شرایط رژیم مطلقه فقهاتی می‌کوشد توسط متغیر سوم یعنی دستمزد کارگران جلو سیر نزولی نرخ سود سرمایه‌داران را بگیرد.

دو - دستمزد سال ۹۳ چهارده میلیون خانوار کارگر ایرانی در کاسه نظام کارمزدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم:

برای تشریح و تحلیل و فهم این موضوع باید به این موارد تکیه کلیدی بکنیم:

۱ - دولت یازدهم در این شرایط - طبق آمار رسمی خودش علاوه بر اینکه با تورم بیش از ۳۸ درصد روبه‌رو می‌باشد، توسط پیش‌بینی افزایش ۱۸ درصد حقوق کارمندان در بودجه جاری ۹۳ شورای عالی کار فرمایشی را در چارچوب تعیین شده قبلی، جهت تعیین حداقل حقوق پرسنل قرار داده است.

۲ - دولت یازدهم در این شرایط جهت تعیین حداقل حقوق ۱۴ میلیون

کارگر ایرانی بر طبق ماده ۴۱ قانون کار، راهی جز دور زدن بند ۲ ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی ندارد، چراکه طبق این اصل دو آیتم تورم رسمی و هزینه سبد معیشت یک خانوار ۵ نفری باید معیار افزایش حداقل دستمزد کارگران قرار گیرد که تورم بیش از ۳۸ درصد رسمی اعلام شده بانک مرکزی در دی‌ماه ۹۲ و هزینه حداقلی سبد معیشتی یک خانوار ۵ نفری که در این شرایط در کلان‌شهرها بیش از پانزده میلیون ریال برای یک زندگی بخور و نمیر می‌باشد، هرگز نمی‌تواند برای دولت یازدهم عامل تعیین کننده حداقل حقوق بشود؛ لذا در این رابطه برای شیخ حسن روحانی که در آغاز شعار حمایت از کارگران می‌داد و شعار معیار تورم جهت افزایش حداقل دستمزد کارگران می‌داد، راهی نمی‌ماند جز اینکه قانون کار را دور بزند.

۳ - گرچه دولت یازدهم قبلاً از افزایش حداقل دستمزد کارگران متناسب با نرخ تورم سخن گفته اما به‌علت عدم توان کاهش نرخ سود بانکی و عدم توان کاهش هزینه واردات مواد اولیه، انتظار نمی‌رود روحانی توان افزایش دستمزد کارگران - حتی هم وزن احمدی‌نژاد در سال ۹۲ که ۲۵ درصد بوده است - را داشته‌باشد، که صد البته دلیل اصلی این امر هم آن است که تمامی مشاوران و معاونین اقتصادی شیخ حسن روحانی یا مستقیم یا غیر مستقیم برخواسته از اتاق بازرگانی و حزب مؤتلفه می‌باشند که همه جانبه نماینده کارفرمایان هستند تا کارگران.

۴ - از ۱۴ میلیون نفر کارگر مشمول قانون کار ایران، بیش از ۶۷ درصد آنها حداقل حقوق بگیر قانون کار می‌باشند، لذا تنها ۳۳ درصد از ۱۴ میلیون نفر کارگر مشمول ماده ۴۹ و ۵۰ قانون کار در خصوص طرح طبقه بندی مشاغل می‌شوند که این خود نشان‌دهنده یک فاجعه می‌باشد.

۵ - به علت فقدان سندیکاهای آزاد کارگری و دولتی بودن تمامی نهادهای کارگری امکان اعتراض فراگیر و تشکیلاتی و حضور نماینده واقعی کارگران در شورای عالی کار جهت اجرای ماده ۴۱ قانون کار و تعیین حداقل حقوق کارگران وجود ندارد.

۶ - وقتی دولت یازدهم با وجود تورم رسمی بیش از ۳۸ درصدی، حقوق کارمندان خود را ۱۸ درصد افزایش می‌دهد، انتظاری نمی‌رود تا این دولت بخواهد از وعده‌های گذشته خود نسبت به افزایش حقوق کارگران هم وزن با نرخ تورم رسمی دفاع کند.

۷ - در صورتی ما می‌توانیم بگوییم حقوق کارگران یا کارمندان دولت افزایش یافته‌است که میزان افزایش حقوق کارگران و کارمندان بالاتر از نرخ تورم باشد، لذا از آنجایی که همه ساله ما شاهد کاهش میزان افزایش حقوق از نرخ تورم می‌باشیم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که در رژیم مطلقه فقهتی در طول ۳۵ سال گذشته طبقه زحمتکش و متوسط جامعه سال به سال فقیرتر شده‌است.

۸ - از آنجایی که عامل تورم اقتصادی کشور (که عامل تعیین کننده حداقل

حقوق باید باشد) با توجه اینکه این تورم مولود افزایش نقدینگی، افزایش حامل‌های انرژی، افزایش سالانه کسری بودجه دولت به‌علت هزینه‌های نجومی نظامی، سیاسی، خارجی و داخلی، افزایش قیمت ارز خارجی توسط دولت جهت پر کردن خزانه‌های ریالی خود می‌باشد، طبیعی است که عامل همه این عوامل تورم آفرین، خود رژیم مطلقه فقهاتی است که بیش از ۸۰ درصد سرمایه صنعتی، تجاری، بانکی و خدماتی کشور در کانتکس تشکیلاتی دولتی، شبه‌دولتی سپاه، سربازان گمنام، آقازاده‌ها و سردمداران حوزه‌های فقهاتی در دست دارد، لذا طبیعی است که دولت یا رژیم مطلقه فقهاتی باید پاسخ‌گوی اصلی افزایش حقوق زحمت‌کشان و طیف متوسط کارمندان باشد.

۹ - هر چند دولت یازدهم و قبل از او دولت‌های گذشته در طول حیات ۳۵ ساله رژیم مطلقه فقهاتی تلاش می‌کردند و می‌کنند تا عامل اصلی تورم اقتصادی را افزایش دستمزد کارگران معرفی کنند، باید توجه داشته باشیم که در شرایط امروز سرمایه‌داری رژیم مطلقه فقهاتی، سهم هزینه دستمزد کارگران در سبد هزینه تولید، حداکثر ۱۵ درصد می‌باشد - که این امر نشان دهنده این واقعیت است که حداکثر افزایش واقعی دستمزد کارگران می‌تواند ۱۵ درصد ایجاد تورم بکند - و از آنجایی که خود این ۱۵ درصد باعث افزایش قدرت خرید ۱۴ میلیون خانوار کارگری (که حداقل ۳ نفر و میانگین آن‌ها ۵ نفر می‌باشد) می‌شود، لذا افزایش دستمزد کارگران

نه تنها - آن چنانکه رژیم مطلقه فقهاتی توسط تبلیغات گوبلز شبانه و روز خود انجام می‌دهد - زمینه‌ساز تورم نیست بلکه بالعکس، بسترساز رونق اقتصادی می‌گردد و از آنجایی که که بیماری امروز اقتصاد سرمایه‌داری ایران هم تورم است، هم رکود - و برای نجات اقتصاد بیمار سرمایه‌داری کمپرادور ایران باید قبل از تورم، به فکر نجات رکود اقتصادی باشیم - این مهم به انجام نمی‌رسد جز با افزایش قدرت خرید ۴۲ میلیون نفر از جمعیت ایران توسط افزایش دستمزد کارگران.

۱۰ - گرچه در طول ۸ سال جنگ بین رژیم مطلقه فقهاتی و صدام حسین دستمزد کارگران ثابت ماند و افزایش نیافت، ولی مشاهده کردیم که در دولت سوم و چهارم در طول ۸ سال جنگ، تورم اقتصادی جهت تأمین هزینه جنگ پیوسته در حال افزایش بوده است.

۱۱ - در طول ۳۵ سال گذشته حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی - اگر بخواهیم منجی افزایش تورم با منحنی افزایش دستمزد کارگران مقایسه کنیم - به این اصل استخوان‌سوز می‌رسیم که به صورت میانگین هر سال طبقه کارگر ایرانی نسبت به سال قبل ۶۰ تا ۷۰ درصد فقیرتر شده است.

۱۲ - گرچه رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۵ سال گذشته تلاش می‌کرده تا توسط اصل ۴۴ قانون اساسی نظام مطلقه فقهاتی به واگذاری سرمایه صنعتی، بانکی و خدماتی به بخش خصوصی بپردازد، اما از آنجایی که در طول ۳۵ سال گذشته این انتقال سرمایه تنها به نهادهای شبه‌دولتی

سپاه، بنیادهای دولتی، آقازاده‌های، سردمداران و نهادهای وابسته به حوزه فقهاتی انجام گرفته، این مهم باعث شده تا هنوز دولت یا رژیم مطلقه فقهاتی به‌عنوان کارفرمای بزرگ و اصلی اقتصاد سرمایه‌داری ایران باقی بماند.

۱۳ - از آنجایی که یک سرمایه‌دار صنعتی یا بورژوازی تولیدی در آغاز هر سال بر مبنای افزایش هزینه سبد تولید و در نظر گرفتن سود اگراندیس‌مان شده خود، به افزایش قیمت تولید در بازار بی‌در پیکر اقتصاد ایران می‌پردازد، در مقایسه با افزایش دستمزد کارگر ایرانی که همه ساله در ماه اسفند - بعد از یکسال تورم به‌جای ابتدای سال - تعیین می‌گردد، این تفاوت یک‌ساله بین افزایش قیمت کالا توسط سرمایه‌دار با افزایش دستمزد کارگران باعث می‌گردد تا آن چنانکه سرمایه‌دار یکسال جلوتر هزینه و سود خود را محاسبه می‌کند و ۱۴ میلیون کارگر ایرانی باید بعد از یکسال تحمل تورم اقتصاد بتواند صاحب حداقل افزایش دستمزد بخور و نمیر خود بشوند.

۱۴ - گرچه از سال ۱۳۷۵ تا سال ۱۳۸۵ تورم ایران ۳۰۰ درصد طبق آمار رسمی خود رژیم مطلقه فقهاتی افزایش یافته‌است و هر چند هم‌فاز با افزایش تورم، دستمزد کارگران نیز در این ده سال افزایش یافته‌است، ولی طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی به همین اندازه طبقه کارگر ایران فقیرتر شده‌است.

۱۵ - مشکل عمده نظام دستمزد طبقه کارگر ایران در شرایط فعلی به علت فقدان سندیکاهای آزاد حامی این طبقه، آن است که ۶۷ درصد کارگران ایرانی تحت عنوان قراردادهای کار معین، یا کار مشخص با مدت معین، یا بدون قرارداد به صورت انفرادی، یا دسته‌های کمتر از ده نفر می‌باشند، که خود این امر باعث گردیده تا این ۶۷ درصد از حداقل حقوق برخوردار باشند و نتوانند مشمول طرح طبقه بندی مشاغل بشوند.

۱۶ - در تمامی نشست‌های فرمایشی شورای عالی کار در سه ماه آخر هر سال جهت تعیین حداقل دستمزد ۱۴ میلیون نفر کارگر مشمول قانون کار، نماینده دولت به‌عنوان فصل الخطاب و دارای حق وتو در حمایت از کارفرما می‌باشد، که دلیل اصلی آن برمی‌گردد به جایگاه رژیم مطلقه فقهتی به‌عنوان کارفرمای بیش از ۸۰ درصد سرمایه تولیدی، تجاری، بانکی و خدماتی ایران.

۱۷ - تکیه عمده رژیم مطلقه فقهتی بر سرمایه‌های بانکی، سرمایه‌های تجاری و سرمایه‌های خدماتی در برابر تکیه حاشیه‌ایی بر سرمایه‌های تولیدی باعث شده تا علاوه بر جایگزین شدن خام فروشی به‌جای تولید، سودهای کلان نصیب سرمایه تجاری و سرمایه‌های بانکی و سرمایه خدماتی بشود. به‌طوری که شرکت مخابرات ایران که ظرف چند دقیقه توسط یک خیمه شب بازی اقتصادی در بازار بورس توسط دولت احمدی‌نژاد تحویل سپاه گردید، در سال ۱۳۹۰ که سال اول واگذاری بود بیش از ۲۰۰ میلیارد

تومان و در سال دوم یعنی ۱۳۹۱ بیش از ۱۸۰۰ میلیارد تومان سود خالص داشته است و به همین ترتیب در همین مدت بنگاه‌های وابسته به سپاه و آقازاده‌ها در بخش بانکی و خدمات تا ۱۷۰ درصد سود داشته‌اند و این در حالی است که سرمایه‌های صنعتی به‌علت افزایش هزینه سبد تولید به‌صورت زنجیره‌ایی ورشکست می‌شوند و حقوق کارگران خود را حتی تا شش ماه پرداخت نمی‌کنند.

۱۸ - با عنایت به اینکه خط فقر مطلق در سال ۱۳۹۲ در ایران یک میلیون و پانصد هزار تومان اعلام شده‌است، طبیعی است که حداقل حقوق دولت احمدی‌نژاد در سال ۹۲ که مبلغ ماهانه آن ۴,۸۷۱,۲۵۰ ریال می‌باشد، دلالت بر عمق فاجعه در زندگی طبقه کارگر ایران می‌کند.

تعیین دستمزد کارگران

در سال ۹۵

الف - خودویژگی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فضای حاکم بر شورای عالی کار:

این هم از عجایب روزگار است، که در ۳۷ سال گذشته، برای جامعه‌ای که گاهاً، «تورم آن به بیش از ۵۰ درصد» هم رسیده است، مانند کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، که «تورم آن‌ها نزدیک به یک درصد یا حداکثر ۲ درصد» می‌باشد، برای تعیین دستمزد طبقه‌ای که با افراد خانواده خود جمعیتی بیش از «نصف کل جمعیت کشور ایران را تشکیل می‌دهند» از یک سال قبل در راستای «تبصره ۲ ماده ۴۱ قانون کار» قبل از شروع سال جدید، «دستمزد یک‌ساله آینده نیروی کار را تعیین می‌کنند» که معنی و مفهوم این کار آن می‌شود، که (هر چند برای کشورهای پیشرفته‌ای که تورم چشم‌گیری ندارند قابل توجه و تعریف نیست اما برای جامعه‌ای چون جامعه ما، که بیش از ۴۰ سال است که دارای بحران اقتصادی می‌باشد این تعیین حداقل حقوق قبل از شروع سال جدید، تازه اگر منصفانه هم تعیین شود) بیش از نصف جمعیت کشور ایران برای تعیین حداقل معیشت زندگی بخور و نمیر خود، برای مدت ۱۲ ماه فشار ارباب تورم حداقل دو رقمی تحمل کنند.

البته، من‌های این ستم روتین و سالانه بر بیش از ۴۰ میلیون جمعیت ایران که معلول «زمان تعیین دستمزد سالانه نیروی کار جامعه ایران می‌باشد» در رابطه با «مکانیزم و نهاد، این تعیین دستمزد» ستم مضاعف دیگری هم‌بر این طبقه در طول ۳۷ سال گذشته وارد شده‌است. چراکه عامل اصلی همه این ستم‌های رنگارنگ بر نیروی کار ایران، «مناسبات سرمایه‌داری بیمار و بحران‌زده و رانتی و نفتی حاکم بر جامعه ایران می‌باشد.» زیرا از یک‌طرف شلنگ حیات اقتصادی این کشور بیش از ۱۵۰ سال است که به منابع نفت و گاز وصل شده‌است و از طرف دیگر به‌علت اینکه، آبشخور اولیه سرمایه، مناسبات سرمایه‌داری بحران‌زده ایران، از آغاز الی زماننا هذا در خدمت دولت و حکومت و طبقه حاکم بوده است، همین امر باعث شده‌است، که آن چنانکه در سال ۴۱ و ۴۲ شاهد بودیم یک شبه با تصمیم دربار و طبقه حاکم، مناسبات اقتصادی حاکم بر جامعه ایران، به‌صورت دستوری استحاله گردد یعنی همان زمین‌داران، مناسبات زمین‌داری، توسط سرمایه‌های نفتی به‌صورت رانتی بدل به سرمایه‌داران مناسبات سرمایه‌داری بیمار و بحران‌زده ایران شدند.

آن چنانکه در عرصه نظام سیاسی حاکم بر جامعه ایران هم، از همان بدو تکوین مشروطیت دیدیم که همان چهره‌های جلاد و آزادی‌ستیز که مانند اتابک اعظم مبارزین را در برابر سگ‌های آدم‌خوار می‌انداختن، پس از پیروزی انقلاب مشروطیت، دو بار در عرصه همین انقلاب پیروز شده، از

چهره آن‌ها به‌عنوان انقلابیون پرده‌برداری شد. البته ریشه همه این تغییر و تحولات دستوری و از پیش تعیین شده و تزریق شده از بالا و رانت بازی‌های سیاسی و اقتصادی، در طول بیش از ۱۵۰ سال گذشته تاریخ اقتصادی و سیاسی جامعه ایران را باید در فقدان جامعه مدنی نهادینه شده جستجو کرد. چراکه گرچه جامعه ایران سر سلسله جنبان جنبش‌های آزادی‌خواه و دموکراتیک در کشورهای پیرامونی بوده است و انقلاب مشروطیت، سر آغاز جنبش آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه کشورهای پیرامونی بوده است، با همه این احوال از آنجاییکه جنبش آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه مردم ایران نتوانسته است توسط تکوین جامعه مدنی در جامعه ایران نهادینه گردد، همین امر باعث شده است تا جامعه ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته حتی در حد جامعه امروز بنگلادش هم نتواند صاحب یک جامعه مدنی بشود تا توسط آن بتواند از دستاوردهای تاریخی مبارزات آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه‌اش پاسداری نماید.

لذا برای فهم این خلأ استراتژیک و تاریخی تنها کافی است که جامعه ایران امروز را، با جامعه فقرزده بنگلادش در شرق ایران مقایسه نماییم. به‌علت اینکه برعکس جامعه امروز ایران، جامعه امروز بنگلادش توسط تشکیلات نهادینه شده طبقه کارگر جامعه بنگلادش، صاحب جامعه مدنی نهادینه شده‌ای می‌باشد و همین امر باعث گردیده است تا این کشور با همه این بحران‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و طبیعی که دارد، در

سایه همین جامعه مدنی نیم‌بند نهادینه شده توسط تشکیلات سندیکایی طبقه کارگر بنگلادش، توانسته است در عرصه منطقه به صورت یک جامعه مدنی زنده و اعتلا بخش حضور تاریخی و اجتماعی و سیاسی داشته باشد. علی ایحال، در همین رابطه است که تا زمانی که جامعه مدنی در ایران، تحت هژمونی این طبقه و تشکیلات نهادینه شده این طبقه، تکوین پیدا نکند «آش همان آش است و کاسه همان کاسه»، یعنی جامعه ایران در غیبت جامعه مدنی، مجبور است تا معیشت و زندگی و مدیریت روزمره خود را در اختیار طبقه حاکم و هیئت حاکم قرار دهد. تا آن‌ها با ترازوی ترحم در چارچوب صیانت از حکومت و قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خویش، ته کاسه سودهای بادآورده خود را به صورت نواله به طرف آن‌ها پرتاب نمایند؛ و در همین جا است که قصه و حکایت تعیین دستمزد نیروی کارگر جامعه ایران، در دو ماه آخر هر سال به صورت یک قصه تکراری و بی مزه در آمده است که حاصل نهایی هر سال آن، این می‌شود که شعار نیروی کار ایران پس از ختم غائله تعیین دستمزد این گردد، که «سال به سال دریغ از پارسال.»

در نتیجه هر سال که می‌گذرد، هم سفره نیروی کار ایرانی کوچک‌تر می‌شود و قوت لایموت درون این سفره رژیم لاغری به خود می‌گیرد، چراکه ارکستر این صحنه در چارچوب همان مدیریت قبلی در راستای حفظ نظام بهره‌کشی، این سرمایه‌داری بیمار و وابسته و رانتی و نفتی،

همان سمفونی تکراری را به صدا در می‌آورد؛ و قطعاً و جزماً تا زمانی که حداقل «طبقه کارگر ایران نتواند مانند طبقه کارگر بنگلادش جایگاه خود را در عرصه هژمونی، جامعه مدنی ایران نهادینه کند» شورای عالی کار که عامل تعیین کننده و تصمیم گیرنده این امر می‌باشد هر چند در یک طرف آن نماینده تشکیلات زرد و حکومتی طبقه کارگر ایران قرار دارد و در طرف دیگر نماینده کارفرما می‌باشد، (که به‌عنوان نماینده طبقه بورژوازی در این مناسبات نفتی و رانتی و وابسته و بیمار و بحران‌زده که تولید اقتصادی به‌علت اقتصاد قاچاق و رانتی و نفتی و دولتی و مصرفی و وارداتی حاکم تعطیل شده‌است و این اقتصاد بیمار بحران‌زده در آتش رانت و رکود و تورم و قاچاق می‌سوزد، برای استمرار این حیات رو به موت خود، راهی جز استثمار روزافزون طبقه کارگر ایران، که سهم دستمزد کارگران در هزینه تولید کمتر از ۵ درصد می‌باشد ندارد) و جانب سوم در جلسات فرمایشی شورای عالی کار نقش هژمونی و حق وتو، جهت تعیین دستمزد سالانه نیروی کار ایران دارد، نماینده حکومت و دولت می‌باشد، که همه‌چیز در اختیارش قرار دارد.

یعنی از تعیین نماینده زرد طبقه کارگر ایران در این نشست‌ها، تا سلطه بر بیش از ۸۰ درصد اقتصاد نفتی و رانتی و زیرمیزی و رومیزی و قاچاق و هزار فامیلی جامعه ایران، که در شرایط فعلی تلاش می‌کنند، تا از یک طرف اقتصاد رکودزده و تورمی خود را به حرکت درآورند (اقتصادی که

طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی از سال ۸۴ الی زماننا هذا، سالانه بیش از ۷ درصد کوچک‌تر شده‌است و با رشد منفی ۶/۷ درصد تولید ناخالص ملی ایران در این سال‌ها که تنها درآمد نفتی ۸ سال دولت نهم و دهم بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار یعنی دو برابر کل درآمد نفتی تاریخ ایران بوده است، نیروی کار ایران و در رأس آن‌ها بیش از چهل میلیون افراد خانواده طبقه کارگر ایران در اشکال مختلف تولیدی و خدماتی آن مجبور به فقیر شدن روزمره و ساعت‌مره شده‌اند) و از طرف دیگر در این شرایط دولت یازدهم و رژیم مطلقه فقهاتی می‌کوشد تا توسط این مناسبات وابسته و رانتی و نفتی و بحران‌زده، برای شش میلیون نفر بیکار فعلی و ۴/۵ میلیون دانشجوی در حال تحصیل بین‌الهللین (که در شرایط فعلی مانند یک سونامی ویران‌گر اجتماعی تمامی ارکان جامعه ایران را به لرزه درآورده‌اند) همراه با بیش از چهار میلیون معتاد رسمی و ۱۲ میلیون نفر حاشیه‌نشین شهری و بیش از ۱۵ میلیون نفر ایرانی که زیر خط مطلق فقر زندگی می‌کنند، شرایط اشتغال و درآمد فراهم کند.

به همین دلیل در رابطه با تعیین دستمزد نیروی کار در سال ۹۵ توسط شورای عالی کاری که در دو ماه آخر هر سال کرکره‌های خود را بالا می‌برد و برای مدت دو ماه چراغ‌های خود را روشن می‌کنند و بعد از دو ماه و تمام شدن غائله تعیین دستمزد و معیشت بیش از چهل میلیون نفر از جمعیت بیش از ۷۰ میلیون نفر ایرانی، توسط زندگی بخور و نمیر در چارچوب

بین خط بقا و فنا، دوباره کرکره‌ها را تا سال بعد در همین زمان پایین می‌کشند و لذا طبیعی است که در چنین معرکه‌ای با چنین مکانیزمی، «کی برنده است و کی بازنده، چه کسی کدخداست و چه کسی رعیت» و در این نشست‌های فرمایشی، حرف آخر را کی می‌زند و چگونه همه چیز به صورت مهندسی شده و پادگانی و دستوری در آشپزخانه‌های حکومتی پشت پرده تعیین می‌شوند و به صورت دستوری و پادگانی پیاده می‌شوند و روشنفکر و پیشگام هم بیرون از صحنه ایستاده و شعار همیشگی‌اش را حافظ‌وار، تکرار می‌کند:

که چو قسمت ازلی بی‌حضور طبقه کارگر ایران ساختند

گر اندکی نه به وفق رضا است خرده مگیر

چراکه او هم حافظ‌وار آموخته است که «گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را» تلاش می‌کند تا برای اشتغال و کار و درآمد، بسترسازی کند.

از اینجا است که، «تعیین دستمزد نیروی ایران در سال ۹۵ توسط شورای عالی کار» با توجه به خودویژگی‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه امروز ایران، که از یک طرف فضای اقتصادی پسابرجام و از طرف دیگر دو انتخابات سرنوشت‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی در اسفند ماه جاری و استمرار اقتصاد رکودزده و تورمی ایران همراه با کاهش روزمره قیمت جهانی نفت که شریان حیاتی اقتصاد نفتی و رانتی ایران می‌باشد، در این زمان شرایطی

خود ویژه برای تعیین دستمزد کارگران ایران در سال ۹۵ فراهم کرده است که عبور بی تفاوت در کنار برای پیشگام امکان‌پذیر نیست.

ب - آیا از «امامزاده شورای عالی کار» در این زمان می‌توان انتظار معجزه داشت؟

برای پاسخ به این سؤال در این شرایط، باید به این موارد توجه داشته باشیم که:

۱ - در این زمان طبق آمار اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی، «خطفقر در ایران، بیش از دو میلیون سیصد هزار تومان می‌باشد» که اگر میانگین رقم یک میلیون تومان به‌عنوان کف دریافتی نیروی کار در نظر بگیریم، خود این امر، مبین فاصله یک میلیون و سیصد هزار تومانی تا خطفقر رسمی می‌باشد.

۲ - کاهش نرخ تورم در دو سال عمر دولت یازدهم به‌علت اینکه «در چارچوب سیاست انقباضی و رکود اقتصادی» صورت گرفته است، نه‌تنها سودی برای نیروی کار ایرانی نداشته است بلکه بالعکس سفره آن‌ها را کوچک‌تر هم کرده است.

۳ - با توجه به اینکه اقتصاد امروز ایران در رکود قرار گرفته است و نزدیک به ۷۰ درصد بنگاه‌های تولیدی یا تعطیل هستند و یا با حداقل ظرفیت کار می‌کنند، از آنجاییکه بیش از ۹۰ درصد بنگاه‌های اقتصادی ایران با تعداد کارگران کمتر از ده نفر مشغول به کار هستند، شکنندگی بسیار

نگران کننده تشکیلات و سازماندهی طبقه کارگر ایران را در این شرایط به نمایش می‌گذارد.

۴ - از آنجاییکه در این شرایط بخش خصوصی و تولید ایران، «باید تاوان سیاست‌های اشتباه و ناتوانی‌های دولت و جهت‌گیری‌های غیر اصولی منابع پولی و بانکی کشور که بستر ساز رشد اقتصاد دلالی و وارداتی و قاچاق شده‌است» بپردازد، این امر باعث گردیده است تا دامن رکود اقتصادی را در این شرایط حتی پسا برجام، گسترده‌تر سازد.

۵ - ناتوانی دولت یازدهم در «ترمیم شاخص‌های کلان اقتصادی» جهت ترمیم و ایجاد اشتغال و رونق، حتی در مرحله پسابرجام، باعث شده‌است تا افزایش دستمزد نیروی کار در سال ۹۵ در حد نرخ تورم اعلام شده توسط مرکز آمار ایران و بانک مرکزی نتواند راهگشای معیشت طبقه کارگر ایران بشود.

۶ - اولویت «سیاست انقباضی دولت یازدهم جهت کاهش نرخ تورم در چارچوب رکود موجود اقتصادی» باعث شده‌است، تا در این شرایط «موضوع تولید صنعتی با خطر نابودی همراه با افزایش سونامی بیکاری جدید روبه‌رو بشود.»

۷ - در نشست شورای عالی کار جهت تعیین دستمزد سال ۹۵ کارگران ایران برای اولین بار مکانیزمی پلکانی از طرف نماینده تشکیلات زرد کارگران پیشنهاد شده‌است که مطابق آن (برای از بین بردن شکاف بین

مزد حقیقی و مزد اسمی کارگران) شرایطی طی ۵ سال آینده برای ترمیم قدرت خرید طبقه کارگر ایران فراهم گردد، تا مطابق آن، (اگر شورای عالی کار این پیشنهاد نماینده تشکیلات زرد کارگری ایران را تصویب و تأیید نماید) طبق جدول پیشنهادی با افزایش پلکانی در مدت ۵ سال حداقل دستمزد کارگران ایران بتواند به خط فقر اعلام شده رژیم مطلقه فقاهتی حاکم نزدیک شود.

البته داستان نماینده تشکیلات زرد طبقه کارگر ایران در شورای عالی کار همه ساله مانند داستان آن فردی است که «در کنار دریا نشسته بود و با قاشق چای خوری ماست را از کاسه خود، درون دریا می ریخت، تا اینکه سائلی از او پرسید: چکار می کنی؟ او در پاسخ گفت که دوغ درست می کنم. سائل خطاب به آن دوغ ساز گفت: ولی، اما، اگر این کار تو بدل به دوغ بشود چه دوغی خواهد شد.»

۸ - در چنین شرایطی که طبق نظر خوش بینانه ترین طرفداران اقتصادی رژیم مطلقه فقاهتی و دولت یازدهم، «اقتصاد ایران هنوز در تب بحران رکود تورمی و رشد منفی می سوزد» طبیعی است که این اقتصاد، «فاقد رونق و تولید و اشتغال» بستر ساز آن شود که طبق عرف سنوات گذشته، هزینه آن توسط فقر روزافزون طبقه کارگر ایران پرداخت گردد که کمتر از ۵ درصد در هزینه تولید امروز اقتصاد ایران دخیل هستند.

۹ - از آنجاییکه در طول ۳۷ سال گذشته، «کارگران ایران ضعیف ترین

حلقه برای کاهش هزینه تولید بحران‌زده اقتصاد بیمار سرمایه‌داری ایران بوده‌اند» طبیعی است که در شرایط سیاسی - اقتصادی پسا برجام به‌علت اینکه رقابت سیاسی جناح‌های درونی قدرت تعیین کننده برنامه‌ریزی نظام اقتصادی سرمایه‌داری رانتی و نفتی ایران شده‌است، «باز درب بر همان پاشنه قبلی به حرکت درآید» و همچنان در سال ۹۵ و در مرحله پسا برجام، «کارگران ایران و بیش از چهل میلیون نفر افراد خانواده طبقه کارگر ایران، به‌عنوان ضعیف‌ترین حلقه برای کاهش هزینه تولید توسط دستیابی به نیروی کار ارزان بشوند» که معنای آن، این خواهد بود که بالاخره روزی طبقه کارگر ایران باید بیاموزد، «که آب را باید از سرچشمه‌ها عوض کند نه در دامنه‌ها و در باتلاق‌ها».

۱۰ - مانند عرف سنوات ۳۷ ساله گذشته در تعیین دستمزد کارگران در سال ۹۵ در چارچوب اقتصاد رانتی و نفتی و سرمایه‌داری وابسته و بیمار ایران راهی جز این برای طبقه کارگر ایران باقی نمی‌ماند جز اینکه حداقل معیشت زیر خط فقر و خط بقاء آن‌ها مانند ۳۷ سال گذشته وجه المصالحه حمایت از تولید رکودزده فعلی جهت حفظ این نظام بهره‌کشی بشود، زیرا زمانی که بخش خصوصی ایران نمی‌تواند از پرداخت عوارض و مالیات‌های گوناگون و افزایش قیمت مواد سوخت و مواد اولیه رهایی پیدا کند و از یارانه‌های انرژی نصیب ببرد، راهی جز این ندارد که برای افزایش بهره‌وری خود دستمزد نیروی کار ایرانی را به چالش بکشد.

۱۱ - از آنجاییکه طبق عرف سنوات ۳۷ گذشته بار مشکلات اقتصاد رکودی و تورمی و بحران زده و رانتی و نفتی ایران بر دوش کارگران ایران می‌باشد، طبیعی است که در مرحله پسا برجام و پسا تحریم در سال ۹۵ هم، به علت اینکه دولت یازدهم نمی‌خواهد هزینه سربار دولتی بر تولید کاهش بدهد راهی جز این برای دولت یازدهم باقی نمی‌ماند، جز اینکه در سال ۹۵ هم مانند گذشته دستمزد طبقه کارگر ایران را جهت دستیابی به نیروی کار ارزان و کاهش هزینه تولید به چالش بکشد و لذا در همین رابطه است که بیش از چهل میلیون افراد خانواده طبقه کارگر ایرانی باید ایمان پیدا کند که تا زمانی که دولت‌ها حاضر نشوند برای این اقتصاد بحران زده و نفتی و رانتی و رکودی و تورمی جهت کاهش هزینه تولید از خود مایه بگذارند، دستمزد کارگران اولین و ساده‌ترین سنگری است که توسط نظام بهره‌کشی سرمایه‌داری به چالش کشیده می‌شود. بنابراین چانه زنی در شورای عالی کار در چنین شرایطی «جنگ خر فروشان برای نعل وارونه زدن است نه چیزی بیش از آن.»

۱۲ - گرچه طبق ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقاهتی، افزایش دستمزد کارگران بر اساس دو تبصره یعنی نرخ تورم اعلامی از سوی بانک مرکزی و همچنین در نظر گرفتن سبد معیشت خانوار چهار نفره باید تعیین شود، از آنجاییکه طبق آمار خود رژیم مطلقه فقاهتی هزینه سبد معیشت یک خانوار چهار نفره بیش از دو میلیون و سیصد هزار تومان می‌باشد، طبیعی

است که به علت عدم توانایی بخش خصوصی جهت پرداخت این مبلغ به کارگران، در چارچوب این مکانیزم برای تعیین دستمزد کارگران در سال ۹۵ مانند سنوات ۳۷ ساله گذشته تبصره دوم ماده ۴۱ که دلالت بر وجود سبد معیشتی یک خانوار چهار نفره جهت تعیین دستمزد کارگران می‌باشد، به فراموشی سپرده شود و مانند ۳۷ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها معیار و مکانیزم تعیین دستمزد کارگران در سال ۹۵ همان نرخ دستوری تورم اعلامی بانک مرکزی که حدود ۱۵ درصد می‌باشد به عنوان افزایش میانگین حقوق کارگران در سال ۹۵ در نظر گرفته شود. بنابراین سؤال ۳۷ ساله طبقه کارگر ایران، هنوز بدون پاسخ می‌ماند، آیا واقعاً چاقوی شورای عالی کار می‌تواند یک روز دسته خود را ببرد؟

۱۳ - از آنجاییکه در بودجه پیشنهادی دولت یازدهم به مجلس نهم در سال ۹۵ بیش از ۲۵ درصد مبلغ این بودجه به صورت مستقیم به درآمدهای نفتی وابسته می‌باشد، با عنایت به اینکه جنگ نفت در سال ۹۵ به عنوان جنگ غالب و تعیین کننده در منطقه خاورمیانه می‌باشد که احتمال سقوط قیمت نفت به پایین تر از ۲۰ دلار هم می‌رود، لذا طبیعی است دولت یازدهم در سال ۹۵ با کسری بودجه بیش از ۴۰ درصد روبه‌رو شود که در چارچوب اقتصاد رانتی و زیرمیزی و قاچاق - که بیش از ۶۰ درصد آن توسط الیگارشی سپاه تعیین سرنوشت می‌شود - علی‌رغم تدریجی تحریم‌های اقتصادی در مرحله پسا برجام در سال ۹۵ تحرکی در بازار کار

و تولید ایران اتفاق نمی‌افتد و اقتصاد رکودزده و تورمی ایران در سال ۹۵ هم مانند گذشته به حرکت خویش ادامه دهد.

چراکه طبق آمارهای دستوری خود رژیم مطلقه فقهتی در سال ۹۵ علاوه بر اینکه شاخص‌های اقتصادی نمی‌توانند از رکود خارج بشوند و رشد اقتصادی در سال ۹۵ حتی در نگاه خوش‌بینانه‌ترین کارشناسان اقتصادی رژیم به حدود صفر هم برسد و معضل بیکاری در سال ۹۵ طبق پیش‌بینی کارشناسان اقتصادی رژیم از ۱۰/۶ درصد سال ۹۴ به ۱۲/۵ درصد خواهد رسید و به‌علت اینکه در سال ۹۵ حجم نقدینگی از ۴۰۰ هزار میلیارد تومان سال ۹۲ در سال ۹۵ به بیش از ۹۰۰ هزار میلیارد تومان خواهد رسید و بدهی دولت و شرکت‌های دولتی در سال ۹۵ به بیش از ۶۰۰ هزار میلیارد تومان خواهد رسید، این همه باعث می‌گردد تا در سال ۹۵ به‌علت فقدان رشد اقتصادی و اشتغال و رونق تولید در ایران، دستمزد کارگران نتواند بیش از نرخ دستوری اعلامی بانک مرکزی افزایش پیدا کند، در نتیجه در سال ۹۵ هم از آشپزی شورای عالی کار آبی برای بیش از ۴۰ میلیون نفر افراد خانوار طبقه کارگر ایران گرم نخواهد شد.

۱۴ - ۴/۵ میلیون دانشجویی در مسیر ورود به بازار کار به‌همراه بیش از ۴/۵ میلیون بیکار رسمی اعلام شده توسط مراکز آماری رژیم و بیش از ۴ میلیون معتاد رسمی شناخته شده پلاک‌دار و بیش از ۱۲ میلیون نفر حاشیه‌نشین شهری و بیش از چهل میلیون نفر افراد خانواده طبقه کارگر

ایران در زیر خط فقر اعلام شده خود رژیم مطلقه فقاہتی در سال ۹۵ در چارچوب اقتصاد رانتی و وابسته و نفتی سرمایه‌داری ایران و عدم امکان ورود این نظام به توسعه متوازن و پایدار، باعث گردیده است تا چشم‌انداز رونق اقتصادی و اشتغال و زندگی بهتر برای کارگران ایران تاریک باشد.

«جنبش کارگری» در برابر دو آوردگاه:
مقابله با «لایحه اصلاح قانون کار»
جهت دستیابی به حقوق از دست رفته،
«تعیین حداقل دستمزد سال ۹۶»

با نزدیک شدن سه ماهه چهارم سال ۹۵، مطابق عرف سه دهه گذشته، زمزمه «تعیین نرخ دستمزد سال ۹۶» و چانه‌زنی برای تعیین حداقل حقوق کارگران در سال ۹۶ توسط شورایی عالی کار، رفته رفته به گوش می‌رسد. چراکه در سه دهه گذشته، یعنی از بعد از تصویب قانون کار فعلی، هر سال در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار، در سه ماهه چهارم هر سال (که خروجی نهایی آن، در نیمه دوم اسفندماه هر سال اعلام می‌گردد) شاهد چانه‌زنی‌های جناح سه‌گانه، یعنی «نمایندگان دولت و نمایندگان کارفرما و نمایندگان تشکیلات زرد کارگری در شورایی عالی کار می‌باشیم» و در همین رابطه است که «برای تعیین نرخ دستمزد و حداقل حقوق کارگران در سال ۹۶»، در نیمه دوم آبان‌ماه ۹۵، معاونت روابط کار وزارت کار به‌صورت مکتوب، از تشکل‌های زرد کارگری درخواست کرد تا نمایندگان خود را برای شرکت در کار گروه ویژه تعیین مزد سال ۹۶ معرفی نمایند.

بنا به گزارش خبرگزاری مهر قرار شد «جلسات این کار گروه از آذر ماه ۹۵ در وزارت کار آغاز بشود» تا پیشنهادهای مختلف دستمزد در این جلسات مورد چکش‌کاری و آسپیزی قرار گیرد.

علی‌هذا، طبق گفته اولیاء علی بیگی رئیس کانون تشکیلات زرد شوراهای

اسلامی کار کارگران قرار است در مدت سه ماه آخر سال ۹۵ در باره تعیین حداقل مزد سال ۹۶ کارگران ایران تصمیم‌گیری بشود. در نتیجه از آنجایی که سرنوشت معیشتی ۲۴ میلیون خانوار زحمتکش ایرانی، در پیوند با تصمیم این کار گروه می‌باشد، تصمیم گرفتیم تا به موازات بالا رفتن کرکره‌ها و روشن شدن چراغ‌های شورایعالی کار در این زمان، به‌جای تماشگری آن صحنه‌های فرمایشی، ما هم از بیرون به رصد این جنگ خر فرو شانه پردازیم.

باری، برای انجام این مقصود است که در رابطه با خودویژگی‌های شرایط سیاسی و اقتصادی فعلی جامعه ایران که نقش تعیین کننده در تحمیل حداقل دستمزد در سال ۹۶ به طبقه کارگر ایران دارد، مجبور و موظفیم که موضوع را در چارچوب این موارد، به طرح موضوع در این شرایط خودویژه پردازیم.

۱ - آخرین اطلاعات در باب اعداد و ارقام لایحه بودجه ۹۶ دولت یازدهم، حاکی از آن است که افزایش ۱۰ درصدی حقوق کارمندان دولت، برای سال ۹۶ در حال نهایی شدن است که در مقایسه با افزایش حقوق کارمندان در سال ۹۴ که ۱۴ درصد و در سال ۹۵ که ۱۲ درصد بوده است، کاهش چهار درصدی و دو درصدی حقوق کارکنان دولت، در سال ۹۶ در مقایسه با سال‌های ۹۴ و ۹۵ می‌تواند پیام‌آور خبر بدی برای طبقه کارگر ایران باشد. چراکه آنچنانکه در سنوات گذشته شاهد آن بوده‌ایم «افزایش تحمیلی

حداقل دستمزد کارگران، در چارچوب همین افزایش حقوق کارمندان با یکی دو درصد اختلاف صورت می‌گیرد.» به طوری که در سال ۹۵ با افزایش ۱۲ درصد حقوق کارمندان حداقل دستمزد کارگران ۱۴ درصد افزایش پیدا کرد؛ و این در حالی است که تنها محمل دولت یازدهم در لایحه بودجه ۹۶ برای افزایش ۱۰ درصدی حقوق کارمندان دولت در سال ۹۶، «اعلام تورم ۷/۵ درصد دولت در سال ۹۵ است.» یادمان باشد که در خصوص کارمندان دولت، طبق آمارهای خود دولت یازدهم در شرایط فعلی، «میانگین حقوق کارمندان دولت یک میلیون و ۳۰۰ هزار تومان می‌باشد، در صورتی که میانگین هزینه خانوار دو نفری در کشور طبق آمارهای خود دولت دو میلیون و ۶۰۰ هزار تومان است»؛ که خود این امر نشان دهنده، فاصله بین نرخ تورم و میانگین دستمزد کارمندان دولت در این شرایط می‌باشد.

مضافاً بر اینکه شیوه محاسبه نرخ تورم توسط دستگاه‌های دولتی از مرکز آمار تا بانک مرکزی و مرکز پژوهش‌های مجلس و غیره یک ایراد عمده که دارد، این است که این نهادهای حکومتی و دولتی، «در تعیین نرخ تورم، کالاهای بزرگ و لوکسی مانند مسکن و خودرو را هم در سبد هزینه خانوار قرار می‌دهند و متغیرها را با سهم بالای این کالاها، جابه‌جا می‌کنند؛ و این در حالی است که در شرایط فعلی به علت رکود سنگین حاکم بر اقتصاد سرمایه‌داری ایران و کمبود تقاضا، این دو کالای سنگین

دارای نرخ تورم کمی می‌باشند، در نتیجه حضور آنها در سبد هزینه‌های خانوار زحمت‌کشان، باعث کاهش نرخ تورم فرمایشی می‌شود.» این در حالی است که طبق نظر کارشناسان خود حکومت، نرخ تورم بدون در نظر گرفتن مسکن و خودرو و دیگر اقلام لوکس در شرایط فعلی بیش از ۱۵ درصد است.

۲ - آنچه‌آنکه در سه دهه گذشته شاهد بوده‌ایم، در خصوص تعیین نرخ دستمزد و حداقل حقوق طبقه کارگران ایران توسط شورای عالی کار، گرچه در قانون کار صحبت از توافق سه‌جانبه، نمایندگان، کارگران و کارفرمایان و دولت می‌باشد، ولی دولت یا نماینده دولت در این مثلث، هم به‌عنوان حاکمیت و هم به‌عنوان یک کارفرمای بزرگ پیوسته حرف آخر در حمایت از کارفرمایان و به ضرر کارگران در تعیین دستمزد می‌زند؛ زیرا: اولاً نماینده کارگران در شورای عالی کار، انتصاب تشکیلات زرد کارگری می‌باشد، نه منتخب تشکیلات مستقل کارگری.

ثانیاً طبقه کارگر ایران فاقد تشکیلات رسمی مستقل کارگری جهت تعیین نماینده به شورای عالی کار می‌باشند.

ثالثاً نماینده کارفرما هم به‌علت قدرت اقتصادی و سیاسی حکومت و دولت مانند نماینده تشکیلات زرد کارگری در شورای عالی در پشت پرده و در تحلیل نهایی با دولت یکی می‌باشند.

بنابراین قصه توافق سه‌جانبه در شورای عالی کار در خصوص تعیین حداقل

حقوق سالانه طبقه کارگر ایران موضوع ماده ۴۱ قانون کار، «به‌لحاظ فلسفی، همان تثلیث در عین وحدت و وحدت در عین تثلیث است که خروجی نهایی آنها، تخم دو زرده‌ای است که همه ساله در طول سه دهه گذشته شاهدان بوده‌ایم و شاهدان هستیم». لذا این امر باعث شده‌است تا تعیین دستمزد کارگران در سه دهه گذشته، به‌صورت یک‌طرفه طبق پلان از پیش تعیین‌شده، (با هماهنگی بین نمایندگان کارفرما و تشکیلات زرد کارگری و هژمونی دولت) به طبقه کارگر ایران تحمیل بشود.

۳ - در سه دهه گذشته، در راستای تعیین دستمزد کارگران ایران، همواره حتی ماده ۴۱ قانون کار هم نادیده گرفته شده‌است، زیرا طبق ماده ۴۱ «شورای عالی کار همه ساله موظف است، میزان حداقل مزد کارگران را برای نقاط کشور و یا صنایع مختلف با توجه به معیارهای ذیل تعیین نماید:

الف - حداقل مزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی اعلام می‌شود.

ب - حداقل مزد بدون آنکه مشخصات جسمی و روحی کارگران و ویژگی‌های کار محول شده را مورد توجه قرار دهند، باید به اندازه‌ای باشد تا زندگی یک خانوار چهار نفری تأمین نماید.»

بنابراین ماده ۴۱ قانون کار، در راستای تعیین حداقل دستمزد سالانه کارگران ایران «بر دو مؤلفه نرخ تورم و تأمین هزینه معیشت خانواده چهار نفری کارگری صراحت دارد»؛ اما در سه دهه گذشته آنچه در این رابطه

شاهد بودیم عکس این بوده است، زیرا با اینکه نرخ تورم در دولت‌های پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی و دولت نهم و دهم احمدی‌نژاد - طبق آمار خود رژیم - از ۴۰ درصد تجاوز کرده بود و با اینکه طبق اعلام خبرگزاری ایلنا در ۱۰ آذر سال ۹۴ هزینه معیشت خانواده ۴ نفری سه میلیون و هفتصد هزار تومان بوده است، آنچه شاهد بوده‌ایم این بوده است که دولت با طرفندهای مختلف از تعیین دستمزد کارگران بر اساس نرخ تورم و هزینه معیشت خانوار ۴ نفره طفره رفته‌است.

لذا طبیعی است که در رابطه با تعیین حداقل دستمزد کارگران در سال ۹۶، در این شرایط که با حاکم شدن رکود بر اقتصاد سرمایه‌داری رانتی و نفتی کشور و به‌علت کاهش تقاضا و کاهش قدرت خرید مردم ایران و کاهش تورم قیمت مواد مورد استفاده در صنعت ساختمان و همچنین تعیین نرخ تورم بر پایه میانگین ۲۵۰ قلم که شامل مواد ساختمانی نیز می‌شود، این همه باعث می‌شود تا دولت آنچنانکه برای سال ۹۵ با اعلام نرخ تورم ۱۲ درصد حداقل حقوق طبقه کارگر ایران را ۸۱۲ هزار تومان اعلام کرد (که خود این مبلغ به‌معنای یک پنجم خط‌فقر می‌باشد که طبق اعلام خبرگزاری ایلنا در ۱۷ بهمن ماه ۹۴ بیش از ۸۰ درصد بیمه شدگان تأمین اجتماعی حداقل حقوق می‌گیرند)؛ برای سال ۹۶، با اعلام سناریوی نرخ تورم تک رقمی توسط دولت، حداکثر به‌خاطر انتخابات ۲۹ اردیبهشت ۹۶ و نیاز روحانی به رأی بیش از ۴۰ میلیون نفر افراد خانواده مزدبگیران

ایرانی، همان افزایش ۱۴ درصد سال ۹۵ دستمزد کارگران (که بیانگر یک سوم خط فقر است)، تکرار بشود.

۴ - رکود حاکم بر اقتصاد سرمایه‌داری رانتی و نفتی ایران که از زمان دولت نهم و دهم احمدی‌نژاد به موازات اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها، جهت آزادسازی اقتصاد و پیوند با سازمان جهانی تجارت تکوین پیدا کرده است و همراه با افزایش قیمت حامل‌های انرژی، شرایط جهت تعطیلی گسترده واحدهای صنعتی فراهم گردیده‌است (طبق گزارش روزنامه اعتماد در ۴ آبان‌ماه سال ۹۵، «در شرایط فعلی بیشترین تعطیلی در کارگاه‌های شیمیایی با یک‌هزار و ۹۸۳ واحد و در صنایع غذایی با ۱۵۴۲ کارگاه و در کارگاه‌های فلزی با ۱۵۴۱ واحد و در کارگاه‌های کانی و غیر فلزی با ۸۱۶ واحد و در صنایع نساجی با ۴۳۴ واحد، همراه می‌باشد»).

علی‌هذا، همین امر باعث گردیده‌است تا در این شرایط «به موازات رشد لشکر ۱۵ میلیون نفری بیکاران، نیروی کار ارزان برای جذب سرمایه‌های انحصاری امپریالیستی، به کشور فراهم بشود». باری، استمرار رکود پنج‌ساله، در این شرایط که طبق گفته خبرگزاری ایسنا در دوم خرداد ۹۴، «این رکود باعث تکوین لشکر ۱۵ میلیون نفری بیکاران در ایران شده‌است»، همین لشکر ۱۵ میلیون نفری بیکاران، در این شرایط بسترساز آن گردیده‌است، «تا قدرت چانه‌زنی نمایندگان کارگری منتخب تشکیلات زرد کارگری، در راستای تعیین حداقل دستمزد کارگران در سال ۹۶، در

جلسه شورایی عالی کار، در برابر صف واحد نمایندگان دولت و کارفرمایان ضعیف باشد.»

یادمان باشد که طبق گفته معاون روابط کار، وزیر کار علی ربیعی، توسط خبرگزاری مهر در ۱۴ اسفند ماه سال ۹۴، «سهام دستمزد در قیمت تمام شده کالا، از سال ۷۵ تا ۹۳ از ۱۵ درصد به ۵/۶ درصد کاهش پیدا کرده است.» بر این مطلب بیافزاییم که یکسال پیش طبق گزارش خبرگزاری ایرنا در ۲۲ اسفندماه ۹۴، علی ربیعی وزیر کار در دیدار با نخست‌وزیر و وزیر کار پیشین فرانسه در محل وزارت کار فرانسه با اشاره به جمعیت فارغ التحصیلان بیکار گفت: «به‌زودی ۴/۵ میلیون فارغ التحصیل بیکار جدید وارد بازار کار ایران می‌شوند که فرانسه می‌تواند از این موقعیت بیشترین بهره‌برداری بکند.»

۵ - طبق گزارش روزنامه آرمان در ۱۶ آبان ۹۵، بر اساس برآورد کارشناسان تا پایان سال ۹۵ با حفظ روند فعلی افزایش نقدینگی در ایران، «حجم نقدینگی کشور به عدد شگرف ۱۳۰۰ تریلیون تومان می‌رسد که این رقم تا پایان سال ۹۶ به عدد ۱۷۰۰ میلیارد تومان خواهد رسید، یعنی نظام بانکی کشور، تنها در دو سال ۹۵ و ۹۶ حدود ۷۰۰ هزار میلیارد تومان نقدینگی جدید خلق می‌کنند» که این رشد نجومی نقدینگی در سال ۹۶ باعث خواهد شد تا «نرخ تورم در سال ۹۶، سیر صعودی به خود بگیرد.»

آوردگاه دوم جنبش کارگری: هر چند لایحه اصلاح قانون کار، «به‌علت

مخالفت جامعه کارگری و جنبش سیاسی در داخل و خارج از کشور» طبق گفته حسن هفده تن معاون وزیر کار برای بار دوم، توسط دولت از مجلس پس گرفته شده است، اما ماجرای این پروژه چه در دولت دهم محمود احمدی‌نژاد و چه در دولت یازدهم حسن روحانی «در مشخص کردن رویکرد حاکمیت به حقوق کارگران حامل چند نکته کلیدی است که طرح آنها در اینجا در رابطه با فهم شرایط زمانی، تعیین حداقل دستمزد طبقه کارگر ایران در سالی ۹۶ خالی از فایده نیست» گرچه این لایحه در دولت دهم، پس از رکود تورمی مولود اجرای قانون طرح هدفمندی یارانه‌ها، به بهانه ایجاد رونق اقتصادی و اشتغال تحویل مجلس نهم گردید، اما به علت مخالفت نهادهای کارگری حتی در شکل دولتی و زرد و جنبش سیاسی ایران در داخل و خارج کشور، مجلس نهم از بررسی لایحه فوق سرباز زد؛ و به دولت دهم باز گرداند.

دولت یازدهم پس از تکوین مجلس دهم، (که در مقایسه با مجلس نهم همسو با دولت یازدهم می‌باشند) «در ادامه پروژه برجام، جهت بسترسازی جذب سرمایه‌های خارجی، توسط نیروی کار ارزان و انرژی ارزان و بازار آماده، لایحه اصلاح قانون کار دولت دهم، بدون هیچ‌گونه تغییری (در غیبت جنبش‌های کارگری و تشکیلات مستقل کارگری و نمایندگان آنها) با چراغ خاموش به مجلس دهم برد، اما فشار معیشتی ناشی از سیاست‌های ضد کارگری دولت یازدهم، همراه با رکود تورمی فراگیر و افزایش نجومی

بیکاری به همراه فقر و تبعیض و فساد سیستمی و ساختاری و چند لایه‌ای، در طول سه و نیم سال عمر دولت یازدهم، به حدی رسیده است، که حتی باعث نارضایتی شدید تشکل‌های زرد کارگری وابسته به حکومت و نماینده آنها در مجلس شده است.»

به همین دلیل به محض تحویل بی‌سر و صدای دوباره لایحه اصلاح قانون کار توسط دولت یازدهم به مجلس دهم، موضوع از طرف همان تشکل‌های زرد کارگری وابسته به حکومت، به بیرون درز کرد. در نتیجه به موازات انتشار خبر در فضای مجازی، مخالفت و اعتراض با لایحه قانون کار از طرف حامیان سیاسی طبقه کارگر در داخل و خارج کشور و نهادهای مستقل کارگری، سونامی‌وار برای اولین بار در تاریخ سی سال گذشته عمر قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی، جاری گردید. به طوریکه در تظاهرات ۲۵ آبان‌ماه ۹۵ در برابر مجلس برای اولین بار تشکل‌های وابسته به حکومت یعنی شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر و انجمن‌های صنفی، در کنار تشکل‌های مستقل کارگری به صورت صف واحد به مخالفت و اعتراض نسبت به این لایحه پرداختند.

فراموش نکنیم که همسویی تشکل‌های وابسته به حکومت در تظاهرات ۲۵ آبان‌ماه ۹۵ در برابر مجلس در اعتراض به لایحه اصلاح قانون کار با نهادهای مستقل کارگری، معلول فشار بدنه این تشکل‌های زرد کارگری، بر سران وابسته این نهادها بوده است. چراکه از بعد از شکست پروژه قانون

هدفمندی یارانه‌ها در دولت نهم و دهم و غارت بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار نفت فروخته شده در دولت نهم و دهم و فساد فراگیر همراه با رکود و تورم که بسترساز فقر و تبعیض در جامعه کارگری ایران گردیده‌است، این همه باعث شده‌است تا شکاف بین گردانندگان و بدنه تشکل‌های حکومتی زرد کارگری به وجود بیاید. یادمان باشد که در سه دهه گذشته به‌علت سرکوب نهادهای مستقل کارگری، جنبش کارگری ایران، مانند جنبش دانشجویی ایران، کوشیده است تا با نفوذ در تشکل‌های حکومتی، اعم از خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و انجمن‌های صنفی، خلأ تشکیلاتی خود را تا اندازه‌ای در قاعده و بدنه این تشکل‌ها جبران نماید. هر چند که به‌علت مدیریت یک‌طرفه این تشکل‌ها، امکان دخالت در تصمیم‌گیری‌های بالایی‌های این تشکل‌های حکومتی، برای پایینی‌ها وجود نداشته‌است.

علی‌ایحال، به موازات شکست پروژه هدفمندی یارانه‌ها (پروژه حذف یارانه‌ها) توسط دولت نهم و دهم احمدی‌نژاد و فراگیر شدن رکود و افزایش فقر و تبعیض و فشارهای معیشتی بر طبقه کارگر و زحمت‌کشان ایرانی، به‌علت پیوند و همسویی بین نهادهای مستقل کارگری با قاعده و بدنه تشکل‌های زرد حکومتی اعم از خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و انجمن‌های صنفی، «رفته رفته بین بدنه و گردانندگان تشکل‌های زرد حکومتی شکاف به وجود آمد». همین شکاف بین گردانندگان و بدنه تشکل‌های زرد کارگری، علاوه بر اینکه در خدمت همان نهادهای

کارگری مستقل نفوذ کرده در این تشکل‌ها در آمد، بسترساز ایجاد فشار اعتراض بدنه‌های این تشکل‌های زرد کارگری حکومتی، بر گردانندگان آنها گردیده‌است.

علی‌هذا، همسویی بین تشکل‌های مستقل کارگری و تشکل‌های زرد حکومتی در جریان تظاهرات ۲۵ آبان‌ماه در برابر مجلس که برای اولین بار در عمر رژیم مطلقه فقهاتی صورت گرفت، معرف این شکاف بزرگ در بدنه و گردانندگان تشکل‌های زرد کارگری حکومتی می‌باشد. طبیعی است که در خلأ تشکل‌های فراگیر مستقل کارگری، شکاف بین بدنه و گردانندگان تشکل‌های زرد کارگری حکومتی، باید به فال نیک گرفت. ذکر این موضوع در اینجا خالی از عریضه نیست که «همین پروسس ایجاد شکاف بین بدنه و گردانندگان تشکل‌های زرد حکومتی، قبل از اینکه در تشکل‌های زرد حکومتی کارگری صورت بگیرد، در تشکل‌های حکومتی زرد دانشجویی صورت گرفت». توضیح اینکه از بعد از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ از آنجایی که رژیم مطلقه فقهاتی توسط شورای بازگشایی دانشگاه‌ها، در طول ۴ سال - از سال ۵۹ تا ۶۳ - بسترهای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری، امکان هر گونه فعالیت سیاسی و صنفی از دانشجویان مستقل از حکومت و نهادهای مستقل دانشجویی گرفت و با طرح پروژه دانشگاه پادگانی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای زیر چتر تشکیلات راست پادگانی تحت هژمونی سپاه و اطلاعات، با تکوین تشکیلات فراگیر حکومتی، تحت عنوان تحکیم

وحدت و شوراهای اسلامی دانشجویی و انجمن‌های اسلامی دانشجویان تلاش کردند تا با سر پل قرار دادن این تشکل‌های فراگیر دانشجویی زرد حکومتی، «پروژه دانشگاه پادگانی، تحت مدیریت حزب پادگانی خامنه‌ای و سازماندهی راست پادگانی تحت هژمونی سپاه و اطلاعات به انجام برسانند.»

چرا که حزب پادگانی خامنه‌ای از بدو تکوین خود در دهه ۷۰ پس از فوت خمینی دریافت که با توجه به ضعف پایگاه کاریزماتیک خود نسبت به خمینی و ضعف جایگاه فقهی و فقهاتی‌اش در هیرارشی حوزه‌های فقهاتی نسبت به خمینی و ضعف پایگاه اجتماعی و سیاسی‌اش نسبت به خمینی، برای او دیگر امکان کنترل دانشگاه‌های توسط بسیج و سرکوب و قلع و قمع کردن و نسل‌کشی و ورود با تانک و توپ و دارهای اعدام مانند گذشته ممکن نیست. لذا در این رابطه بود که از بعد از فوت خمینی، حزب پادگانی خامنه‌ای معتقد گردید که تنها راه سلطه بر دانشگاه‌ها، به‌جای سرکوب مستقیم گذشته، سرکوب و کنترل مهندسی‌شده می‌باشد. لذا در رابطه با پروژه مهندسی‌شده دانشگاه پادگانی بود که از آنجایی که حضور مستقیم تشکیلات راست پادگانی اعم از سپاه و بسیج و لباس‌شخصی‌ها و نیروی‌های وابسته انتظامی و اطلاعاتی در دانشگاه‌ها (به‌علت خودویژگی‌های ذهنی و فرهنگی و آگاهی دانشجویان) وجود نداشت، (چراکه خود حضور فیزیکی سرنیزه راست پادگانی عامل تهییج

دانشجویان می‌گردد) در همین رابطه تنها مکانیزمی که برای حزب پادگانی خامنه‌ای، جهت ایجاد پروژه دانشگاه پادگانی وجود داشت، اینکه توسط ایجاد تشکل‌های فراگیر زرد حکومتی دانشجویی، به‌وسیله دانشجویان تزریقی و تحمیلی و رانتی، تحت عنوان‌های مختلف خانواده شهدا و یا سپاه و بسیج و رزمندگان و اسراء و غیره، «بتوانند سر پل و واسطه بین راست پادگانی و دانشگاه پادگانی، از دانشجو تا استاد فراهم سازند.»

علی ایحال، در این رابطه بود که در آغاز «تشکیلات زرد واحد فراگیر حکومتی دانشجویی، توسط همان دانشجویان تزریقی و تحمیلی و رانتی به‌عنوان سر پل دانشگاه پادگانی جهت مدیریت مهندسی‌شده، تکوین پیدا کرد، اما به موازات بازگشایی دانشگاه‌ها از بعد از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ گرچه در نیمه اول دهه ۶۰ جنبش دانشجویی به‌علت ضربات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری شورای بازگشایی دانشگاه‌ها، در وضعیت صفر قرار داشت و تا زمان فوت خمینی و نسل‌کشی تابستان ۶۷ تقریباً هیچ‌گونه امکان فعالیت فردی و جمعی یا صنفی و سیاسی و فرهنگی برای دانشجویان مستقل وجود نداشت و تمامی امکانات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری دانشگاه‌ها به‌صورت حکومتی در خدمت تشکیلات زرد دانشجویی حکومتی قرار داشت، از بعد از فوت خمینی و به موازات به خود آمدن دانشجویان و آب شدن یخ‌های سرکوب نرم‌افزاری و سخت‌افزاری کودتای فرهنگی ۵۹ به‌بعد، رفته رفته دانشجویان مستقل به این حقیقت دست پیدا کردند که

در فضای مطلق پادگانی حاکم بر دانشگاه‌های ایران که هر گونه حرکت مستقلانه دانشجویی چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی سرکوب می‌گردد و تمامی امکانات در خدمت تشکیلات خود ساخته زرد دانشجویی حکومتی می‌باشد، «به همین دلیل در تحلیل نهایی، دانشجویان مستقل به این حقیقت دست پیدا کردند که تنها راه بقاء آنها در دانشگاه چه به صورت فردی و چه به صورت تشکیلاتی و جمعی، نفوذ به بدنه و قاعده همان تشکیلات زرد حکومتی دانشجویی می‌باشد.»

همین تاکتیک محوری دانشجویان مستقل در دهه ۷۰ باعث گردید تا رفته رفته با نفوذ و ورود دانشجویان مستقل به تشکیلات پادگانی دانشجویان حکومتی، علاوه بر اینکه از امکانات سخت افزاری و نرم افزاری آن تشکیلات حکومتی در خدمت خواسته‌های صنفی و سیاسی خود استفاده می‌کردند، «رفته رفته توانستند، بین قاعده و بدنه تشکیلات زرد دانشجویی حکومتی با گردانندگان وابسته حکومتی آنها شکاف ایجاد کنند» و این شکاف بین گردانندگان و بدنه تشکیلات زرد حکومتی دانشجویی، هر چند در نیمه اول دهه ۷۰ در دوران دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی در دانشگاه‌ها به وضوح هویدا گردید، اما به موازات شکست اقتصادی هاشمی رفسنجانی و حمایت شش دانگ خامنه‌ای از هاشمی رفسنجانی در دولت پنجم و ششم، این شکاف بین بدنه و گردانندگان تشکیلات زرد حکومتی دانشجویی، در جریان انتخابات دولت هفتم در خرداد ۷۶ تحت مدیریت سید محمد

خاتمی (و یا جریان به اصطلاح «اصلاحات») بدل به فراکسیون و انشعاب و عصیان بدنه بر گردانندگان حکومتی تشکیلات زرد دانشجویی گردید؛ و تا آنجا این استحاله پیش رفت که «در جریان قیام تیرماه ۷۸ بدنه و قاعده این تشکیلات زرد دانشجویی حکومتی توانست گردانندگان حکومتی این تشکیلات را آچمز نماید.»

لذا اگر سرکوب همه جانبه حزب پادگانی خامنه‌ای با پشتیبانی جریان به اصطلاح «اصلاحات» سید محمد خاتمی و حمایت شورای امنیت شیخ حسن روحانی و سرپنجه اجرایی راست پادگانی تحت هژمونی سپاه و بسیج و اطلاعات نیروهای انتظامی و لباس شخصی‌ها نبود، برای همیشه قدرت تشکیلات سر پل زرد دانشجویی حکومتی در عرصه پروژه دانشگاه‌های پادگانی، توسط جنبش بازتولید شده مستقل دانشجویی از بین رفته بود. هر چند که خود سرکوب تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی باعث گردید تا جنبش دانشجویی، ماهیت ضد دانشجویی جریان به اصطلاح «اصلاحات» تحت هژمونی سید محمد خاتمی فهم نماید.

به هر حال قیام و اعتلا و سرکوب جنبش دانشجویی در تیرماه ۷۸ نه تنها برای جنبش دانشجویی ایران حامل درس‌های فراموش نشدنی می‌باشد، برای کل جنبش ایران اعم از جنبش دموکراتیک و جنبش سوسیالیستی و جنبش اجتماعی، حامل درس‌های فراموش نشدنی نیز می‌باشد. لذا هر چه پیشگام مستضعفین ایران، به حفاری قیام دانشجویان در تیرماه ۷۸ بپردازد

جا دارد. چراکه آن قیام مشعلی است که می‌تواند برای همیشه به‌عنوان راهنمای هدایت جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیست و اجتماعی ایران قرار گیرد؛ و لذا در این رابطه است که هرگز آنالیز و تجزیه و تحلیل قیام تیرماه ۷۸ دانشجویان نباید در چارچوب جنبش دانشجویی محصور گردد، بلکه بالعکس قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی، «باید آینه تمام نمای مسیر اعتلای جنبش‌های سه‌گانه ایران اعم از جنبش دموکراتیک و جنبش سوسیالیستی و جنبش اجتماعی بدانیم» و با شناخت و حفاری و آسیب‌شناسی مستمر قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی، به آسیب‌شناسی و بازشناسی کل جنبش‌های سه‌گانه دموکراتیک و سوسیالیستی و اجتماعی ایران پردازیم.

به‌عبارت دیگر شاید بهتر باشد که این‌چنین مطرح کنیم که آنچنانکه بدون شناخت و فهم جنبش مقاومت ملی دکتر محمد مصدق و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امکان شناخت و فهم جنبش تحول‌خواهانه بیش از یک قرن گذشته جامعه ایران و گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران وجود ندارد، بدون فهم و تحلیل مشخص از قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران و سرکوب آن در ۱۸ و ۱۹ تیرماه توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، امکان فهم و شناخت جنبش‌های سه‌گانه ایران در طول ۳۸ سال عمر رژیم مطلقه فقهتی وجود ندارد.

پر پیداست که یکی جنبش‌هایی که توانست در پروسس بازتولید جنبش

دانشجویی ایران از بعد از کودتا فرهنگی بهار ۵۹ تا قیام تیرماه ۷۸ درس بازسازی و بازتولید بگیرد، جنبش کارگری ایران است. چراکه این جنبش به موازات سرکوب جنبش دانشجویی توسط رژیم مطلقه فقهاتی، از همان سال ۵۸ الی زماننا هذا، پیوسته در زیر ارابه سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی قرار داشته است؛ و بسان جنبش دانشجویی در طول ۳۸ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، از حداقل حرکت جمعی مستقل کارگری حتی در راستای کسب منافع صنفی خود محروم بوده‌اند و پیوسته تمامی اعتراضات صنفی حتی شکل کارگاهی آنها هم سرکوب گردیده‌است؛ و امکان هر گونه مبارزه مستقل تشکیلاتی اعم از اتحادیه‌ای و سندیکایی از آنها گرفته شده‌است؛ و با اینکه تشکیلات کارگری ایران دارای سابقه صد ساله می‌باشد، هنوز حتی در حد کشور عقب مانده بنگلادش، جنبش کارگری ایران نمی‌تواند در عرصه جامعه مدنی ایران دارای نقش باشد.

در همین رابطه هر چند رژیم مطلقه فقهاتی از بعد سرکوب خونین تظاهرات ۱۷ شهریور ۵۷ در میدان ژاله تهران توسط رژیم کودتایی و توتالیتار پهلوی، توانست توسط اعتصاب کارگران صنعت نفت و با حمایت جنبش کارگری ایران، رژیم شاه را به‌زانو در آورد «و بر خر مراد قدرت سوار بشود» ولی از بعد انقلاب فقهاتی بهمن ۵۷ و کسب قدرت سیاسی، «سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی، دریافتند که جنبش کارگری ایران مرکب رامی نیست که بتوانند در مرحله تثبیت و نهادینه کردن حکومت و زمامداری رژیم مطلقه

فقاہتی از آنها سواری بگیرند». به همین دلیل از همان اوان کوشیدند تا با پادگانی کردند فضای کارخانه‌ها، تحت عنوان نهادهای بسیج و انجمن‌ها و خانه کارگر و شوراهای کارگری و غیره، امکان هر گونه تحرک و بازتولید و بازسازی نهادهای مستقل کارگری از آنها بگیرند.

لذا بدین ترتیب بود که از همان آغاز تکوین و تثبیت و نهادینه شدن رژیم مطلقه فقاہتی در سال ۵۸ به موازات مبارزه این رژیم، با ورود و نفوذ تشکیلات سیاسی گروه‌های مختلف مذهبی و غیر مذهبی جنبش سیاسی ایران با هر گونه بازتولید و بازسازی تشکیلات مستقل کارگری، خارج از تشکیلات زرد کارگری حکومتی بسیج و شوراهای کارگری و انجمن‌های اسلامی کارگری و خانه کارگر، توسط سر پل قرار دادن همین تشکیلات زرد کارگری مقابله سرسختانه کرد. علی‌هذا در این رابطه است که جنبش کارگری ایران از همان فردای انقلاب ۵۷ دریافت که در سال ۵۷، حمال رژیمی بوده است که تنها از او جهت به‌زانو در آوردن شاه استفاده کرده. به همین دلیل خیلی زود بعد از انقلاب فقاہتی ۵۷، جنبش کارگری ایران دریافت که رژیم مطلقه فقاہتی رژیمی نیست که بخواهد یا بتواند در عرصه نظام استثمارگرایانه سرمایه‌داری وابسته و رانتی و نفتی حاکم بر ایران، از منافع او دفاع کند.

صد البته این باور جنبش کارگری ایران زمانی بدل به ایمان و یقین شد که به یک‌باره دریافتند که «با تولد بورژوازی پادگانی از بعد از پایان جنگ

هشت ساله رژیم مطلقه فقهاتی با رژیم بعث عراق و صدام حسین، این بورژوازی پادگانی تحت هژمونی سپاه مانند شب بر همه نهادهای اقتصادی این مملکت از جمله نهادهای تولیدی و صنعتی و در رأس آنها صنایع پتروشیمی و نفت خیمه زد. لذا از اینجا بود که جنبش کارگری فریاد برآورد که:

شنیدم گوسفندی را بزرگی رهنید از دهان و چنگ گرگی
 شبانگاه کارد بر حلقومش بمالید روان گوسفند از وی بنالید
 که از چنگال و گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

علی ایحال، در شرایطی جنبش کارگری ایران دریافت که رژیمی که خود (از روز ۱۸ شهریور ۵۷ با اعتصاب سراسری کارگران ایران و در رأس آنها کارگران صنعت توانست بر دوش خود گرفت و با سرنگون کردن رژیم کودتایی و توتالیتر پهلوی، بر کرسی قدرت نشاند، اکنون بدل به ضد او شده است و مدافع سرسخت منافع طبقه حاکمه از بورژوازی بازار تا بورژوازی پادگانی می باشد) حاکم بر خود کرده است، نمی تواند و نمی خواهد از منافع او حمایت نماید، به علت تثبیت و نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهاتی و بازوی سرکوب این رژیم، دیگر امکان حرکت تشکیلاتی مستقلانه برای طبقه کارگر وجود ندارد؛ و تمامی بازوی مستقل قبلی خود را هم از دست داده است.

لذا از اینجا بود که جنبش کارگری برعکس نیمه دوم سال ۵۷ کوشید تا از هر گونه حمایت از جنگ جناح‌های داخلی رژیم در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت خودداری ورزد و با شعار «سگ زرد برادر شغال است» بی‌تفاوتی خود را در رابطه با جنگ جناح‌های درونی حکومت در عرصه باز تقسیم قدرت در ۳۸ سال گذشته کاملاً به نمایش بگذارد. در نتیجه در راستای این استراتژی جنبش کارگری در ۳۸ سال گذشته بوده است که باعث گردیده‌است تا طبقه کارگر ایران از وقتی که دریافت که دیگر در رژیم مطلقه فقهاتی برای او امکان طبقه‌ای برای خود بودن توسط تشکیلات مستقل کارگری و مبارزه پی‌گیر و مستمر طبقاتی با استثمارگران دسترنج او وجود ندارد، کوشید تا مانند جنبش دانشجویی ایران با نفوذ در بدنه و قاعده تشکیلات زرد حکومتی کارگری، اعم از خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و انجمن‌های صنفی وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی امکانات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری نهادهای زرد کارگری را به استخدام خود درآورد.

در نتیجه از این مرحله بود که به موازات نفوذ کارگران مستقل به بدنه و قاعده تشکیلات زرد حکومتی، «رفته رفته دوگانگی ساختاری بین بدنه و قاعده، با گردانندگان این تشکل‌های زرد حکومتی به وجود آمد». لذا در همین راستا است که با اجرای قانون هدفمندی یارانه توسط دولت نهم و دهم احمدی‌نژاد، جهت آزادسازی اقتصاد و تلاش حکومت در راه تصویب

لایحه به اصطلاح «اصلاح قانون کار» (که از دولت دهم احمدی نژاد آغاز گردید و توسط دولت یازدهم شیخ حسن روحانی) به منظور آزادسازی نیروی کار و روابط کار جهت جذب سرمایه‌های امپریالیستی و پیوند با سرمایه‌داری جهانی و از آنجایی که همراه با اجرای قانون هدمندی یارانه‌ها با افزایش قیمت‌های حامل‌های انرژی، شرایط جهت ظهور رکود - تومی اقتصادی از دوران دولت دهم احمدی نژاد که بسترساز تعطیلی واحدهای صنفی شد، علاوه بر افزایش نرخ بیکاری تا حد ۱۵ میلیون نفر بیکار امروز، بسترساز افزایش فقر و تبعیض و غارت سرمایه‌های این مملکت توسط بورژوازی پادگانی حاکم گردید.

همین فقر روزافزون به همراه فشارهای معیشتی ناشی از سیاست‌های ضد کارگری در طی سه سال نیم گذشته دولت یازدهم، بسترساز نارضایتی همه جانبه طبقه کارگر ایران گردید؛ و در این شرایط تلخ بود که دولت یازدهم با فرستادن لایحه به اصطلاح «اصلاح قانون کار» به مجلس دهم، با چراغ خاموش جهت آزادسازی نیروی کار ارزان و روابط کار آزاد برای جذب سرمایه‌های خارجی «کبریت بر انبار باروت خاموش طبقه کارگر ایران انداخت». در نتیجه این امر باعث گردید تا بخشی از طبقه کارگر ایران که در خلأ تشکیلات مستقل کارگری جهت مبارزه صنفی خود را مجبور به نفوذ در قاعده و بدنه تشکیلات زرد حکومتی دیده‌بودند، با فشار بر گردانندگان این تشکل‌های زرد، «عکس‌العمل‌های اعتراضی سران این

تشکل‌ها در برابر این سیاست‌های ضد کارگری رژیم در راستای حفظ هژمونی خود بر این تشکل‌ها شوند.»

خروجی نهایی این پارادوکس، تظاهرات مشترک تشکل‌های زرد حکومتی و آبی مستقل کارگری در ۲۵ آبان ۹۵ در برابر مجلس بود. توجه به شعار و خواسته مشترک تشکل‌های زرد و آبی در تظاهرات ۲۵ آبان ۹۵ در برابر مجلس، حامل بسی پیام‌هایی برای پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد. اصول محوری خواسته‌های مشترک تظاهرات ۲۵ آبان ۹۵ عبارتند بودند از:

- الف - اعتراض به لایحه اصلاح قانون کار.
- ب - اعتراض به طرح ادغام بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی در وزارت بهداشت.
- ج - اعتراض به قانون توسعه مناطق آزاد اقتصادی.
- د - درخواست جهت افزایش دستمزدها.
- ه - تقاضا جهت اجرای مقابله نامه‌های ۸۷ و ۹۸ سازمان بین‌المللی کار.
- و - طلب حق تشکل در تشکیلات مستقل کارگری.
- ز - تقاضا جهت لغو قراردادهای موقت کار.
- ح - تقاضا جهت احیا استخدام رسمی.
- ط - تقاضا جهت انحلال شرکت‌های پیمانکار.
- ی - تقاضا جهت آزادسازی رهبران سندیکا به زندان افتاده.

ک - تقاضا جهت آزادی فعالیت سندیکایی.

نگاهی هر چند اجمالی به خواسته‌های مشترک تظاهرات مشترک ۲۵ آبان ۹۵ کارگران ایران در برابر مجلس حاوی این نکات محوری بود:

۱ - تظاهرات مشترک ۲۵ آبان ۹۵ نشان داد که تشکل‌های مستقل کارگری می‌توانند در راستای خواسته‌های خود اعم از آزادی فعالیت‌های سندیکایی مستقل و آزادی رهبران سندیکایی زندانی حمایت بدنه و قاعده تشکل‌های زرد را جذب نمایند. هر چند که گردانندگان تشکل‌های زرد به علت سرسپردگی به حکومت با این خواسته‌های بر حق کارگری مخالف باشند. ولی تجربه تظاهرات مشترک ۲۵ آبان ۹۵ که اولین تجربه تشکل‌های مستقل کارگری در راستای جذب حمایت بدنه تشکل‌های زرد حکومتی است، نشان داد که در صورتی که شعار و برنامه و خواسته‌های تشکل‌های مستقل کارگری، جنبه عمومی برای همه کارگران ایران داشته باشد، نه تنها می‌توانند کارگران منفرد و بی تفاوت را جذب نمایند، مهم‌تر از آن می‌توانند با جذب حمایت قاعده و بدنه تشکل‌های زرد حکومتی، گردانندگان وابسته این تشکل‌ها را هم آچمز نمایند.

یادمان باشد که در جریان ملی شدن صنعت نفت، توسط دکتر محمد مصدق و نهضت مقاومت ملی ایران شعار «ملی کردن صنعت نفت» که از طرف دکتر محمد مصدق (در دوران بعد از جنگ بین‌الملل دوم که دوران اعتلای نهضت‌های رهایی‌بخش کشورهای پیرامونی بود) مطرح شد،

آن‌چنان از پتانسیل ملی و بین‌المللی برخوردار بود که نه‌تنها این شعار در عرصه بین‌المللی باعث گردید تا مصدق به‌عنوان سرسلسله جنبان نهضت‌رهایی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی مطرح شود و نه‌تنها این شعار باعث گردید تا استارت جهت ملی کردن کانال سوئز و مس شیلی و غیره بشود، (آنچنانکه استقبال مردم مصر از دکتر محمد مصدق در زمان سفر به مصر استقبال از یک قهرمان تاریخی بود) مهم‌تر از همه اینکه، دکتر محمد مصدق با شعار «ملی کردن صنعت نفت» در عرصه داخلی، توانست حمایت تمام گروه‌های اجتماعی را جلب نماید و بسیج تمام گروه‌های اجتماعی ایران را برای اولین بار در ایران ممکن بسازد، مهم‌تر از آن اینکه حتی توانست حمایت ارتجاع مذهبی تحت رهبری کاشانی و حوزه‌های فقهاتی را هم در خصوص ملی کردن صنعت نفت جذب نماید؛ و آن‌چنان این شعار مصدق طوفانی بود که حتی دربار هم سرانجام از موضع ناچاری به حمایت از شعار «ملی کردن صنعت نفت» مصدق پرداخت.

بنابراین در این رابطه است که اگر داوری کنیم که عامل موفقیت دکتر محمد مصدق در فرایند اول حرکت‌اش همان شعار «ملی کردن صنعت نفت بود» سخنی بی‌ربط نگفته‌ایم، آنچنانکه دیدیم که مصدق در فرایند دوم حرکت‌اش که شعارش «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» بود با مخالفت ارتجاع مذهبی به رهبری کاشانی و حوزه فقهاتی شکست خورد و همین شکست مصدق در فرایند دوم بسترساز کودتای ۲۸ مرداد گردید.

البته بیان این موضوع دلالت بر این امر نمی‌کند که شعار دوم مصدق که یک شعار دموکراسی خواهانه بود، نسبت به شعار اول او که یک شعار رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی بود، کم‌ارزش‌تر بوده است. بلکه بالعکس منظور از این مقایسه بین دو شعار دکتر محمد مصدق، در دو فرایند حرکت‌شان است که توجه داشته‌باشیم که «طرح شعار و خواسته اگر خواسته و مطالبات همگانی باشد، می‌تواند بستر ساز بسیج و عامل جذب حمایت حتی ارتجاع مذهبی و دربار و حوزه‌های فقهاتی هم بشود و جذب حمایت نیروهای ارتجاعی در آخرین خاکریز هرگز دلالت بر ارتجاعی بودن شعار و حرکت نمی‌کند»، بلکه بالعکس مشخص کننده این حقیقت خواهد بود، که نیروهای ارتجاعی در برابر پتانسیل آن شعارها و خواسته‌ها آچمز شده‌اند» و در مرحله استیصال تن به تسلیم و حمایت از آن شعارها داده‌اند.

به همین دلیل درسی که تشکلهای مستقل کارگری باید از تظاهرات مشترک ۲۵ آبان بگیرند این است که اگر تشکلهای مستقل کارگری بتوانند «شعار و مطالبات خود را از صورت گروهی و جریانی و کارگاهی خارج کنند و صورت طبقه‌ای به آن بدهند و مطالبات عام امروز طبقه کارگر ایران که عبارت است از:

۱ - مخالفت با اصلاح «قانون کار».

۲ - مبارزه در راه افزایش دستمزدها.

۳ - لغو قراردادهای موقت.

۴ - امنیت شغلی.

۵ - حق تشکل، سرلوحه حرکت و شعار خود قرار دهند، آنچنانکه در تظاهرات مشترک ۲۵ آبان در برابر مجلس مشاهده کردیم، نه تنها می‌توانند کارگران بی‌تفاوت و پاسیفیسم را به میدان بکشاند و نه تنها می‌توانند به اعتلای مطالبات طبقه کارگر ایران دامن بزند، مهم‌تر از همه اینکه (آنچنانکه در تظاهرات مشترک ۲۵ آبان مشاهده کردیم، طرح مطالبات عام طبقه کارگر ایران توسط تشکل‌های مستقل کارگری) می‌توانند حمایت بدنه و قاعده تشکل زرد کارگری را هم جذب نمایند؛ و گردانندگان وابسته به حکومت تشکل‌های زرد را هم وادار به سکوت و تسلیم نمایند؛ و این بزرگ‌ترین درسی است که هژمونی تشکل‌های مستقل کارگری باید از دکتر محمد مصدق سرسلسله جناب مبارزه رهایی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی از بعد جنگ بین‌الملل دوم بیاموزند.

بنابراین پیامی که تظاهرات مشترک ۲۵ آبان ۹۵ برای تشکل‌های مستقل کارگری داشت این بود که «هرگز حمایت گردانندگان تشکل‌های زرد کارگری را از موضع استیصال و ناچاری نباید به‌عنوان ضعف حرکت و شعار و خواسته خود مطرح نمایند». بلکه خود این امر اگر «استقلال هویتی تشکل‌های مستقل در تظاهرات مشترک، در عرصه شعار و مطالبات و هدایت‌گری و مدیریت حفظ بشوند»، می‌تواند دلالت بر درستی و پتانسیل

شعار و برنامه آنها داشته باشد.

فراموش نکنیم که قاعده و بدنه تشکل‌های زرد کارگری در تحلیل نهایی جزئی از طبقه کارگر ایران می‌باشند که امروز به‌علت رکود تورمی، اقتصاد سرمایه‌داری وابسته و نفتی و رانتی، گرفتار فقر و فشارهای معیشتی شده‌اند. این را می‌پذیریم که به‌علت شرایط متفاوت دستمزد و تسهیلات بین لایه‌های مختلف طبقه کارگر ایران، تأثیر فقر و تبعیض و فشارهای معیشتی متفاوت می‌باشند؛ اما نباید از نظر دور بداریم که در تحلیل نهایی امروز در عرصه نظام سرمایه‌داری وابسته و رانتی و نفتی حاکم بر اقتصاد رکود - تورمی ایران، «همه طبقه کارگر ایران تحت فشار معیشتی می‌باشند.» به همین دلیل طرح مطالبات عام طبقه کارگر توسط تشکل‌های مستقل کارگری، علاوه بر اینکه می‌تواند باعث نجات این تشکل‌ها از سکتاریسم بشوند، خودبه‌خود بسترساز منفرد کردن یا شقه کردن تشکل‌های زرد کارگری نیز می‌گردند.

۲ - پیام دومی که تظاهرات ۲۵ و ۲۹ آبان ۹۵ تشکل‌های کارگری اعم از تشکل‌های مستقل و تشکل‌های زرد در برابر مجلس داشتند این بود که «رژیم مطلقه فقهاتی و قوای مختلف آن اعم از قوه مجریه یا قوه مقننه این رژیم، تنها زمانی مقهور می‌شوند که سمبه پر زور قدرت در برابر خود ببینند». داوود نخستین رئیس‌جمهور افغانستان که بعد از برکناری ظاهر شاه خود را رئیس‌جمهور افغانستان نامید، جمله‌ای پیوسته بر زبان

می‌آورد که هر چند به‌لحاظ قالب غلط بود، اما به‌لحاظ مضمون درست بود. او می‌گفت: «افغانستان مقهور زور واقع نمی‌شود، مگر اینکه زور پر زور شود»، عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی، در خصوص لایحه موسوم به «اصلاح قانون کار» (که همان لایحه استاد شاگردی دولت احمدی‌نژاد می‌باشد) که ابتدا توسط احمدی‌نژاد به بهانه رفع موانع سرمایه‌گذاری و ایجاد رونق اقتصادی و اشتغال جهت تصویب به مجلس نهم فرستاده شد، اما مجلس نهم به‌علت فشار جریان سیاسی و کارگری از بررسی لایحه سر باز زد و به‌خاطر نگرانی از عکس‌العمل تشکل‌های کارگری به دولت دهم باز گردانید.

ولی دولت یازدهم همان لایحه استاد شاگردی احمدی‌نژاد را به‌منظور فراهم کردن نیروی کار ارزان برای جذب سرمایه‌های انحصارهای امپریالیستی و آزادسازی اقتصاد جهت پیوند با سازمان جهانی تجارت بدون هیچ‌گونه تغییری پس از تثبیت مجلس دهم که بر خلاف مجلس نهم همسو با دولت یازدهم می‌باشند به‌خاطر نگرانی از عکس‌العمل کارگران و جریان‌های سیاسی حامی کارگران ایران بدون مشورت با نمایندگان کارگری و در غیبت جنبش کارگری ایران به‌صورت بی‌سر و صدا و با چراغ خاموش این لایحه ضد کارگری را به مجلس دهم برد تا توسط حامیان خودش در مجلس دهم بتواند با تغییر در ماده ۴۱ و ماده ۷ قانون کار شرایط برای ایجاد کار ارزان در اقتصاد رکود زده سرمایه‌داری فراهم نماید، اما همین

دولت یازدهم و حامیان او در مجلس دهم وقتی که در تظاهرات ۲۵ و ۲۹ آبان ۹۵ در برابر مجلس صف یکپارچه کارگران ایران جهت اعتراض به لایحه «اصلاح قانون کار» رژیم مطلقه فقهاتی دیدند، به یکباره احساس کردند که تمام رشته‌های آنها پنبه شده‌است، نشان دهنده این حقیقت است که این رژیم و این دولت و این مجلس، تنها زمانی حاضر به استرداد دوباره لایحه قانون کار شد که به علت تظاهرات ۲۵ و ۲۹ تشکل‌های کارگری در برابر مجلس احساس خطر کرد.

به عبارت دیگر اگر دولت یازدهم و مجلس دهم یا رژیم مطلقه فقهاتی زور کارگران ایران را پر زور نمی‌دیدند، هرگز حاضر به تسلیم شدن در برابر خواسته‌های حداقلی بر حق کارگران ایرانی نمی‌شدند؛ و شاید بهتر باشد که این چنین مطرح کنیم که رژیم مطلقه فقهاتی در جریان پروژه تغییر قانون کار جهت بسترسازی برای نیروی کار ارزان نشان داد که جز خدمتگزاری به بورژوازی حاکم به هیچ معیار انسانی معتقد نیست؛ و حاضر است برای یک دستمال، قیصریه را به آتش بکشد و تنها چیزی که می‌تواند این رژیم را وادار به تسلیم بکند فقط و فقط توان و قدرت طبقه کارگر ایران است؛ که این قدرت تنها توسط تشکل‌های مستقل کارگری قابل ظهور و نمایش می‌باشد؛ و این بزرگ‌ترین پیامی است که تظاهرات ۲۵ و ۲۹ آبان برای جنبش کارگری ایران به همراه داشت.

در نتیجه طبقه کارگر ایران باید این درس بزرگ را از تظاهرات ۲۵ و ۲۹

آبان خود در برابر مجلس در اعتراض به لایحه اصلاح قانون کار بگیرد که: «کس نخارد پشت من جز ناخن و انگشت من» دو نکته‌ای که در این رابطه طبقه کارگر و یا جنبش کارگری ایران نباید فراموش کند، یکی اینکه استرداد لایحه اصلاح قانون کار به دولت - آنچنانکه در زمان احمدی‌نژاد انجام گرفت - به معنای عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی و دولت و قوه مقننه این رژیم از پروژه تهیه نیروی کار ارزان جهت جذب سرمایه‌های امپریالیستی و نفی رابطه کار که از نگاه سردمداران این رژیم، تنها راه نجات سرمایه‌داری وابسته و رانتی و نفتی حاکم از رکود فراگیر حاکم، در چارچوب برنامه‌های صندوق بین‌الملل پول و بانک جهانی و پیوند با سازمان جهانی تجارت، توسط نیروی کار ارزان و انرژی ارزان و معافیت‌های مالیاتی و زمین ارزان و امنیت سرمایه برای آنها می‌باشد، نیست.

علی‌ایحال در این رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی و دولت یازدهم یا دوازدهم و مجلس دهم یا یازدهم، برای جذب سرمایه‌های خارجی، جهت تزریق به سرمایه‌داری وابسته و بیمار و رکودزده رانتی و نفتی حاکم راهی جز بسترسازی جهت تهیه نیروی کار ارزان و کاهش مالیات‌ها و تهیه انرژی و زمین ارزان برای آنها ندارند، به همین دلیل هرگز استرداد لایحه قانون کار و عقب‌نشینی دولت یازدهم و مجلس دهم نباید یک عقب‌نشینی همیشگی و توبه‌تلقی شود. چراکه «توبه گرگ فقط و فقط مرگ است». لذا جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که این رژیم و این دولت

یا این مجلس یا دولت و مجلس دیگر، در فرصت مناسب دیگری که احساس امنیت و احساس غلبه بر توان جنبش کارگری بکند، دوباره پروژه خود را به آزمایش مجدد خواهد گذاشت.

بنابراین در این رابطه است که اگر طبقه کارگر ایران یا جنبش کارگری ایران می‌خواهند کار خود را در این رابطه آب‌بندی نکنند، باید بدانند که تنها یک راه بیشتر در برابر آنها وجود ندارد و آن پایداری قدرت و توان و تشکل‌های مستقل خود آنها است؛ و قطعاً و جزماً تا زمانی که آنها نتوانند پتانسیل درون طبقاتی خودشان را به صورت سینماتیک توسط تشکل‌های مستقل کارگری محفوظ و پایدار نگه‌دارند، نمی‌توانند نسبت به عدم امکان بازگشت لایحه اصلاح قانون کار اطمینان حاصل کنند.

پر واضح است که اگر طبقه کارگر ایران بتواند توسط تشکل‌های مستقل کارگری قدرت خود را نهادینه بکنند، بی‌شک آنها خواهند توانست تا به تمامی خواسته‌های خود اعم از امنیت شغلی یا افزایش دستمزد و لغو قراردادهای موقت و آزادی فعالیت‌های سندیکایی دست پیدا کنند. البته در این رابطه، باید عنایت داشته‌باشیم که رژیم مطلقه فقهاتی و دولت یازدهم و مجلس دهم، قطعاً از بعد از این عقب‌نشینی اقدام به آسیب‌شناسی در باب این شکست خود خواهند کرد؛ و بی‌شک مهم‌ترین عامل شکست خود را در این رابطه حمایت تشکل‌های زرد حکومتی از تشکل‌های مستقل و خواسته طبقه کارگر ایران می‌دانند؛ و قطعاً در رابطه

با این آسیب‌شناسی خود تلاش خواهند کرد که امکان هر گونه حمایت تشکل‌های زرد حکومتی در عرصه میدانی از تشکل‌های مستقل کارگری بگیرند؛ و هر چه بیشتر بین بدنه تشکل‌های زرد با تشکل‌های مستقل کارگری شکاف ایجاد نمایند.

البته پاشنه آشیل دولت یازدهم در این رابطه انتخابات دولت دوازدهم در ۲۹ اردیبهشت ۹۶ است که با عنایت به جمعیت بیش از ۴۰ میلیون نفری خانواده‌های کارگری و زحمت‌کشان شهر و روستا، بی شک حسن روحانی در این رابطه جهت جذب رأی بیش از ۴۰ میلیون نفر افراد خانواده کارگری، خود را بین دو منگنه احساس می‌کند. چراکه نه می‌تواند این طعمه چرب را به رقیب خود در انتخابات دولت دوازدهم واگذار نماید و نه می‌تواند دست بسته در برابر طبقه کارگر ایران تسلیم کند. به همین دلیل، در این شرایط طبقه کارگر و جنبش کارگری جهت افزایش دستمزد «پانصد درصدی زیر خط فقر خود» و غلبه بر عقب‌ماندگی‌های گذشته، در برابر دولت یازدهم وارد آوردگاه دوم بشود. همین طلب افزایش غیر متعارف دستمزد از طرف جنبش کارگری باعث می‌گردد تا علاوه بر اینکه با گران شدن نیروی کار امکان جذب سرمایه‌های خارجی از دست دولت یازدهم برود.

به همین دلیل حسن روحانی در این شرایط در رابطه با طبقه کارگر و جنبش کارگری در یک بن‌بست تصمیم‌گیری قرار گرفته است. البته



پیش‌بینی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که دولت یازدهم تا قبل از انتخابات دولت دوازدهم در ۲۹ اردیبهشت ۹۶ لایحه «اصلاح قانون کار» را برای بار دیگر به مجلس نخواهد فرستاد؛ و البته در دوره دوم دولت‌اش در صورتی که او در انتخابات ۲۹ اردیبهشت ۹۶ بتواند بر رقیب یا رقیب‌های خود غلبه نماید، امکان بازگرداندن این لایحه با تغییراتی صوری وجود دارد.

نکته دیگری که جنبش کارگری و طبقه کارگر ایران در رابطه با عقب‌نشینی دولت یازدهم و مجلس دهم در این شرایط نباید فراموش کنند اینک در خصوص سیاست ضد کارگری رژیم مطلقه فقه‌ای «هرگز نباید توسط خام‌گرایی خود، بین دولت‌ها و یا بین مجلس‌ها در این رابطه تفاوتی قائل بشوند»؛ و اختلاف بین جناح‌های درونی قدرت را در این رابطه دخیل و مؤثر بدانند. چراکه برای مثال همین لایحه «اصلاح قانون کار» نشان داد که بین جناح‌های درونی قدرت در حاکمیت در عرصه سیاست ضد کارگری‌شان اختلافی نیست. آنچنانکه همین لایحه استاد شاگردی احمدی‌نژاد پس از اینکه توسط اعتراض کارگران، مجلس نهم حاضر به بررسی آن نشد، با تغییر مجلس، روحانی همان لایحه استاد و شاگردی احمدی‌نژاد را بدون هیچ‌گونه تغییری به مجلس دهم آورد.

به همین دلیل است که می‌توانیم این‌چنین داوری بکنیم که اختلاف بین جناح‌های درونی قدرت حاکم، اختلاف بر سر نوع تقسیم قدرت است، نه

بر مبنای تفاوت در برنامه و سیاست. هر چند که جناح‌های درونی قدرت در مرحله مبارزه انتخاباتی با رقیب‌های خود تلاش می‌کنند تا اختلاف با رقیب را به صورت سیاسی و برنامه‌ای نشان دهند. ولی آنچه در تحلیل نهایی باید به آن توجه داشته باشیم، اینکه خود همین شعارهای متفاوت در مرحله مبارزه انتخاباتی هم در پشت پرده در آشپزخانه حاکمیت آشپزی شده است، نه در آشپزخانه‌های رقیب‌های قدرت.

برای مثال بزرگ‌ترین محور شعارها و برنامه‌های حسن روحانی در مبارزه انتخاباتی دولت یازدهم در خرداد ۹۲ موضوع مذاکرات هسته‌ای در چارچوب سیاست برد - برد، بود. در صورتی که اصلاً و ابداً این تصمیم‌گیری پیشنهاد روحانی نبوده و نیست. بلکه بالعکس این حزب پادگانی خامنه‌ای بود که از نیمه دوم سال ۹۱ به علت شکست برنامه‌های دولت دهم و تحریم کمرشکن بانک مرکزی و فروش نفت و رشد هزینه جنگ‌های نیابتی منطقه در عراق و سوریه و یمن و لبنان و غیره، دریافته بود که دیگر امکان کوبیدن بر طبل هسته‌ای برای او وجود ندارد. لذا با شعار «نرمش قهرمانانه» تلاش می‌کرد تا با انتخابات مهندسی شده و کنار زدن هاشمی رفسنجانی شرایط جهت انتخاب کهنه کارت رین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقهتی فراهم نماید. تا حسن روحانی بتواند در این رابطه پروژه خامنه‌ای را اجرایی نماید.

پر واضح است که قوی‌ترین رقیب انتخاباتی حسن روحانی یعنی محمد باقر قالیباف به علت اینکه کاندید راست پادگانی و سپاه بود، هرگز نمی‌توانست

به عملیاتی کردن پروژه خامنه‌ای، در رابطه با شکست تحریم‌های بین‌المللی دست بیابد. علی‌ایحال هدف از طرح این نمونه آن بود که این توجه به طبقه کارگر بدهیم که بین جناح‌های درونی نباید در رابطه با سیاست ضد کارگری تفاوتی قائل شد.

مبارزه کارگران برای تعیین

«حداقل مزد سالانه و افزایش دستمزد»

از چه مسیری می‌گذرد؟

با فرا رسیدن ماه اسفند از آنجایی که در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار، شورای عالی کار همه ساله موظف است میزان حداقل مزد کارگران را برای نقاط مختلف کشور و یا صنایع مختلف با توجه به معیارهای ذیل تعیین نماید:

۱ - حداقل مزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی اعلام می‌شود.

۲ - حداقل مزد بدون آنکه مشخصات جسمی و روحی کارگران و ویژگی‌های کار محول شده را مورد توجه قرار دهد، باید به اندازه‌ای باشد تا زندگی یک خانواده که تعداد متوسط آنها توسط مراجع رسمی اعلام می‌شود را تأمین نمایند. کمیته دستمزد شورای عالی کار که اعضای آن شامل نمایندگان کارفرما و نمایندگان دولت و نمایندگان انتصاب شده کارگران می‌باشند، موظف به تعیین حداقل دستمزد و افزایش دستمزد «۲۲ میلیون خانواده ایرانی هستند که در چارچوب قانون کار مجبور به فروش نیروی کار خود جهت تأمین معیشت خود می‌باشند.»

بدون تردید این ۲۲ میلیون خانواده مزدبگیر قانون کار در بخش‌های تولیدی و توزیعی و خدمات و کارمندان شرکتی نهادهای دولتی و خصوصی (تحت

عنوان نیروهای مزدبگیر) کار می‌کنند، بنابراین «تعیین حداقل دستمزد و افزایش دستمزد» در اسفندماه هر سال (در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار) می‌تواند سرنوشت یکسال آینده ۲۲ میلیون خانواده ایرانی را به‌لحاظ درآمدی و معیشتی مشخص کند؛ و این در شرایطی است که بیش از ۸۰ درصد از جمعیت ۲۲ میلیون خانواده مزدبگیر ایرانی، تنها از «حداقل حقوق اعلام شده توسط شورای عالی کار برخوردار می‌باشند» و کمتر از ۲۰ درصد آن‌ها می‌توانند از طرح طبقه‌بندی مشاغل (موضوع ماده ۴۹ و ۵۰ قانون کار) و حقوق مربوطه برخوردار بشوند.

باری، در خصوص مکانیزم دوگانه افزایش تورم اعلام شده توسط بانک مرکزی و افزایش هزینه سبد معیشتی یک خانواده ۳/۳ نفری به‌عنوان مبنای تعیین کننده دستمزد ۲۲ میلیون مزدبگیر، از سال ۹۵ تاکنون با احیای کمیته مزد شورای عالی کار، استخراج هزینه سبد معیشت خانوارهای کارگری و ملاک قرار گرفتن آن در فرایند تعیین حداقل دستمزد در مذاکرات مزدی، به‌عنوان یک وظیفه کمیته مزد شورای عالی کار می‌باشد. بر این نکته بیافزاییم که حتی در طول ۴ سال گذشته، هرگز نمایندگان دولت و کارفرما حاضر نشده‌اند برای «نزدیک کردن دریافتی نیروی کار به هزینه معیشتی» اقدام قابل ملاحظه‌ای انجام دهند؛ و لذا در طول ۴۱ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، هرگز گرایش شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به «سمت کاهش شکاف مزد و معیشت

کارگران نبوده است» در نتیجه همین امر باعث گردیده است که در طول ۴۱ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «پیوسته شکاف بین مزد کارگران و معیشت آنها عمیق تر بشود» به عبارت دیگر در طول ۴۱ سال گذشته، «قدرت خرید کارگران در برابر هزینه زندگی پیوسته روند افولی داشته است» و شاید دلیل اصلی این امر آن باشد که در طول ۴۱ سال گذشته، «هرگز هزینه معیشتی یک خانواده ۳/۳ نفری موضوع بند ۳ ماده ۴۱ قانون کار ملاک واقعی برای تعیین دستمزد کارگران نبوده است» و دلیل این امر همان است که «نماینده کارفرمایان در چانه زنی کمیته دستمزد شورای عالی کار، عامل اصلی شکاف ایجاد شده میان مزد و معیشت کارگران، دولت و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌دانند» که در طول ۴۱ سال گذشته توسط «جهش نرخ ارز و کسری بودجه نجومی و افزایش بی‌در پیکر نقدینگی، باعث کاهش ارزش پول ملی و افزایش تورم و کاهش قدرت خرید کارگران شده است» و هرگز در طول ۴۱ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حاضر نشده است تا در برابر «سونامی تورم و کاهش قدرت خرید کارگران و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور و در برابر ضرر و زیان حقوق کارگران، هزینه پرداخت نمایند.»

پر واضح است که در شرایط رکود و تورم دست‌ساز حاکمیت مطلقه فقهاتی حاکم، طبقه بورژوازی که نماینده آنها یک طرف از سه طرف کمیته مزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشند، هرگز حاضر نمی‌شوند که

«بار غارت‌گری حکومت در عرصه ایجاد دست‌ساز تورم و رکود و افزایش نقدینگی و کاهش پول ملی کشور بر دوش بکشند» در نتیجه آن چنانکه در ۴۱ سال گذشته شاهد بوده‌ایم، مزدبگیران (مشمول قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که با فروش اجباری نیروی کار خود مجبور به تأمین معیشت خود می‌باشند) تنها مؤلفه‌ای هستند که بار غارت‌گری رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه افزایش قیمت دلارهای نفتی خود و افزایش سرطانی نقدینگی کشور و افزایش سونامی تورم و کاهش ارزش پول ملی کشور و کاهش مستمر قدرت خرید خود را می‌پردازند.

برای مثال در خصوص تعیین حداقل مزد کارگران در سال ۱۳۹۹ کمیته دستمزد شورای عالی کار پس از برگزاری چندین نشست در مسیر تعیین حداقل مزد کارگران و تعیین رقم برای سبد معیشت میانگین یک خانوار کارگری در شرایط بحرانی کشور، ابتدا به رقم ۶ میلیون تومانی برای سبد معیشت رسیدند و بعد در جریان مخالفت نمایندگان کارفرما و دولت با این پیشنهاد، نماینده کارگران (در جلسه کمیته مزد شورای عالی کار) مبلغ شش میلیون تومان فوق، به رقم ۵/۵ میلیون تومان کاهش پیدا کرد، اما در ادامه باز هم با مخالفت نمایندگان کارفرمایان و دولت، «این رقم برای مرحله سوم به رقم ۴ میلیون و ۹۴۰ هزار تومان کاهش پیدا کرد» که البته در مقایسه با سبد معیشتی ۳ میلیون و ۷۶۰ هزار تومانی سال ۹۸، رقم فوق (سبد معیشتی خانوار کارگری سال ۹۹) نشان دهنده افزایش ۳۱/۴



درصد می‌باشد. قابل ذکر است که افزایش تورم طبق آمارهای دست‌ساز خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط بیش از ۴۰ درصد می‌باشد. یادمان باشد که حداقل دستمزد کارگران طبق مصوبه شورای عالی کار در سال ۱۳۹۸، ۲ میلیون و ۳۴ هزار و ۴۰۰ تومان بوده است که در مقایسه با سبد معیشتی ۳ میلیون و ۷۶۰ هزار تومانی سال ۹۸ (توسط کمیته دستمزد شورای عالی کار) «حداقل دستمزد در سال ۹۸ فقط ۵۴/۱۲ درصد، هزینه سبد معیشتی کارگران را پوشش می‌داده است.»

بر این اساس، برای حفظ همان قدرت خرید سال ۹۸ کارگران در سال ۹۹ باید «حداقل حقوق و مزایای پرداختی به کارگران معادل ۵۸/۰۴ درصد افزایش پیدا کند» تا به ۳ میلیون و ۲۱۵ هزار تومان برسد؛ و همچنین نسبت پوشش دهی آن به هزینه سبد معیشت ۴ میلیون و ۹۴۰ هزار تومانی، تنها با افزایش ۵۴/۱۲ درصدی (در مرحله سوم توافق کمیته دستمزد شورای عالی کار در سال ۹۹) ممکن می‌باشد. البته این در شرایطی است که «تشکل مستقل کارگری ایران رقم سبد معیشت کارگری را در این شرایط بحرانی جامعه ایران ۹ میلیون تومان اعلام کرده است» که با قبول این مبلغ «تفاوت رقم ۹ میلیون تومانی تشکل مستقل کارگری با رقم کمیته دستمزد شورای عالی کار ۴ میلیون و شصت هزار تومان می‌باشد» بنابراین:

اولاً «تورم حاکم بر سبد معیشتی خانوار کارگری در شرایط فعلی ۶۱ تا



۶۳ درصد می‌باشد که با نرخ تورمی اعلام شده توسط مرکز آمار ایران ۴۰ درصد تفاوت دارد». قابل ذکر است که تا قبل از سال ۱۳۹۵ مبنای افزایش حداقل دستمزد کارگران طبق بند یک ماده ۴۱ قانون کار (حداقل مزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی اعلام می‌شود) تعیین می‌گردید، اما از سال ۱۳۹۵ الی الان، شورای عالی کار سبد معیشتی کارگری که مبلغ آن سالانه توسط کمیته مزد شورای عالی کار به‌استناد ماده ۴۱ قانون کار در شورای عالی با حضور نمایندگان کارگری و کارفرمایی و دولت به ریاست وزیر تعاون کار و رفاه اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد و با اجماع طرفین مذاکره مشخص می‌کند. از سال ۱۳۹۵ باز میزان افزایش اعمال شده در مزد هر سال تنها و تنها بخشی از شکاف موجود میان دستمزد پرداختی به کارگران و هزینه سبد معیشتی خانوار کارگری را پوشش داده است.

ثانیاً رقم سبد معیشتی خانوار کارگری ۳ میلیون و ۸۰۰ هزار تومانی سال ۹۸ شورای عالی کار حداکثر برای شهرهای کوچک کشور قابل تعریف می‌باشد و بدون تردید این مبلغ در شهرهای بزرگ و کلان‌شهرهای کشور بیشتر از شش میلیون تومان در سال ۹۸ بوده است. قابل ذکر است که مرکز آمار ایران برای تعیین نرخ تورم و تعیین سبد معیشتی مؤلفه‌های تأثیرگذار بر نرخ تورم را ۳۰۰ تا ۴۰۰ قلم محاسبه می‌کنند که از جمله آنها هزینه سفر خارجی می‌باشد، بنابراین «بیشتر اقلام مبنای تعیین تورم

و سبد معیشتی مرکز آمار ایران، در سبد معیشتی زندگی کارگران جایی ندارد.»

ثالثاً با افزایش یک روزه ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین در آبان‌ماه ۹۸ این پروژه ویرانگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باعث تغییر همه جانبه یک روزه سبد معیشتی خانوار کارگری گردید. لذا در این رابطه بود که کمیته مزد شورای عالی کار در راستای تعیین هزینه سبد معیشت خانوار کارگری سال ۹۹ در فرایند پسا افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین، برای مدتی ادامه جلسه به تعویق انداخت ولی با همه این احوال این کمیته نتوانست در سه فرایند مختلف پسا افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین «رقم سبد معیشت خانوار کارگری را در سال ۹۹ بیش از ۴ میلیون و ۹۴۰ هزار تومان تعیین نماید» در صورتی که طبق ارزیابی نهادهای مستقل کارگری در فرایند پسا افزایش قیمت ۳۰۰ درصدی بنزین «حداقل هزینه سبد معیشت کارگری به ۹ میلیون تومان افزایش پیدا کرده است». لذا اگر بر پایه رقم اعلام شده تشکیلات مستقل کارگری نسبت افزایش سبد معیشت خانوار کارگری در سال ۹۹ دآوری نماییم، بدون تردید در سال ۹۹ دستیابی به آن رقم نیازمند به افزایش ۵۸ درصدی حقوق کارگران نسبت به سال ۹۸ می‌باشد. رابعاً از آنجایی که طبق ادعای طرف کارگری در عرصه چانه‌زنی کمیته مزد شورای عالی کار، مبحث بهبود معیشت کارگران از دو مسیر نقدی و افزایش قدرت خرید به شیوه غیر نقدی استوار می‌باشد، از آنجایی که طرف

کارفرما در جدال چانه‌زنی تعیین مزد در کمیته مزد شورای عالی کار همه ساله معتقد است که بر اساس مواد ۲۹ و ۳۱ قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی «تأمین مسکن، درمان و آموزش کارگران هزینه‌هایی است که باید به‌طور کلی از سوی دولت پرداخت گردد» با عنایت به اینکه در ۴۱ سال گذشته مبلغ حداقلی هزینه مسکن کارگران به‌صورت نقدی ماهانه به‌جای دولت توسط کارفرمایان به کارگران پرداخت گردیده است و هزینه درمان و آموزش در طول ۴۱ سال به کارگران پرداخت نشده است. طبق ادعای نماینده کارفرمایان در کمیته مزد شورای عالی کار این عوامل باعث گردیده است تا «سنگین حداقلی هزینه سبد معیشتی کارگران عمدتاً مربوط به هزینه خواربار و پوشاک و مسکن و درمان باشد که طبق قانون اساسی دولت موظف به تأمین آنها می‌باشد نه کارفرمایان» و لذا در این رابطه است که نمایندگان کارفرمایان در کمیته مزدی شورای عالی کار اعتقاد دارند «تنها راه تأمین رقم سبد معیشت خانوار کارگری این است که هزینه‌های درمان و مسکن کارگران را از دل هزینه جاری خانوار کارگری کم کنیم و دولت را موظف به پرداخت آن نماییم» زیرا در نگاه آنها «۶۰ درصد هزینه خانوار مربوط به هزینه مسکن، خواربار، پوشاک، درمان و آموزش خانوار کارگری می‌باشد» (که تأمین همه آنها به عهده دولت می‌باشد) بنابراین بدین ترتیب است که نمایندگان کارفرما در کمیته مزد ادعا دارند که بخشی از دستمزدی که توسط آنها به کارگران پرداخت می‌گردد به‌صورت

بلاعوض به نیابت از دولت می‌باشد.

خامسا با عنایت به موارد فوق است که رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در این شرایط در راستای افزایش حقوق کارگران جهت تأمین معیشت و زندگی ۲۲ میلیون خانوار ایرانی، تلاش می‌کند که از «طریق اقتصاد صدقه‌ای هدف خود را دنبال نماید» چراکه منهای اینکه اقتصاد رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در ۴۱ سال گذشته «اقتصاد مصرف‌محور بوده است نه اقتصاد تولید محور» در نتیجه همین رویکرد اقتصاد مصرف‌محور رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در ۴۱ سال گذشته باعث گردیده است تا رژیم مطلقه فقاهتی توسط «اقتصاد صدقه‌ای بتواند بخشی از جامعه بزرگ ایران را به خود وابسته نماید» آن چنانکه طبق آمار دولت روحانی در شرایط امروز جامعه ایران بیش از «۶۰ میلیون نفر وابسته به اقتصاد صدقه‌ای حاکمیت می‌باشند.»

سادساً این همه نشان می‌دهد که در جامعه امروز ایران که سرمایه‌داری به‌عنوان روابط تولیدی مسلط تعیین کننده تمامی روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و حقوقی جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران می‌باشد، «مبارزه کارگران برای تعیین حداقل مزد سالانه آنها باید از مسیر و کانال مبارزه با سرمایه‌داری عبور کند» چراکه در شرایطی که تنها در دولت روحانی حجم نقدینگی ۴ برابر شده‌است و در شرایطی که خط فقر در جامعه امروز ایران به ۹ میلیون تومان رسیده است و در شرایطی که ۱۲ میلیون کارگر بیکار در جامعه امروز ایران وجود دارد و نزدیک به دو

میلیون نفر کودک کار وجود دارد، جز از طریق مبارزه با نظام سرمایه‌داری مسلط بر جامعه امروز ایران، «آن‌ها نمی‌توانند به حقوق مسلم خود دست پیدا کنند» که البته حاصل نهایی این کنش و واکنش رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه غارت‌گری اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه ایران به آنجا رسیده است که طبق آمار خود دولت روحانی در سال ۹۸ بیش از ۶۰ میلیون نفر ایرانی برای تأمین حداقل زندگی خط بقا نیازمند به سویسید و کمک صدقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی هستند؛ و در نتیجه به‌خاطر همین حفره عظیم فقر است که در آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم که آتش عصیان این ۲۲ میلیون خانوار در ظرف ۵ ساعت توانست ۲۲ استان کشور را به آتش بکشاند و بیش از ۱۵۰۰ کشته و هزاران زخمی و زندانی اردوگاه کار زحمت ایران در این رابطه هزینه پرداخت نمایند.

پر پیداست که خود این امر معرف آن می‌باشد که در جامعه امروز ایران مبارزه دموکراسی‌خواهانه نمی‌تواند از مبارزه عدالت‌طلبانه با سرمایه‌داری حاکم جدا باشد و «هر گونه مبارزه دموکراسی‌خواهانه در جامعه ایران خارج از مسیر مبارزه با سرمایه‌داری حاکم سورنا را از دهان گشادش نواختن می‌باشد.»

کالبد شکافے

«افزایش دستمزد سال ۹۹ کارگران ایران»

در عرصه بحران «کرونا ویروس»

«کرونا اقتصادی» و «کرونا سیاسی»

شاید اگر بگوییم که بزرگ‌ترین گروه اجتماعی (جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران) که توسط سونامی کرونای ویروسی، کرونای اقتصادی، کرونای سیاسی و کرونای بحران مدیریت و بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهتی حاکم (در دو ماه گذشته) از حداکثر ضرر و زیان اقتصادی و اجتماعی و حتی روحی و روانی برخوردار شده‌اند «طبقه کارگر و زحمت‌کشان شهر و روستاهای ایران می‌باشند»، داوری گزافی نکرده‌ایم چرا که:

اولاً در دوران قرنطینه و تعطیلی کار و اقتصاد کشور (از اسفند ماه ۹۸ الی الان) تنها گروه اجتماعی که مجبور به کار شده‌اند «اردوگاه کار و زحمت شهر و روستاهای ایران می‌باشند».

ثانیاً برای اولین بار شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهتی حاکم (به‌علت شرایط بحران کرونای ویروسی، کرونای اقتصادی، کرونای سیاسی و کرونای بحران مدیریت رژیم مطلقه فقهتی حاکم) نتوانستند تا پایان اسفند ماه ۹۸ «دستمزد سال ۹۹ کارگران ایران را تعیین نمایند» و بالاخره و بالاخره (کوه موش زایید، شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهتی حاکم در دویست و نود و یکمین جلسه خود در تاریخ ۹۹/۰۱/۲۰) پس از آنکه نتوانستند با «سه نماینده کارگری» (منتخب خانه کارگر و دیگر

تشکل‌های دست‌ساز کارگری شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) در باب «دستمزد سال ۹۹ کارگران ایران» به توافق برسند (بعد از ترک سه نماینده فوق از جلسه) شش عضو باقی مانده جلسه فوق شورایی عالی کار (که ۳ نفر آنها نماینده تشکل‌های کارفرمایی و ۳ نفر دیگر هم نماینده دولت کارفرما بودند)، در غیبت سه نماینده کارگری، دستمزد سال ۹۹ کارگران ایران را (بدون امضای سه نماینده کارگری فوق) که حداقل دستمزد در سال ۹۹ (با ۲۱ درصد افزایش نسبت به حداقل دستمزد سال ۹۸) با مبلغ یک میلیون و ۸۳۵ هزار و ۴۲۷ تومان به تصویب رساندند.

ثالثاً برای اولین بار در تاریخ قانون کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، دستمزد سالانه کارگران ایران با «توافق نمایندگان کارفرما» (اعم از خصوصی و حکومتی که بزرگ‌ترین کارفرمای کارگران ایران می‌باشند) تعیین گردید. قابل ذکر است که بافت شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی (که طبق قانون کار این رژیم تنها نهاد تعیین کننده حقوق کارگران ایران می‌باشد) ۹ نفر می‌باشند که از این ۹ نفر، سه نفر از طرف تشکل‌های کارفرمایی تعیین می‌گردند و سه نفر از طرف حاکمیت و سه نفر دیگر هم به نمایندگی از طرف کارگران ایران توسط خانه کارگر و دیگر تشکل‌های دست‌ساز حکومتی انتخاب می‌شوند. پر واضح است که در غیبت تشکل‌های مستقل کارگری و در غیبت نماینده‌های مستقل طبقه کارگران ایران، در تحلیل نهایی «همان ۳ نماینده کارگری منتخب تشکل‌های زرد کارگری دست

رژیم مطلقه فقه‌ای هم خود مدافع حاکمیت و کارفرمایان می‌باشند نه نمایندگی کارگران ایران»، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، «تعیین دستمزد طبقه کارگر ایران تنها توسط کارفرمایان در اشکال مختلف حکومتی و خصوصی و خصوصی انجام گرفته است» و دویست و نود و یکمین جلسه شورایی عالی کار که در روز چهارشنبه مورخ ۱۳۹۹/۰۱/۲۰ دستمزد سال جاری ۷۵ درصد نیروی کار ایران را تعیین کرده‌اند، مشتی نمونه خروار می‌باشد که برای اولین بار جوهر شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را آفتابی کرده است، چراکه این نهاد حتی وقتی که ۳ نماینده کارگری منتخب تشکیلات حکومتی کارگران ایران به اعتراض از مبلغ پیشنهادی جلسه شورایی عالی کار را ترک کردند، با پر رویی و از موضع طلب‌کارانه، در غیبت همین نمایندگان دست‌ساز کارگری، «شش نماینده حکومتی و کارفرمایان سرنوشت یک‌ساله ۷۵ درصد جمعیت ایران را امضا کردند و به تصویب رساندند.»

حاشا و کلاً از این همه جنایت عریان و آشکار، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۰ سال گذشته یک شورایی عالی کار کارفرمایان بوده است نه شورایی عالی کار کارگری؛ و البته علت و دلیل این مهم هم آن است که در طول ۴۰ سال گذشته «طبقه کارگر ایران هرگز نتوانسته است توسط

دستیابی به سازماندهی و تشکل مستقل خودش منافع خودش را نمایندگی و حمایت کند». پر پیدا است که تا زمانی که طبقه کارگر ایران نتواند به تشکل مستقل (خودسازمانده و خودرهبر) خودش به صورت دینامیک و تکوین یافته از پایین دست پیدا کند، هرگز نباید از تعیین دستمزدش توسط کارفرمایان گله‌مند باشد و «منتظر باشند که افعی برای آنها کبوتر بزیاند» زیرا هرگز «هیچ چاقویی حاضر نمی‌شود تا دسته خودش را ببرد» و هیچ کارفرمایی هم در کادر مناسبات سرمایه‌داری حاضر نیست که بر علیه منافع خودش حکمی را امضا نماید. یادمان باشد که «مانیفست سرمایه‌دار و سرمایه‌داری کسب هر چه بیشتر سود با هر روش و طریقی است» و مع‌الوصف بدین ترتیب است که می‌بینیم در سال ۹۹ دستمزد طبقه کارگر ایران بدون امضای نمایندگان شکلی کارگران و در غیبت نمایندگان شکلی کارگران توسط ۶ نماینده کارفرمایان حکومتی و خصوصی و خصولتی به تصویب می‌رسد.

رابعاً بزرگ‌ترین فونکسیون بحران کرونای ویروسی، کرونای اقتصادی، کرونای اجتماعی، کرونای سیاسی و کرونای بحران مدیریت حاکمیت مطلقه فقهاتی «به رکود کشانیدن جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و مدنی جامعه بزرگ امروز ایران می‌باشد» به طوری که اگر دآوری کنیم که در طول ۴۱ سال گذشته هرگز جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی و در رأس همه این‌ها جنبش کارگری تا این اندازه در کمای سیاسی - اجتماعی

فرو نرفته است، داوری دور از واقعیت نکرده‌ایم. در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تعیین دستمزد طبقه کارگر ایران در دویست و نود و یکمین جلسه شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نه‌تنها در شرایطی انجام گرفت که طبقه کارگر ایران از حداقل سازماندهی و تشکل مستقل محروم می‌باشد و نه‌تنها در شرایطی این مهم انجام گرفت که طبقه کارگر ایران در شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم محروم از نمایندگان مستقل خودشان هستند و نه‌تنها تعیین دستمزد سال ۹۹ برای اولین بار در شکلی انجام گرفت که نه نمایندگان شکلی کارگران در جلسه فوق حضور داشتند و نه امضا نمایندگان شکلی کارگران پای مصوبه فوق وجود دارد و تنها با توافق دو طرف نمایندگان کارفرمایان حکومتی و خصولتی و خصوصی به تصویب رسیده است، از همه مهمتر اینکه، تعیین دستمزد سال ۹۹ اردوگاه کار و زحمت ایران در شرایطی توسط کارفرمایان به تصویب رسید که «جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و طبقاتی جامعه ایران در اشکال مختلف صنفی و سیاسی و مدنی آن به‌علت بحران کرونایی در اوج رکود ۴۱ سال گذشته خود قرار گرفته‌اند» که البته این موضوع فی‌نفسه خودش نشان دهنده آن است که در شرایطی که «اردوگاه کار و زحمت ایران از حداقل سازماندهی و تشکل مستقلی که بتوانند از منافع آنها حمایت کنند محروم باشند، خود جنبش‌های دموکراتیک و در رأس آنها جنبش طبقه کارگر ایران اگر به‌صورت مستقل و تکوین یافته از پایین

شکل بگیرند، می‌توانند حتی خلأ تشکلهای مستقل کارگری را هم پر بکنند و به‌عنوان مدافع حقوق کارگران توازن قوا حتی در شوراییعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را هم به نفع خودشان تغییر بدهند.»

بدون تردید همین امر می‌تواند نشان دهنده این حقیقت در این شرایط سخت بحرانی برای جامعه بزرگ ایران باشد که در شرایط پسا بحران کرونای ویروسی، یعنی در فرایندی که «کرونای بحران اقتصادی، کرونای بحران سیاسی، کرونای بحران مدیریت و کرونای بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی آشکار می‌گردد و این بحران‌های هزار توی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جایگزین بحران کرونای ویروسی فعلی می‌گردد، جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی مطالباتی و طبقاتی اعم از صنفی، سیاسی، مدنی و در رأس همه اینها جنبش کارگری ایران به‌صورت اگران‌دیسمان شده بازتولید خواهند شد». یادمان باشد که یکی از دستاوردهای کرونای ویروسی برای جامعه ایران «آفتابی کردن فقر فلاکت و تضادهای موجود بین بالایی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای حاکم با پایینی‌های مانده در فقر فلاکت می‌باشد» که البته این آفتابی شدن توسط کرونای ویروسی، در فرایند کرونای بحران اقتصادی فردای امروز من‌های اینک می‌تواند بسترساز اعتلای جنبش‌های طبقاتی، جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی گروه‌های مختلف جامعه ایران بشوند، حامل خطر بالقوه بازتولید پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر و اعتلای خیزش‌های معیشتی (اتمیزه بی‌سر و بی‌سازماندهی

مانند خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) می‌باشد.

بر این مطلب اضافه کنیم که ظهور خیزش‌های معیشتی متمایز و بی‌سر (آن چنانکه در دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) نه‌تنها بستر ساز اعتلای جنبش‌های طبقاتی و جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی نمی‌شوند، بلکه قطعاً منتهای اینکه شرایط برای سرکوب و امنیتی کردن فضا (برای دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای) آماده می‌کنند، «بستر ساز ظهور و بازتولید پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر در جامعه ایران نیز می‌گردند.»

خامسا همه موارد چهارگانه فوق در این شرایط که بحران کرونای ویروسی در رأس همه معضلات جامعه بزرگ ایران قرار دارد، باعث گردیده است تا خروجی نهایی جلسات شورای عالی کار در خصوص تعیین حداقل دستمزد سال ۹۹ «با ۲۱ درصد افزایش نسبت به حداقل دستمزد مشمولان قانون کار در سال ۱۳۹۸ مبلغ یک میلیون و ۸۳۵ هزار و ۴۲۷ تومان تعیین بشود» که البته از آنجایی که در این زمان جنبش‌های دموکراتیک و در رأس آنها جنبش طبقه کارگر ایران در اوج رکود تحمیلی به سر می‌برند، موضوع دستمزد سال ۹۹ اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران نتواند مورد نقد عملی و نظری قرار بگیرد. فراموش نکنیم که فرامرز توفیقی رئیس کمیته دستمزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در اسفند ماه سال ۹۸ در جریان جلسات رسمی شورای عالی کار جهت تعیین دستمزد سال ۹۹

اعلام کرد که «مکانیزم و مبنای تعیین دستمزد کارگران در سال ۹۹ سبب معیشت کارگران می‌باشد نه تورم اعلام شده مراکز آمار حکومتی» و در خصوص «هزینه سبب معیشتی کارگران گفت که سه میلیون و هشتصد هزار تومان سال ۹۸ حداقل ممکن برای شهرهای کوچک ایران است که هزینه سال ۹۸ سبب معیشتی برای کلان‌شهرها حداقل پنج میلیون تومان می‌باشد» و البته او تورم حاکم بر سبب معیشتی کارگری در سال ۹۸ را ۶۳ درصد اعلام کرد. مع الوصف، گرچه در جلسات شورایی عالی کار در خصوص تعیین دستمزد سال ۹۹ طرف کارگری شورایی عالی کار خواستار نزدیک شدن حداقل حقوق کارگری به حداقل هزینه معیشتی شد، ولی در تعیین مزد سال ۹۹ کارگران، نه تنها رشد هزینه سبب معیشتی کارگری مبنای تعیین مزد واقع نشد، بلکه حتی نرخ تورم جعلی اعلام شده توسط نهادهای آماری خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم ملاک افزایش دستمزد سال ۹۹ قرار نگرفت، چرا که در شرایطی که مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «نرخ تورم ۳۴/۸ درصد اعلام کرده است» و کارشناسان تورم خود رژیم «نرخ تورم سال جاری را ۴۱ درصد پیش‌بینی می‌کنند، افزایش دستمزد سال ۹۹ تنها ۲۱ درصد می‌باشد» که خود این افزایش نشان دهنده «کاهش ۲۰ درصدی درآمد کارگران حتی بر مبنای تورم (به جای هزینه سبب معیشتی) می‌باشد.»

یادمان باشد که طبق محاسبه کمیته دستمزد شورایی عالی کار رژیم مطلقه

فقاہتی حاکم، «هزینه سبد معیشتی یک خانوار ۳/۳ نفره کارگری در اسفند ماه ۹۸ معادل ۴ میلیون و ۹۴۰ هزار تومان بوده است» که البته طبق اعلام خود همین کمیته دستمزد شورای عالی کار، «حداقل هزینه سبد معیشت کارگری در سال جاری ۳۱/۴ درصد رشد خواهد کرد» که با این حساب «مبلغ یک میلیون و ۸۳۵ هزار و ۴۲۷ تومان، حداقل دستمزد ۹۹ مصوبه شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاہتی حاکم، تنها ۴۱ درصد هزینه معیشتی کارگران ایران را تأمین می‌نماید و ۵۹ درصد هزینه معیشت کارگران که معادل ۳ میلیون و ۴۷۰ هزار تومان ماهانه می‌باشد، بی‌پاسخ می‌ماند.»

همین امر باعث می‌شود که در سال جاری «روند فقیرتر شدن نیروی کار جامعه ایران به صورت اگرندیسمان شده نسبت به سال‌های گذشته افزایش پیدا کند» که برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در سال ۹۹ یک کارگر با حداقل مزد دریافتی تنها در ماه ۱۱۵ دلار حقوق می‌گیرد، در حالی که همین کارگر با حداقل حقوق دریافتی در سال ۹۶ می‌توانست ۲۳۰ دلار ماهانه حقوق بگیرد و در سال ۸۹ همین کارگر می‌توانست با حداقل حقوق ماهانه ۲۹۰ دلار مزد بگیرد. پر واضح است که سیر منفی منحنی دستمزد کارگران ایران علاوه بر اینکه باعث کاهش قدرت خرید کارگران می‌شود و علاوه بر اینکه بیش از ۸۰ درصد از نیروی کار ایران از فرایند خط فقر سال ۹۸ در سال ۹۹ وارد فرایند خط

بقاء و فقر و فلاکت می‌شوند، از همه مهمتر اینکه این سیر منفی منحنی درآمد کارگران ایران در سال ۹۹ باعث رشد ناموزونی در طبقه کارگر ایران می‌گردد که بدون تردید این «رشد ناموزون در طبقه کارگر ایران علاوه بر اینکه باعث گسستگی عمودی بین لایه‌های این طبقه می‌گردد، در عرصه افقی باعث فاصله گرفتن طبقه کارگر ایران از جامعه مدنی جنبشی و پناه بردن به کمک‌های صدقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گردد.»

اضافه کنیم که طبق آمارهای خود دولت روحانی تعداد افراد صدقه بگیر جامعه ایران (از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در این شرایط بیش از ۶۰ میلیون نفر می‌باشند که خود این آمار نشان دهنده اوج فاجعه می‌باشد. بدون تردید کرونای بحران اقتصادی سال ۹۹ حتی همین آمار بیش از ۶۰ میلیون صدقه بگیر جامعه ایران را به شدت رشد خواهد داد و البته اولین فونکسیون این «سقوط درآمدی کارگران در سال ۹۹ استمرار رکود جنبش کارگری خواهد بود». فراموش نکنیم که آنچه که باعث «شکست جنبش سبز در سال ۸۸ و شکست خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ گردید، همین فاصله گرفتن طبقه کار و زحمت از این جنبش‌ها و خیزش‌ها بوده است». همچنین «کنترل پادگانی» کارگران کارگاه‌های بزرگ و کوچک تولیدی و خدماتی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای مولود و سنتز همین روند صعودی فقر فلاکت کارگران ایران می‌باشد. عنایت داشته باشیم که در این شرایط «جمعیت مزدبگیران جامعه ایران ۲۲ میلیون خانواده ۳ نفری

می‌باشد که می‌شود ۶۶ میلیون نفر» و جمعیت رسمی بیکاران در شرایط بحرانی کرونای اقتصادی، « $۸/۵$ میلیون نفر می‌باشد» و جمعیت «زیر فقر نسبی بیش از ۶۰ میلیون نفر و جمعیت زیر خط فقر مطلق مملکت ۱۵ میلیون نفر می‌باشد.»

باری، با عنایت به اینکه امسال به‌علت بحران کرونای ویروسی در کشور و جهان «روز جهانی کارگر» (در جهان و کشور ما) قطعاً با سال‌های گذشته متفاوت خواهد بود؛ و قطعاً به‌لحاظ میدانی مانند گذشته امکان راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات اعتراضی خیابانی در کشورهای متروپل و پیرامونی وجود نخواهد داشت. البته این موضوع در خصوص کشور ما چندان چیز تازه‌ای نیست چراکه در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هرگز و هرگز در عرصه میدانی برای «جنبش‌های دموکراتیک مدنی و طبقاتی و سیاسی و صنفی حتی حق کوچک‌ترین اعتراض و اعتصاب مطالباتی و طبقاتی صنفی و سیاسی و مدنی قائل نبوده‌اند» هر چند که همین رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۱ سال گذشته عمر خود نشان داده است که در راستای تثبیت و نهادینه کردن اقتدار خود حاضر است که برای راه‌پیمایی‌های حکومتی طرفداران خودش آن چنانکه در جریان راه‌پیمایی ۲۲ بهمن سال ۹۸ شاهد بودیم (در شرایطی که ویروس مرگ بار کرونا علاوه بر شهر قم غیر قرنطینه شده، کل استان‌های کشور را درنوردیده بود و رژیم مطلقه فقهاتی آگاه به این امر آگاه بود و حتی تا ۳۰ بهمن

۹۸ طبق دستور حکومتی پزشک قانونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، خان باختگان کرونا در کشور را تحت عنوان ایست قلبی و بیماری حاد تنفسی تعریف می‌کردند) حزب پادگانی خامنه‌ای و دولت روحانی حاضر نشدند قبل از راه‌پیمایی ۲۲ موضوع شیوع ویروس کرونا در کشور ایران را اعلام کنند. لذا بدین ترتیب است که ضرورت دارد که در اردیبهشت ماه جاری اندیشمندان و نظریه‌پردازان عملی و نظری دو جنبش بزرگ کارگری و معلمان ایران از فرصت استفاده کنند و «شعار محوری امسال خودشان را در چارچوب یک آسیب‌شناسی جدی تعریف نمایند»، چراکه در عرصه حرکت‌های اجتماعی و انسانی «وقوف» در حرکت غیر از «سکون» در حرکت می‌باشد.

فراموش نکنیم که آن چنانکه فوقاً هم مطرح کردیم هم جنبش کارگری و هم جنبش معلمان ایران در شرایط امروز بحران کرونایی کشور، «در اوج رکود تحمیلی میدانی قرار دارند» لذا بدین ترتیب است که باید «هم جنبش کارگری و هم جنبش معلمان ایران در این شرایط حساس و تندپیچ عنایت داشته‌باشند که دوران بحران کرونای ویروسی در کشور و جهان گذر است و این دوران پایان می‌یابد و ویروس کرونا به‌دست توانای بشریت به‌زانو در خواهد آمد» و قطعاً مرحله پسا دوران کرونای ویروسی (که همان دوران کرونای بحران اقتصادی، کرونای بحران سیاسی، کرونای بحران اجتماعی، کرونای بحران مدیریت حاکمیت و کرونای بحران مشروعیت رژیم مطلقه

فقهاتی حاکم می‌باشد) فرا خواهد رسید و بدون تردید برعکس دوران
 کرونای ویروسی که حاکمین مطلقه فقهاتی «دوره‌گردان جامعه و سیاست
 و اقتصاد کشور بودند» در فرایند پسا کرونای ویروسی «این گروه‌های
 اجتماعی پایینی جامعه ایران هستند که باید فشارها و هزینه‌های داده
 شده دوران کرونای ویروسی خودشان را در اوج فقر و فلاکت تحمیلی رژیم
 مطلقه فقهاتی حاکم، به فریاد و اعتراض و سازماندهی و تشکل و حرکت
 رو به جلو جنبشی تبدیل نمایند» بنابراین هم جنبش کارگران و هم
 جنبش معلمان باید در این شرایط رکود تحمیلی خود عنایت داشته‌باشند
 که در کشور ایران با ۴۷ میلیون کاربر شبکه‌های اجتماعی (که نسبت به
 جمعیت خود از اکتیوترین جوامع بشری در جهان و در عرصه فعالیت
 سیاسی و اجتماعی در فضای مجازی می‌باشند) آن چنانکه در جریان
 جنبش کامیون‌داران ایران (در سال‌های ۹۶ و ۹۷) شاهد بودیم (نخستین
 جنبشی که در جامعه ایران توانست رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه میدانی
 وارد به عقب‌نشینی بکند و به‌تمامی اهداف مطالباتی خودشان دست پیدا
 کنند) جنبش کامیون‌داران تنها جنبشی بود که تمامی سازماندهی و
 هدایت‌گری جریان خودشان را توسط شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی
 انجام می‌دادند.

به هر حال در اردیبهشت ماه جاری «محدودیت‌های کرونایی در عرصه
 میدانی نباید باعث سکون و رکود و عقب‌نشینی دو جنبش بزرگ کارگران و

معلمان ایران بشود». فراموش نکنیم که در عرصه آسیب‌شناسی دو جنبش کارگران و معلمان ایران، بزرگ‌ترین ضعف محوری این دو جنبش (با سابقه و بزرگ ایران) این است که «هنوز زبان با هم حرف زدن و دیالوگ با یکدیگر یاد نگرفته‌اند» و هنوز با اینکه بیش از ۶۰ سال از عمر این دو جنبش در ایران می‌گذرد، «جریان‌های روشنفکری بیرون از این دو جنبش در داخل و خارج از کشور به نمایندگی از آنها با هم صحبت و دیالوگ می‌کنند» و این اوج فاجعه است، چرا که تا زمانی که «خود نظریه‌پردازان عملی و نظری این دو جنبش، از درون توان دیالوگ با یکدیگر پیدا نکنند (و دیگر جریان‌های بیرون از این دو جنبش بخواهند در داخل و خارج از کشور به نمایندگی از آنها با هم صحبت بکنند) قطعاً این دو جنبش به‌عنوان عمده آماطور و دنباله‌رو آن جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی و فراهم کردن مسیر کسب قدرت سیاسی آنها در خواهند آمد» اضافه کنیم که تا زمانی که دو جنبش معلمان و کارگران ایران «زبان دیالوگ و حرف زدن با یکدیگر یاد نگیرند، امکان همبستگی و پیوستگی عمودی و افقی بین آنها وجود نخواهد داشت.»

عنایت داشته باشیم که وقتی که می‌گوییم «دیالوگ و حرف زدن بین دو جنبش معلمان و کارگران نباید از این ترم و اصطلاح برداشت صرف ذهنی و انتزاعی و نظری محض بکنیم، بلکه برعکس باید توجه داشته باشیم که دیالوگ و حرف زدن در عرصه دو جنبش باید به‌صورت دیالکتیکی و در

عرصه عمل و نظر و برنامه‌ریزی و نظریه‌پردازی و سازماندهی مادیت پیدا کند» زیرا «بزرگ‌ترین آفت صد سال گذشته جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران این بوده است که پیوسته به‌صورت یک‌طرفه و از بالا و توسط روشنفکران و به‌صورت کلامی و ذهنی و انتزاعی با هم دیالوگ می‌کرده‌اند» و هنوز پس از یک قرن مبارزه «جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران من جمله جنبش کارگری و جنبش معلمان ایران یاد نگرفته‌اند که در عرصه میدانی به‌صورت عملی و نظری با یکدیگر دیالوگ نمایند»، بنابراین در این رابطه است که باید عنایت داشته باشیم که این شرایط بحرانی کرونای ویروسی و رکود موضعی جنبش‌های اجتماعی ایران، بهترین فرصتی است که «جنبش‌های معلمان و کارگران همراه با دیگر شاخه‌های جنبش‌های اجتماعی در عرصه فضای مجازی و ۴۷ میلیون کار بر شبکه‌های اجتماعی به این مهم بپردازند» و به این واقعیت ایمان پیدا کنند که اگر این جنبش‌ها (آن چنانکه در جریان جنبش کامیون‌داران ایران در سال‌های ۹۶ و ۹۷ شاهد بودیم) «بتوانند روش دیالوگ و با هم صحبت کردن در فضای مجازی تجربه و تمرین بکنند، بدون تردید در فردای کرونای ویروسی این جنبش‌های اجتماعی دیگر نمی‌توانند مانند گذشته گرفتار حرکت‌های سکتاریستی و کارگاهی و صنفی محض و غیره بشوند» و در خصوص همین تعیین دستمزد سال ۹۹ شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که فوقا در باب آن صحبت کردیم) اگر بخواهیم تنها در رابطه با همین

فاجعه تعیین دستمزد سال ۹۹ دو سوم نیروی کار کشور اظهار نظر بکنیم، باید بگوییم که «تا زمانی که جنبش کارگری ایران به لحاظ عمودی و افقی نتواند به سازمان‌گری مستقل دست پیدا کند، آتش همین آتش است و کاسه همین کاسه است» و به قول ابوالقاسم لاهوتی: «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است»، به عبارت دیگر تا زمانی که «جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران به لحاظ عمودی به سازماندهی و به لحاظ افقی به وحدت دست پیدا نکنند، هرگز نه در حرکت مدنی و نه در حرکت‌های صنفی و سیاسی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه نمی‌توانند به دستاوردهای پایداری دست پیدا کنند.»

باری، باید توجه داشته باشیم که در بیش از ۶۰ سال تجربه جنبشی و مبارزه جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران، تنها جنبشی که توانسته است الی الان «سازماندهی و تشکیلات سراسری خودش را در جامعه ایران حفظ کند، جنبش معلمان ایران می‌باشد» که البته طرح این موضوع در اینجا به معنای بی‌نقص و عیب بودن جنبش معلمان ایران نیست، بلکه برعکس باید عنایت داشته باشیم که «تنها املاء و انشاء نانوشته غلط ندارد» طبیعتاً هر جنبشی به موازات گستردگی و فراگیری حرکت اجتماعی عمودی و افقی خودش آستن اشتباهات بیشتری می‌باشد؛ و نیازمند به آسیب‌شناسی مستمر و همه جانبه است. نکته‌ای که در این رابطه و در اینجا نیازمند به تأکید و تکرار می‌باشد اینکه علت اینکه جنبش کارگری

ایران (با آن همه ظرفیت بالقوه و دینامیک که هم به لحاظ پتانسیل مبارزه طبقاتی و برابری خواهانه و هم به لحاظ پتانسیل سازماندهی و رهبری و هژمونی جنبش‌های اجتماعی ایران و هم به لحاظ پتانسیل مبارزه اعتصابی و اعتراضی که دارند) و می‌توانند حرف اول در جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پایین (در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ امروز مستضعفین ایران) بزنند، تاکنون نتوانسته‌اند حتی در حد جنبش معلمان ایران به سازماندهی عمودی و افقی دست پیدا کنند، به خاطر «رشد ناموزون طبقه کارگر در عرصه عینی و ذهنی می‌باشد» به طوری که در خصوص رشد ناموزون طبقه کارگر ایران می‌توان حتی داوری کرد که آن چنان این «رشد ناموزون عینی و ذهنی در طبقه کارگر ایران عمق و گسترش پیدا کرده است که حتی به کار بردن عنوان طبقه کارگر برای این گروه بزرگ اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران سنگین می‌باشد.»

در خصوص اینکه ریشه این رشد ناموزونی طبقه کارگر ایران در کجاست؟ قبلاً به تفصیل در باب آن صحبت کرده‌ایم و به طور خلاصه اگر بخواهیم در اینجا به آن اشاره کنیم، «باید از شکل ناقص و نامتعارف تکوین سرمایه‌داری در جامعه ایران و به خصوص رفرم ارضی شاه - کندی از سال ۴۲ و جایگاه نفت و رانت و رژیم‌های فاسد حکومتی تا شکاف بین درآمد‌های حقوقی کارگران مطرح کنیم». به طوری که امروز بزرگ‌ترین سؤال و آفت و آسیب



جنبش کارگری ایران در این است که در شرایط امروز جامعه ایران که بیش از ۱۳۰۰ کارگاه بالاتر صد نفر کارگر در جامعه ایران وجود دارد و کارگران صنعت نفت و خودروسازی در نوک پیکان کارگاه‌های پر جمعیت کارگری ایران قرار گرفته‌اند.

چرا جنبش کارگری ایران در ۳ سال گذشته تنها محدود به جنبش‌های کارگاهی کوچک و حداکثر به کارگاه‌های بزرگ نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز و آذر آب و هیکو آن هم در حد دستیابی به حقوق معوقه‌شان خلاصه شده‌است؟

آیا واقعاً این همان جوهر جنبش کارگری است که بیش از ۱۲۰ سال است که جامعه ایران بر طبل آن می‌کوبد؟

در پاسخ به این سؤال فربه تنها جوابی که می‌توانیم به آن بدهیم اینکه «رشد ناموزون در طبقه کارگری ایران به‌لحاظ عینی و ذهنی بسترساز این بحران درون جنبش کارگری ایران شده‌است» و به‌خاطر همین آفت است که امروز «عرصه جنبش کارگری ایران در حد کارگاهی می‌باشد نه در حد طبقه‌ای». سؤال دیگری که باز در این رابطه قابل طرح است اینکه، آیا واقعاً کارگران صنعت نفت ایران (که توسط مدیریت پادگانی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم کنترل می‌شوند) به‌لحاظ درآمدی و امکاناتی می‌توان با کارگران هیکو و آذر آب که در اختیار سپاه پاسداران می‌باشند مقایسه کرد؟ بدون تردید پاسخ منفی است؛ که البته خود خندق درآمدی

تنها در چارچوب همان وجود رشد ناموزونی درآمدی در طبقه کارگر ایران قابل تبیین می‌باشد. اضافه کنیم که «این رشد ناموزون نه تنها در عرصه عینی قابل مشاهده می‌باشد بلکه در عرصه ذهنی طبقه کارگر ایران هم به شدت محسوس می‌باشد» به طوری که در این رابطه می‌توان داوری کرد که اصلاً به لحاظ «ذهنی یک کارگر صنعت نفت ایران با یک کارگر آجرپزی ورامین قابل مقایسه نیست». یادمان باشد که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی خود چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین) پیوسته بر این اعتقاد بوده‌ایم که «تعریف‌ترم کارگر در جامعه ایران، کارگر فقط محدود به کارخانه و تولید صنعتی نمی‌شود، بلکه کارگر در رویکرد ما در چارچوب اردوگاهی قابل تعریف است»، به عبارت دیگر «کارگر مشمول تمامی افرادی می‌شوند که مجبور به فروش نیروی کار یدی و فکری خود برای تأمین معیشت خود می‌باشند» بنابراین «در رویکرد ما معلمان که برای تأمین معیشت زندگی خود مجبور به فروش کار فکری خود می‌باشند، همان اندازه کارگر هستند که کارگران تولیدی و خدماتی برای تأمین معیشت خود مجبور به فروش نیروی کار خود می‌باشند».

پر پیدا است که در چارچوب این «رویکرد به کار فکری معلمان و کار یدی کارگران تولیدی و خدماتی و توجه به مبارزه اردوگاهی آنها (نه مبارزه

صرف طبقاتی آنها) در این شرایط می‌تواند بسترها جهت همبستگی و پیوستگی بین دو جنبش بزرگ معلمان و کارگران در جامعه بزرگ ایران فراهم نماید.»

«مزد ۱۴۰۰» در عرصہ زور آزمایے

«ہزینہ ماہانہ سب معیشتے ۱۱ میلیون تومانے»

و «نرخ تورم سہ رقمے»

و «شکاف ۱۱۷ درصدی بین مزد و معیشت سال ۹۹»

اردو گاہ بزرگ کار و زحمت ایران

از آنجایی که در طول ۴۴ سال گذشته عمر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از سال ۵۵ الی الان) چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین، استراتژی این حرکت در چارچوب جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمان‌ده و خودرهبر تکوین یافته از پایین هم در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و هم در جبهه برابری‌طلبانه کار طبقه کار و زحمت اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، پیوسته (بر مبنای گفتمان رهایی‌بخش) «مبتنی بر رهایی اردوگاه مستضعفین ایران به‌دست خودشان بوده است» و در این رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۴ سال گذشته) هر گونه «استراتژی حرکت موتور بزرگ توسط موتور کوچک پیشاهنگ (در اشکال مختلف چریکی و ارتش خلقی و حزب طراز نوین لنینیستی) نفی کرده است و تنها بر موتور آگاهی (انتقال یافته از متن واقعیت زندگی گروه‌های مختلف اجتماعی به احساس و آگاهی آنها آن‌هم در شکل خاص و مشخص و کنکرت) به‌عنوان تنهایی موتور کوچکی که می‌تواند موتور بزرگ (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) را به حرکت درآورد، تکیه داشته است». در نتیجه در چارچوب این استراتژی آگاهی‌بخش (جنبش پیشگامان مستضعفین

ایران در ۴۴ سال گذشته) بوده است که:

اولاً پیوسته بر این باور بوده‌ایم که «حرکت رهایی‌بخش تمامی جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بر پایه خود رهایی استوار می‌باشد، نه دیگر رهایی». البته همین باور به مبنای «خود رهایی» جنبش‌های مختلف در عرصه مبارزات مدنی و صنفی و سیاسی جامعه بزرگ ایران باعث شده‌است که «رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۴ سال گذشته عمر خود) به جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران صورت تطبیقی داشته‌باشد نه انطباقی»؛ و توسط همین «رویکرد تطبیقی» به جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه بزرگ ایران بوده است که پیوسته «اعتقاد به حرکت از پایین بر پایه خود رهایی و خودسازماندهی و خود رهبری جزء اصول اولیه و مبنایی استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بوده است.»

ثانیاً پیوسته بر این باور بوده‌ایم که همین تکیه استراتژیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر خود رهایی و خودسازماندهی و خود رهبری (جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) باعث شده‌است که ما (در طول ۴۴ سال گذشته) «هر گونه رهبری انطباقی از بیرون این جنبش‌ها (چه در داخل و چه در خارج) نفی بکنیم» و در این رابطه بوده است که در بستر «آسیب‌شناسی انقلاب ضد استبدادی

سال ۵۷ مردم ایران، محوری‌ترین آفتی که از نظر ما بسترساز شکست آن انقلاب شده‌است، همین رهبری انطباقی تزریق شده از بیرون جنبش ضد استبدادی مردم ایران (آن هم به صورت کاریزماتیک) تحلیل کرده‌ایم.»
 ثالثاً پیوسته بر این باور بوده‌ایم که جایگاه پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در عرصه این جنبش‌ها، «تنها در راهبری هدایت‌گرانه نظری و عملی آنها قابل تعریف می‌باشد، نه رهبری نظری و عملی این جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه». پر واضح است که در رویکرد ما «بین راهبری تا رهبری پیشگامان»، از فرش تا عرش تفاوت وجود دارد (که البته در این رابطه قبلاً در شماره‌های مختلف نشر مستضعفین ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بسیار صحبت کرده‌ایم).

رابعاً پیوسته بر این باور بوده‌ایم که از آنجایی که در چارچوب استراتژی تطبیقی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۴ سال گذشته) «رهایی اردوگاه بزرگ کار و زحمت و در رأس آنها طبقه کارگر ایران تنها به دست خودشان ممکن می‌باشد نه از طریق ایدئولوژیک کردن مذهبی و مارکسیستی حرکت آنها (توسط جریان‌های جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور)، بدین خاطر عدم دخالت در مدیریت مبارزه صنفی و مدنی و سیاسی جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جزء وظایف تعطیل‌ناپذیر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در هر شرایطی می‌باشد.»

خامسا پیوسته بر این باور بوده‌ایم که در چارچوب وظیفه پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «نقد سرمایه‌داری حاکم» (در شرایطی که در جامعه ایران به‌خصوص در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی) که به‌عنوان تضاد اصلی و محوری مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است؛ «جزو وظایف تعطیل‌ناپذیر پیشگامان می‌باشد» که بدون تردید «جوهر رادیکال رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر حاکم توسط شوراهای خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر تکوین یافته از پایین) تنها توسط همین جوهر ضد سرمایه‌داری آن قابل تعریف می‌باشد.»

باری، در این رابطه است که «وظیفه محوری پیشگامان در عرصه مبارزه عمودی و افقی نظری و عملی خود، پیوسته در چارچوب نقد مستمر سلبی و ایجابی سرمایه‌داری حاکم و تبیین آلترناتیو مناسبات سرمایه‌داری در کادر رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی و انتقال این نقد مستمر به‌صورت کنکرت و مشخص به احساس و آگاهی جنبش‌های صنفی و طبقه‌ای و مدنی و سیاسی و اجتماعی گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد». بدین خاطر در خصوص

همین وظیفه محوری پیشگامان نسبت به نقد مستمر ایجابی و سلبی نظری سرمایه‌داری حاکم بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و انتقال مستمر آن به احساس و آگاهی جامعه ایران است که پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید به این نکات کلیدی عنایت خود ویژه داشته‌باشند:

الف - نقد مستمر سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران توسط پیشگامان باید حتماً «به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی صورت بگیرد» و در عرصه نقد ایجابی سرمایه‌داری حاکم این نقد می‌بایست پیوسته به صورت مستمر در راستای «تشبیت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه قدرت زر و زور و تزویر حاکم) به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران و به عنوان تنها آلترناتیو مناسبات سرمایه‌داری حاکم مادیت پیدا کند.»

ب - در بستر مؤلفه نقد سلبی مناسبات سرمایه‌داری حاکم، پیشگامان باید «نقد سلبی سرمایه‌داری حاکم را به صورت مشخص و عینی در بستر زندگی افقی گروه‌های اجتماعی به انجام برسانند نه در شکل مجرد و انتزاعی توسط تئوری‌های عام کلی و طرح شعارهای استراتژیک به صورت شعارهای تاکتیکی». برای مثال در «مبارزه سلبی با سرمایه‌داری حاکم» در عرصه زندگی اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران (که طبقه کارگر ایران در پیش‌قراول این اردوگاه کار و زحمت قرار دارند) ما نباید در چارچوب «کار مجرد و ارزش اضافی عام و تئوریک کلی استثمار اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه ایران (و یا طبقه کارگر ایران) را به صورت انطباقی

و مکانیکی و غیر دیالکتیکی تبیین تئوریک بکنیم» بلکه برعکس، برای «به چالش کشیدن سرمایه‌داری حاکم در عرصه حرکت نظری و تئوریک سلبی باید به صورت کنکرت و مشخص و برحسب شرایط متفاوت زندگی لایه‌های مختلف طبقه کار و زحمت (و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) سرمایه‌داری حاکم را نقد سلبی بکنیم». به بیان دیگر، برای «نقد سلبی سرمایه‌داری حاکم باید به جای کار مجرد، بر کار مشخص تکیه نماییم» و در کادر «نقد سلبی سرمایه‌داری حاکم (بر جامعه ایران) بر مبنای کار مشخص است که موضوع همه ساله تعیین حداقل دستمزد کارگری در جلسات شورای عالی کار (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) باید مورد نقد مستمر پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) قرار بگیرد.»

عنایت داشته باشیم که مدت بیش از سه دهه است که (در کادر اصل ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) همه ساله موضوع تعیین حداقل دستمزد کارگری در اسفندماه در شورای عالی کار (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مطرح می‌شود و تا روزهای آخر سال به بهانه چانه‌زنی به اصطلاح نمایندگان کارگری برای افزایش بیشتر چند درصدی دستمزد کارگران تا روزهای آخر سال کش داده می‌شود و سرانجام در واپسین ساعات آخر سال این حداقل دستمزد مهندسی شده و از پیش تعریف شده را اعلام می‌کنند؛ و توسط اعلام این «حداقل دستمزد کارگری است که سقف معیشت بیش از ۲۴ میلیون خانواده مزدبگیر جامعه ایران (برای مدت یکسال از پیش)

تعیین می‌شود». نباید فراموش کنیم که بیش از ۱۴ میلیون خانواده از این ۲۴ میلیون خانواده مزدبگیر (در جامعه ۸۳ میلیون نفری ایران) همان طبقه کارگر ایران می‌باشند. بر این مطلب نیز اضافه کنیم که «مفهوم تعیین حداقل دستمزد در کشورهای سرمایه‌داری، یکی از مفاهیم شکل گرفته در جریان مبارزه عملی و نظری سلبی زحمت‌کشان و کارگران با طبقه سرمایه‌داری حاکم بر آن کشورها بوده است» و البته هدف از تعیین حداقل دستمزد در آن کشورهای سرمایه‌داری متروپل «دفاع از سطح زندگی کم درآمدترین و آسیب‌پذیرترین بخش اردوگاه کار و زحمت در آن کشورها بوده است» اما شوربختانه در طول سه دهه گذشته که در چارچوب اصل ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، موضوع تعیین حداقل دستمزد (توسط دولت و وزارت کار در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مطرح شده است، «به‌خاطر مهندسی شدن موضوع توسط نهادهای حکومتی فونکسیون‌ی عکس آن داشته است» و بدین ترتیب است که نقد مستمر مصوبه سالانه شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی در راستای تعیین حداقل دستمزد ماهانه مزدبگیران جامعه ایران یکی از وظایف محوری پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌باشد.

قابل ذکر است که در بستر این نقد مستمر پیشگامان علاوه بر اینکه می‌توانند «توسط کار مشخص به‌نقد سلبی سرمایه‌داری حاکم بپردازند» شرایط برای بسترسازی «انتقال آگاهی از متن واقعیت زندگی ۲۴ میلیون خانواده

مزدبگیر (جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) به احساس و آگاهی آنها توسط پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) فراهم می‌گردد». یادمان باشد که آن چنانکه در شماره‌های قبل نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کردیم، «موتور استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر انتقال همین آگاهی از متن واقعیت زندگی گروه‌های اجتماعی به احساس و آگاهی جامعه ایران تعریف می‌شود.»

ج - در آسیب‌شناسی پراتیک سیاسی - اجتماعی جریان‌های مارکسیستی ایران به‌خصوص در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) مهم‌ترین آفتی که در عرصه مبارزه ضد سرمایه‌داری آنها (در جامعه بزرگ ایران) بسترساز گرفتار شدن آنها در سکتاریسم و ورطه انتزاع‌گرایی و ایده‌آلیسم و مجرداندیشی شده‌است، این بوده است که در عرصه «مبارزه سلبی با سرمایه‌داری حاکم در جامعه ایران، از طریق بالا توسط مبارزه ضد امپریالیستی تلاش می‌کردند که به‌صورت انطباقی و انتزاعی و مکانیکی و غیر دیالکتیکی با سرمایه‌داری حاکم مبارزه نمایند». در نتیجه همین امر باعث گردیده تا:

اولاً آنها تا انتهای قرن بیستم حتی همین «مبارزه ضد امپریالیستی انطباقی و غیر دیالکتیکی‌شان را هم به‌صورت کلی و انتزاعی و مجرد در کادر تضاد بین اردوگاه شوروی و اردوگاه سرمایه‌داری غربی تعریف می‌کردند»

که حاصل آن به قول خلیل ملکی به آنجا رسید که برای مارکسیست‌های ایرانی، انترناسیونالیسم به این صورت درآمد که «انترش این‌ها بودند و ناسیونالیست‌اش کشور شوروی و اقمار آن شدند» و البته اوج فاجعه این رویکرد انطباقی و غیر دیالکتیکی مارکسیست‌های ایرانی در آنجا بیشتر آفتابی گردید که در جریان انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران و در فرایند شکست این انقلاب مردم ایران، جریان‌های بزرگ مارکسیستی (مثل حزب توده و اکثریت سازمان فدایی خلق) به ادعای خودشان در بستر مبارزه با سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران، از کانال مبارزه ضد امپریالیستی (جهت ترمیم خیانت‌شان در دوران دولت ۲۸ ماهه دکتر محمد مصدق که به صورت سرباز پیاده نظام کشور شوروی و استالین در آمده بودند و از منافع آنها در کشور ایران حمایت می‌کردند) من‌های اینکه آمریکاستیزی خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را همان مبارزه ضد امپریالیستی مورد نظرشان تعریف می‌کردند، چهار اسبه به حمایت از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و رهبری خمینی پرداختند و به خیال خام خودشان می‌خواستند از کانال مبارزه آمریکاستیزی خمینی، مبارزه سلبی ضد سرمایه‌داری حاکم را به انجام برسانند؛ که البته این خیانت و اشتباه آنها باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهاتی بتواند در دهه ۶۰ علاوه بر اینکه تمامی نیروهای مترقی داخلی ایران را در مبارزه با سرمایه‌داری را خلع شعار نماید، جهت سرکوب تمامی نیروهای انقلابی و نهادینه کردن قدرت

خود بهترین محمل را صاحب بشوند. برای فهم بیشتر اهمیت این موضوع تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که خیمه شب‌بازی اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه ۵۸ توسط بخشی از دانشجویان حکومتی در چارچوب سناریوی موسوی‌خوئینی‌ها باعث شد که اکثر جریان‌های مارکسیستی داخل کشور گرفتار انشعاب و تشتت و سرگردانی و بحران درونی بشوند و نتوانند یک تحلیل مشخص جهت انحرافی بودن این آمریکاستیزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بدهند.

ثانیاً همین تکیه مکانیکی و انطباقی و غیر دیالکتیکی جریان‌های مارکسیستی ایرانی بر مبارزه سلبی با سرمایه‌داری حاکم از کانال مبارزه با امپریالیسم، باعث شده‌است که در طول حداقل ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) تمامی این جریان‌ها «با ایدئولوژیک کردن حرکت جریان خاص خود در عرصه مبارزه ضد سرمایه‌داری داخلی، بیشتر به دنبال یارگیری از اردوگاه کار زحمت جامعه ایران باشند تا مبارزه کردن با سرمایه‌داری و امپریالیسم» که در تحلیل نهایی «حاصل این کار آنها هم شقه شقه شدن مبارزه کارگران ایران بوده است.»

ثالثاً همین تکیه انطباقی و مکانیکی و غیر دیالکتیکی جریان‌های مارکسیستی ایرانی «بر مبارزه سلبی ضد سرمایه‌داری از کانال مبارزه ضد امپریالیستی» باعث گردیده است که در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) بخشی از جریان‌های مارکسیستی ایرانی با رویکرد چپ‌گرایانه (در برابر

جریان‌های راست مارکسیستی) با طرح «شعار استراتژیک سوسیالیستی مثل لغو کارمزدی از آغاز» علاوه بر فراهم کردن بستر سکتاریسم خودشان در طبقه کارگر ایران، «نقد عام‌گرایانه و انتزاعی و انطباقی سرمایه‌داری را جایگزین نقد دیالکتیکی و تطبیقی سرمایه‌داری بکنند» که برای فهم فونکسیون این بیراهه رفتن مارکسیست‌های ایرانی، تنها کافی است که در اینجا به «جدال نظری و پلمیک بین پرودون و کارل مارکس در عرصه چگونه تکیه کردن بر کار مجرد و کار مشخص در مبارزه سلبی با سرمایه‌داری اشاره بکنیم». چراکه پرودون برعکس کارل مارکس در نقد سلبی سرمایه‌داری معتقد بود که «از اول باید شعار لغو کارمزدی در دستور کار سوسیالیست‌ها قرار بگیرد» و در این رابطه بود که پرودون «شعار کارل مارکس در خصوص مبارزه کارگران برای مزد بیشتر، شعار راست‌روانه تحلیل می‌کرد» و بدین ترتیب بود که «کارل مارکس در برخورد با این رویکرد آنارشویستی پرودون معتقد بود که این رویکرد پرودون مولود نقد غیر دیالکتیکی او از سرمایه‌داری می‌باشد». عنایت داشته باشیم که در اینجا ما آن نقد غیر دیالکتیکی به صورت نقد انطباقی سرمایه‌داری تعریف کردیم.

د - جریان‌های مارکسیستی ایرانی چه در داخل و چه در خارج از کشور باید توجه داشته باشند که «سرمایه‌داری در کشور ایران یک امر انتزاعی نیست، آن چنانکه امپریالیسم هم یک امر مجرد و انتزاعی نمی‌باشد که

بخواهیم با شعارهای انتزاعی و مجرد و غیر دیالکتیکی و انطباقی با آن مبارزه بکنیم» بنابراین به جای «سوق دادن کارگران به انتزاع و ایده‌آلیسم در عرصه مبارزه سلبی با سرمایه‌داری، ضرورت دارد تا قبل از آن مصادیق مبارزه ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی را در جامعه ایران به صورت مشخص و کنکرت تعریف بکنیم» و در بستر همین «مصادیق مشخص مبارزه ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی به مبارزه کنکرت و مشخص با سرمایه‌داری در کشور ایران بپردازیم». یادمان باشد که در چارچوب «رویکرد دیالکتیکی در نقد سرمایه‌داری، همیشه باید از امر مشخص به امر کلی دست پیدا کنیم، نه برعکس.»

ه - جریان‌های مارکسیستی داخل و خارج از کشور باید توجه داشته باشند که برای اینکه گفتمان ضد سرمایه‌داری و یا گفتمان ضد امپریالیستی خود را در خدمت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که در طول ۴۲ سال گذشته توسط سرمایه‌داری نفتی و رانتی و دولتی حاکمیت اقتصادی سیاسی خودش را نهادینه کرده است) در نیاوریم، ضرورت دارد که در عرصه تعریف امپریالیست با مطلق کردن چین‌ستیزی و یا روسیه‌ستیزی و یا آمریکاستیزی خارج از کانال مبارزه مشخص با سرمایه‌داری نباید به نقد انطباقی و مکانیکی آنها تکیه بکنیم. برای انجام این مهم، قبل از هر چیز باید در کادر «تحلیل مشخص از جامعه امروز ایران و به‌خصوص از وضعیت بالفعل طبقه کارگر ایران» به این مهم دست پیدا کنیم که «مبارزه ضد

سرمایه‌داری طبقه کارگر (و اردوگاه کار و زحمت) ایران هنوز در مراحل آغازین آن می‌باشد» و لذا در همین رابطه است که «شکل اکثریت قریب به اتفاق مبارزات اردوگاهی کار و زحمت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران صورت صنفی و کارگاهی دارد نه طبقه‌ای و سیاسی». بدین ترتیب «خواسته‌های جنبش اعتراضی اردوگاه کار و زحمت جامعه امروز ایران هنوز در حد شعارهای اولیه صنفی کارگاهی (نه طبقه‌ای و سیاسی) مثل پرداخت حقوق معوقه و لغو قراردادهای سفید امضا و افزایش حداقل دستمزد و تسهیلات حاشیه‌ای و غیره باقی مانده‌است». در نتیجه همین امر باعث شده‌است که «یکی از مصداق‌های مبارزه مشخص با سرمایه‌داری حاکم در کشور ایران و در شرایط فعلی توسط اردوگاه کار و زحمت و در رأس آنها طبقه کارگر ایران، از مسیر مبارزه در جهت افزایش دستمزد کارگران تعریف بشود» و بدون تردید، «در شرایط فعلی محوری‌ترین شعارى که توسط طبقه کارگر ایران می‌تواند سرمایه‌داری حاکم را به چالش بکشد موضوع لغو خصوصی‌سازی و به چالش کشیدن اصل ۴۴ قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». همان شعارى که به صورت مشخص و کنکرت از طرف جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه مطرح گردید و در اندک مدتی به صورت یک گفتمان کارگری درآمد و مورد حمایت کارگران ایران (از کارگران هپکو تا کارگران فولاد اهواز و کارگران آذر آب اراک و کارگران پیمانی و قراردادی نفت و گاز و پتروشیمی جنوب کشور

و کارگران زغال سنگ کرمان و غیره و غیره) قرار گرفت. چراکه «موضوع لغو خصوصی‌سازی، به چالش کشیدن سیاست نئو لیبرالیستی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و سرمایه‌داری جهانی می‌باشد که از دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی این رویکرد نئو لیبرالیستی (تحمیلی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) در شکل غارت‌گرایانه آن به‌عنوان سیاست اقتصادی رژیم مطلقه فقاہتی حاکم درآمده‌است.»

پر واضح است که «به چالش کشیدن این رویکرد در شرایط فعلی علاوه بر اینکه این مبارزه از جوهر سیاسی برخوردار می‌باشد، می‌تواند به‌صورت شعاری مشخص در عرصه سلبی کلیت سرمایه‌داری حاکم را هم به چالش بکشد» و در این رابطه است که «طرح این شعار به‌صورت محوری توسط جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه باعث گردید تا این جنبش در این شرایط جایگاه رهبری جنبش کارگری ایران پیدا کند» و «شعار لغو خصوصی‌سازی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه از طرف جنبش کارگران کارگاهی مختلف ایران مورد تایید و حمایت واقع بشود». یادآوری می‌کنیم که در ادامه همین فونکسیون ضد سرمایه‌داری شعار لغو خصوصی‌سازی کارگران نیشکر هفت تپه بوده است که حزب پادگانی خامنه‌ای جهت به انحراف کشاندن جنبش اعتصابی کارگران نیشکر هفت تپه تلاش می‌کنند تا:

اولاً شعار لغو خصوصی‌سازی را محدود به «خلع ید از اسد بیگی و مجتمع

نیشکر هفت تپه بکنند.»

ثانیاً توسط به اصطلاح «جنبش عدالت‌خواه دانشجویان حکومتی» (که همان جریان آتش به اختیار دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشند) حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کنند تا بتواند به «ادغام گفتمان عدالت‌خواهی در حاکمیت دست پیدا کنند» و همچنین بتوانند از «گفتمان مسلط عدالت‌خواهانه امروز جامعه ایران (که به صورت مشخص از دی‌ماه ۹۶ الی الان در جامعه بزرگ ایران به صورت گفتمان مسلط درآمد‌هاست) به نفع حاکمیت سیاست‌زدایی بکنند». چراکه دو خیزش در حد ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که «گفتمان عدالت‌خواهانه در جامعه امروز ایران (برعکس سال ۸۸ جنبش سبز که گفتمان آزادی‌خواهانه در جامعه ایران به عنوان گفتمان مسلط درآمد بود) به عنوان گفتمان مردمی تبدیل شده است.»

ثالثاً شعار لغو خصوصی‌سازی کارگران نیشکر هفت تپه را بدل به شعار به اصطلاح جنبش دانشجویان دست‌ساز حکومتی عدالت‌خواه که عبارت است از: «تا خلع ید نگیریم / آرام نمی‌گیریم» محدود و محصور به خصوصی‌سازی‌های دولت روحانی (نه خصوصی‌سازی حکومتی در سه دهه گذشته) بکنند.

رابعاً به جای تکیه بر شعار لغو خصوصی‌سازی توسط خلع ید از خصولتی‌های قرارگاه خاتم‌الانبیاء (که بیش از ۶۰ درصد پروژه خصولتی کردن‌های حکومتی

نصیب آنها شده‌است) و غیره، تنها خصوصی‌سازی‌های دولت روحانی (را) جهت تسویه حساب درونی خود) به چالش می‌کشند. یادمان باشد که اوج خصوصی‌سازی و واگذاری سرمایه مردم ایران به قرارگاه خاتم‌الانبیاء و دیگر نهادهای حکومتی در دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد صورت گرفته است که البته آگاهانه جریان عدالت‌خواه دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط به فراموشی سپرده‌اند.

خامسا حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کنند تا توسط جریان عدالت‌خواه دست‌ساز حکومتی بتوانند «جریان‌های عدالت‌خواه اجتماعی را منحرف و سترون و بی‌انگیزه بکنند.»

سادساً حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کنند تا توسط پیوند بین جریان عدالت‌خواه حکومتی دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای با جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و مشروط کردن شعار لغو خصوصی‌سازی آنها، ضمن تسویه حساب با جناح اصلاح‌طلبان حکومتی شرایط برای یکدست کردن قدرت در انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ (توسط حزب پادگانی خامنه‌ای) فراهم نمایند.

سابعاً در پروژه حزب پادگانی خامنه‌ای در این رابطه، توسط به‌اصطلاح جنبش عدالت‌خواه دانشجویان حکومتی آتش به اختیار دست‌ساز (حزب پادگانی خامنه‌ای «خصوصی‌سازی به‌صورت کلی در چارچوب اصل ۴۴ قانون اساسی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به چالش کشیده نمی‌شود») بلکه

تنها خصوصی‌سازی‌های دولت روحانی به چالش می‌کشند. البته در این رابطه هدف حزب پادگانی خامنه‌ای «به چالش کشیدن هویت خود شیخ حسن روحانی در عرصه بحران جانشینی خامنه‌ای می‌باشد که خود شیخ حسن روحانی یکی از کاندیداهای این امر می‌باشد». طبیعی است که حزب پادگانی خامنه‌ای که به دنبال «انتقال جانشینی به مجتبی خامنه‌ای هستند» تلاش می‌کنند تا آن چنانکه توسط ابراهیم رئیسی صادق لاریجانی را به محاق کشانیدند، توسط جریان دست‌ساز دانشجویان عدالت‌خواه حکومتی، شیخ حسن روحانی را هم در این رابطه آچمز بکنند.

باری ماحصل اینکه، پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در چارچوب رویکرد راهبری (نه رهبری) خود در عرصه نظری و عملی بر جنبش‌های خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر تکوین یافته از پایین آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، موظفند که این «راهبری نظری و عملی خود را به‌صورت مشخص و کنکرت به انجام برسانند» (نه به‌صورت عام و کلی و مجرد و انتزاعی) و توسط همین راهبری مشخص و کنکرت باید بتوانند آگاهی مشخص زندگی خاص گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را از متن واقعیت مشخص زندگی آنها به احساس و آگاهی آنها منتقل نمایند. تا توسط این انتقال مشخص آگاهی افقی زندگی آنها شرایط برای تکوین موتور کوچکی که در تحلیل نهایی می‌تواند موتور بزرگ را به حرکت درآورد، فراهم

بکنند. بدین ترتیب است که یکی از مهم‌ترین موضوع‌های مشخص واقعیت زندگی اردوگاه کار و زحمت ایران که تأثیر استراتژیک در زندگی بیش از ۲۴ میلیون خانواده مزدبگیر جامعه بزرگ ایران دارد، «موضوع تعیین حداقل حقوق ماهانه ۲۴ میلیون مزدبگیر توسط شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار این رژیم می‌باشد» که همه ساله به صورت فرمالیته از دی‌ماه جلسات مقدماتی آن توسط کمیته مزد شورایی عالی کار برای تعیین سبد معیشت خانوار ۳/۳ نفری آغاز می‌گردد (که البته هدف اصلی آنها آدرس غلط دادن به ۲۴ میلیون مزدبگیر ایرانی می‌باشد) و تا ماه اسفند آنها را سرگرم می‌کنند و پس از جلسات شورایی عالی کار در پایان هر سال یعنی در ماه اسفند در چارچوب همان ساختار سه جانبه‌گرایی (نمایندگان دولت و کارفرما و کارگران) تا روزهای آخر سال به بهانه چانه‌زنی نمایندگان کارگری برای افزایش بیشتر (چند درصدی) دستمزد کارگران این خیمه شب‌بازی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ادامه پیدا می‌کند و در تحلیل نهایی خود دولت طبق سناریوی هماهنگ شده با نمایندگان کارفرما یک نرخ را به عنوان پایه در نظر می‌گیرند و در جلسه شورایی عالی کار دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مطرح می‌کنند و بعد از آن نمایندگان کارگری تازه شروع می‌کنند به چانه‌زنی برای افزایش آن و بالاخره پس از خیمه شب‌بازی‌های روتین در واپسین روزهای سال، «کوه موش می‌زاید» و با اندکی افزایش نسبت به نرخ پایه پیشنهادی

دولت «سرنوشت یکسال آینده ۲۴ میلیون خانواده مزدبگیر ایرانی را رقم می‌زنند» که البته در خصوص مزد سال ۱۳۹۹ به‌علت اعتراض نمایندگان دست‌ساز کارگری (در شورایعالی کار نسبت به درصد افزایشی فرمالیته نمایندگان دولت و کارفرما) و عدم امضا صورت جلسه مربوطه توسط نمایندگان کارگری تا پایان اسفند ماه سال ۹۸ حداقل دستمزد کارگری به تصویب سه جانبه نرسید و این خیمه شب‌بازی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای تعیین مزد ۹۹ به سال ۹۹ انتقال پیدا کرد. فراموش نباید کرد که در خصوص دستمزد ۹۹ کارگران (در شورایعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) با اینکه طبق اعلام نهادهای رسمی خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در سال ۹۸ تورم رسمی در کشور ۴۲ درصد بود و طبق اعلام کمیته مزد شورایعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مبلغ هزینه سبد معیشتی (خانوار ۳/۳ نفری موضوع ماده ۴۱ قانون کار در راستای تعیین حداقل دستمزد کارگران) ۴ میلیون و ۹۴۰ هزار تومان تعیین شده بود و هر سه گروه (دولتی و کارفرمایان و به‌اصطلاح نمایندگان کارگران شورایعالی کار) قبلاً پای میزان ۴ میلیون و ۹۴۰ هزار تومان سبد معیشتی امضا کرده‌بودند، مع‌ذلک، نماینده دولت و کارفرمایان در مرحله اول در فروردین ماه ۹۹ ابتدا دستمزد ۹۹ را فقط با افزایش ۲۱ درصدی تصویب کردند، اما در ادامه به‌علت اعتراض نمایندگان به‌اصطلاح کارگران، «در جلسه خرداد ماه ۹۹ شورایعالی کار این افزایش ۲۱ درصدی را به ۲۶ درصد (مبلغ ۲ میلیون

و ۶۱۱ هزار تومان) تغییر دادند» که در ادامه آن با طرح شکایتی از طرف تشکل‌های حکومتی کارگری به دیوان عدالت اداری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به ابطال مصوبه مزدی ۹۹ (شورایعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) و ترمیم مزد ۹۹ بعد از گذشت ماه‌ها سر انجام «هیئت تخصصی نهاد دیوان عدالت اداری (وابسته به قوه قضائیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) نظریه خود را مبنی بر لزوم ابطال مزد ۹۹ صادر کرد» البته با عنایت به اینکه تا زمانی که این رأی هیئت تخصصی در هیئت عمومی دیوان عدالت اداری به تصویب نرسد، قابلیت اجرایی ندارد.

باری از آنجایی که شورایعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مجبور است که خیمه شب‌بازی خودش را در راستای تعیین مزد ۱۴۰۰ از اسفندماه ۹۹ بر پا کند، رأی ابطال مزد ۹۹ در دیوان عدالت نتوانسته قابلیت اجرایی پیدا کند. بدین خاطر همین امر باعث گردیده تا طرف کارگری در نیمه دوم سال ۹۹ همچنان بازنگری مزد ۹۹ را پیگیری کند و در همین رابطه بود که وزیر کار دولت شیخ حسن روحانی در نیمه دوم سال ۹۹ به رئیس سازمان بازرسی کشور مبنی بر بازنگری مزد ۹۹ وعده لازم داد که البته وعده او هم وعده سر خرمن بود و اجرایی نشد. در نتیجه بدین ترتیب است که در آستانه شروع جلسات شورایعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای تعیین مزد ۱۴۰۰، فرامرز توفیقی نماینده به‌اصطلاح کارگران در شورایعالی کار در گفت‌گو با روزنامه همشهری یک پیشنهاد جدید

برای حل فصل اختلاف مزد سال ۹۹ مطرح کرده است که بر اساس آن او پیشنهاد کرده است که وزارت کار طی یک مصوبه شورای عالی کار قبول کند که درصدی از افزایش مزد سال ۱۴۰۰ را در ازای مطالبات مزد ۱۳۹۹ باشد که البته همین موضوع هم وعده سر خرمن و تلاش برای آدرس غلط دادن به ۲۴ میلیون نفر مزدبگیری است که بر در شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دخیل بسته‌اند و منتظر معجزه‌های از این امامزاده می‌باشند.

باری، در این شرایط که به علت ناکارآمدی مدیریتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال عمر خود تولید ملی در حال فروپاشی و ویرانی کامل می‌باشد و همراه با آن بیکاری و فقر فلاکت و فاجعه همه‌گیری لگام گسیخته ویروس کرونا و تحریم‌های همه جانبه استخوان‌سوز امپریالیسم آمریکا شرایط معیشتی فاجعه باری برای اردوگاه کار و زحمت امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به وجود آورده است که تنها برای فهم این مهم کافی است که عنایت داشته باشیم که طبق اعلام روزنامه سبزینه در چهارم بهمن ۹۹ «تورم کالاهای خوراکی (در بازه بهمن ماه ۹۸ تا آذرماه ۹۹) ۲۹۳ درصد می‌باشد، یعنی در یک بازه زمانی ۱۰ ماهه، همه اقلام خوراکی تقریباً ۳۰۰ درصد افزایش قیمت داشته‌اند و سه برابر گران شده‌اند. در نتیجه مدت‌هاست که دیگر هزینه سبد خوراکی‌ها و آشامیدنی‌های خانوار به‌تنهایی از دستمزد حداقلی کارگران بالا زده است و با مزد دو میلیون

و ۶۱۱ هزار تومانی که بیش از ۷۰ درصد طبقه کارگر ماهانه دریافت می‌کنند حتی نیازهای خوراکی خانواده‌ها هم تأمین نمی‌شود.»

باز در همین رابطه است که (با نزدیک شدن زمان برگزاری جلسه‌های شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به منظور تعیین حداقل دستمزد سال ۱۴۰۰ مزدبگیران و کارگران) در خصوص نرخ تورم موجود در کشور که در کادر ماده ۴۱ قانون کار یکی از مؤلفه‌های تعیین کنند حداقل دستمزد مزدبگیران می‌باشد، بر اساس گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «نرخ تورم نقطه به نقطه تنها در مهرماه ۹۹ هفت درصد نسبت به شهریور ماه ۹۹ افزایش داشته است، یعنی همه کالاها و خدمات فقط در مهر ماه ۹۹، هفت درصد گران‌تر شده‌اند» و این در شرایطی است که طبق همین گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نرخ تورم نقطه‌ای در مهرماه ۱۳۹۹ نسبت به مهرماه ۱۳۹۸ به عدد ۴۱/۴ درصد رسیده است، یعنی خانوارهای کشور به‌طور میانگین ۴۱/۴ درصد بیش از مهرماه ۱۳۹۸ برای خرید یک مجموعه از کالاها و خدمات یکسان هزینه کرده‌اند. همچنین نرخ تورم نقطه‌ای گروه عمده خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها و دخانیات با افزایش ۹ واحد درصدی به ۴۰/۵ درصد رسیده است. بر اساس گزارش مرکز آمار، این میزان رشد تورم در هفت ماه نخست سال جاری در چهار دهه اخیر در کشور بی‌سابقه است و سال ۹۹ را باید متورم‌ترین سال تاریخ پس از انقلاب نامید، بنابراین صعود نرخ تورم رسمی در کنار

افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها به‌خصوص در بخش‌هایی مانند خوراکی‌ها، مسکن، بهداشت و حمل و نقل، سطح دستمزد زحمت‌کشان جامعه را به کم‌ترین میزان در چند سال اخیر رسانده‌است، اگر چه در این شرایط بانک مرکزی هزینه ماهانه سبد معیشت ۱۰ میلیون تومان اعلام کرده است، ولی برآورد کارشناسی مستقل هزینه سبد معاش خانوار نزدیک به ۱۲ میلیون تومان می‌دانند.

بر این مطلب اضافه کنیم که رژیم مطلقه فقهتی حاکم با افزایش ۳۱۷ درصدی نرخ ارز دولتی در سال ۹۹ و افزایش ۵۲ درصدی نرخ ارز در سال ۱۴۰۰ (طبق لایحه بودجه پیشنهادی دولت) این همه باعث گردیده که در این شرایط «هزینه سبد معیشت ماهانه خانوار مزدبگیران از مرز ۱۰ میلیون تومان هم عبور کند». در نتیجه معنای این حرف آن است که حتی اگر «دستمزد سال ۱۴۰۰ به ۳ تا ۴ میلیون تومان هم افزایش پیدا کند، در آن صورت دستمزدهای کارگران و مستمری‌بگیران در بهترین حالت‌اش تنها یک چهارم هزینه سبد معیشتی آنها را تأمین می‌نماید». نباید فراموش کنیم که در سال جاری (۱۳۹۹) طبق گزارش خبرگزاری ایلنا در ۲۶ آبان‌ماه ۹۹، «تورم تجمیعی همه کالاهای مصرفی بالای ۱۰۰ درصد است» بنابراین، از آنجایی که هزینه‌ها بیشتر از حد تصور در این شرایط فرا بحرانی جامعه ایران گران شده‌است و هزینه اجاره‌بها بخش زیادی از حقوق مزدبگیران را به خود اختصاص می‌دهد، بدون تردید دستمزد مزدبگیران

حداکثر ۳۰ درصد هزینه‌های زندگی کارگران را پوشش می‌دهد؛ به عبارت دیگر «در سال ۱۴۰۰ یک مزدبگیر باید تمام وقت کار بکند تا بتواند ۳۰ درصد هزینه‌های حداقلی زندگی خود را به‌عنوان مزد دریافت نماید». قابل‌ذکر است که طبق اعتراف فرامرز توفیقی رئیس کمیته دستمزد کانون شوراهای اسلامی کار و نماینده به‌اصطلاح کارگران در شورای عالی کار، «۹۶ درصد کارگران در ایران دارای قرارداد موقت هستند که ۳۵ درصد آنها تنها همان حداقل دستمزد را دریافت می‌کنند و هیچ‌گونه مزایای دیگری من جمله حق فرزند، مسکن و خواربار شامل حال آنها نمی‌شود». طبیعی است که در شرایطی که مدت‌ها است که دیگر هزینه سبد خوراکی‌ها و آشامیدنی‌های خانوار به‌تنهایی از دستمزد حداقلی کارگران بالا زده است و دریافتی حداقلی مزدبگیران حتی نیازهای خوراکی خانواده‌ها را هم تأمین نمی‌کند. این امر باعث شده‌است که آن چنانکه حمید رضا امام قلی تبار بازرس مجمع عالی نمایندگان کارگران می‌گوید: «بیش از نیمی از جمعیت کشورمان در فقر مطلق به سر می‌برند» و طبق گزارش خبرگزاری ایلنا در ۶ آبان‌ماه ۹۹ «خط‌فقر در جامعه امروز ایران ده میلیون تا ۱۲ میلیون تومان برسد» و باز در همین رابطه است که طبق گفته دبیر کل کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران «حتی اگر دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۰ سیصد درصد هم افزایش پیدا کند، جبران قدرت خرید از دست رفته آنها نخواهد کرد.»

اضافه کنیم که «حداقل دستمزد ماهانه کارگران بر اساس مصوبه شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در سال ۱۳۹۹ حدود یکصد دلار می‌باشد» که یکی از پایین‌ترین دستمزدهای کارگری در کل جهان است. چراکه برای مثال «دستمزد متوسط در عراق ۷ برابر دستمزد در ایران است» و در دیگر کشورهای عربی «۱۳ تا ۱۵ برابر دستمزد در ایران است». البته آن چنانکه در شماره قبل نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کردیم، «خود لایحه بودجه سال ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقاهتی حاکم نشان می‌دهد که در سال ۱۴۰۰ تورم نسبت به سال ۱۳۹۹ دارای افزایش تصاعدی بیشتری می‌باشد». در نتیجه در سال ۱۴۰۰ شرایط اقتصادی برای مزدبگیران از این هم بدتر خواهد شد. فساد گسترده نهادینه شده در تمامی ارکان رژیم مطلقه فقاهتی حاکم همراه با ناکارآمدی مدیریتی این رژیم و اجرای برنامه تعدیل ساختاری نئو لیبرالیستی تحمیلی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی همراه با تحمیل شوک‌های جدیدی مانند افزایش روزمره و ساعت‌مره نرخ ارز توسط دولت برای کاهش کسری بودجه‌اش همه و همه نشان دهنده «افزایش فقر و فلاکت روزافزون زحمت‌کشان جامعه ایران در سال ۱۴۰۰ می‌باشد».

ماحصل آنچه که تا اینجا مطرح شد اینک:

۱ - به‌منظور تعیین حداقل دستمزد سال ۱۴۰۰ مزدبگیران بر اساس ماده

۴۱ قانون کار انتظار ۲۴ میلیون خانواده مزدبگیر ایران بر این امر قرار دارد که «بر پایه هزینه ماهانه سبد معیشت ۱۰ میلیون تومانی اعلام شده بانک مرکزی حداقل دستمزد کارگران تعیین بشود، نه نرخ تورم مهندسی شده نهادهای حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.»

۲ - لایحه پیشنهادی بودجه سال ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان دهنده آن است که «در سال ۱۴۰۰ (مثل ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) این رژیم پیوسته به دنبال تأمین کسر بودجه نظام و تحمیل مالیات تورمی بر ۸۰ درصد جمعیت ایران می‌باشد.»

۳ - سیاست‌های ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه «مدیریت نیروی کار» در جامعه بزرگ ایران نشان دهنده آن است که این رژیم از آغاز الی الان پیوسته به دنبال «آزادسازی مزد جهت ارزان‌سازی نیروی کار اردوگاه زحمت‌کشان ایران می‌باشد»؛ و در این رابطه است که شعار عدالت‌خواهانه اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران همان شعاری است که بازنشستگان کشور در تظاهرات اخیر خود مطرح کردند یعنی: «تنها کف خیابون / به دست میاد حق مون.»

۴ - از آنجایی که «نقش دستمزد در بهای تمام شده کالا در کشور ایران به‌رغم بهره‌گیری از تکنولوژی‌های پایین و قدیمی، بسیار پایین است» و طبق گفته ناصر چمنی نماینده به‌اصطلاح کارگران در شورای عالی کار «میانگین تأثیرگذاری دستمزد در قیمت تمام شده کالا در کشور ایران بین

۵ و ۶ درصد می‌باشد» بنابراین، حتی «افزایش چهارصد درصدی دستمزد ۱۴۰۰ کارگران ایران نمی‌تواند تأثیر گسترده‌ای بر قیمت تمام شده کالا در کشور ایران داشته‌باشد.»

۵ - با «مزد ۲ میلیون و ۶۱۱ هزار تومانی سال ۹۹ بیش از ۹۵ درصد جامعه کارگری ایران در این سال حتی نتوانستند نیازهای خوراکی خانواده‌های خود را هم تأمین کنند.»

۶ - با عنایت به اعتراف نهادهای حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که «خط فقر در سال ۱۳۹۹ ده میلیون تومان اعلام کرده‌اند» این امر نشان دهنده آن است که تعیین ۲ میلیون و ۶۱۱ هزار تومان حداقل دستمزد سال ۱۳۹۹ شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «۲۶ درصد تأمین حداقل هزینه یک خانوار را تأمین می‌نماید.»

۷ - مهم‌ترین ضعف محوری کارگران در عرصه سه جانبه‌گرایی جلسات شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی جهت تعیین دستمزد سالانه در این است که «طبقه کارگر و اردوگاه کار و زحمت ایران از تشکل مستقل کارگری برخوردار نیستند» بنابراین «در جلسات تعیین مزد سالانه در خلأ تشکل مستقل کارگری علاوه بر اینکه توازن قوا به نفع کارفرمایان یا دوجانبه دیگر می‌باشد، جامعه کارگری ایران قدرت چانه‌زنی و دفاع از منافع خود ندارند». نباید فراموش بکنیم که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «حکومت و دولت علاوه بر اینکه به‌عنوان

بزرگ‌ترین کارفرما بوده‌اند، بزرگ‌ترین مدافع کارفرمایان در مقابله با کارگران هم بوده است» طبیعتاً در چنین وضعیتی «کارگران نمی‌توانند اقدام به چانه‌زنی مؤثری برای دستیابی حقوق و دستمزد واقعی خودشان در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم داشته‌باشند». بر این مطلب اضافه کنیم که در کشوری که کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر آن از مشمول قانون کار خارج می‌باشند و در کشوری که ۸۰ درصد کارگران با قرارداد موقت و سفید امضا کار می‌کنند و در کشوری که بیش از ۱۰ میلیون نفر بیکار رسمی و غیر رسمی دارد و در کشوری که ۹۵ درصد نیروی کار آن امنیت شغلی ندارند و در کشوری که آزادی اطلاعات وجود ندارد و در کشوری که نه تشکل‌های مستقل کارگری وجود دارد و نه بازرسی مستقل کارگری وجود دارد و در کشوری که تشکل‌های زرد حکومتی کارگری نه‌تنها حامی کارگران نیستند، بلکه برعکس موانعی در مقابل مبارزات و سازمان‌یابی آنها می‌باشند و حتی بیش از دستگاه‌های سرکوب‌گر حکومتی نسبت به سازمان‌یابی مستقل کارگران حساسیت نشان می‌دهند و آنها را خطری برای موجودیت خود تلقی می‌کنند و وظیفه اصلی این تشکل‌های زرد حکومتی کارگری کنترل کارگران است نه سازمان دادن اراده آنها و در کشوری که رابطه کارگر و سرمایه‌دار در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری در کادر ابواب فقهی اجاره و جعاله توضیح داده می‌شود؛ و در کشوری که حکومت از طریق آزادسازی مزد به دنبال ارزان‌سازی نیروی کار است،

ضمانتی برای اجرای حداقل دستمزد به سود کارگران وجود ندارد. در نتیجه در چنین کشوری «همه چیز به لطف و کرم حکومت و سرمایه‌داران بستگی دارد، نه اراده کارگران و زحمت‌کشان آن کشور»، پر پیداست که در چنین کشوری «مفهوم حداقل دستمزد کارگران یکی از مفاهیم شکل گرفته در جریان نبرد طبقاتی و اردوگاهی، اردوگاه کار و زحمت با سرمایه‌داران نخواهد بود» و در چنین کشوری «تعیین حداقل دستمزد برای دفاع از سطح زندگی کم درآمدترین و آسیب‌پذیرترین بخش‌های اردوگاه کار و زحمت نمی‌باشد.»

شکاف ۲۰۰ درصدی

بین مزد و معیشت کارگران

در آستانه تعیین دستمزد سال ۱۴۰۱

توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاہتے حاکم

در بعد از ظهر روز شنبه مورخ ۱۴۰۰/۰۸/۱۵ کمیته مزد شورایعالی کار رژیم مطلقه فقاہتی حاکم (پس از پنج ماه وقفه و معطلی جهت تعیین دستمزد سال ۱۴۰۱ کارگران)، نخستین نشست خود را در شرایطی آغاز کردند که:

۱ - طبق آخرین محاسبات کمیته مزد کانون شوراهای اسلامی کار (تشکل دست‌ساز حکومتی) «هزینه معیشت یک خانوار کارگری ۳/۳ نفره، در مهرماه سال جاری (۱۴۰۰) ۱۱ میلیون و ۴۷۹ هزار تومان می‌باشد» که در این رابطه فرامرز توفیقی رئیس این کمیته می‌گوید:

«هزینه تغذیه یک خانوار کارگری بر اساس یک جدول غذایی تکرارشونده ۱۵ روزه و با در نظر گرفتن یک وعده غذای گرم روزانه برای نهار و ۲ وعده غذای سرد برای صبحانه و شام حاکی از این است که هزینه سبد معیشت خانوار ۳/۳ نفره کارگری در مهر ماه ۱۴۰۰ به ۱۱ میلیون و ۴۷۹ هزار تومان رسیده است؛ که ۴/۹ درصد نسبت به شهریور ۱۴۰۰ و ۶۶/۴۸ درصد نسبت به بهمن ماه ۹۹ (زمان تصویب سبد معیشت کارگران سال ۱۴۰۰ در شورایعالی کار) افزایش نشان می‌دهد. با این تفصیل که در مهر امسال، حداقل دستمزد و مزایای مصوب قانون کار برای یک خانوار ۳/۳

نفره که با فرض پرداخت همه مزایا معادل ۴ میلیون و ۶۰ هزار تومان می‌باشد، فقط کفاف ۳۵/۳۶ درصد هزینه معیشت این خانوار را می‌دهد. در حقیقت در مهر امسال اختلاف میان سبد غذایی حداقلی مصوب شورای عالی که مورد قبول طرف کارفرمایی است، با سبد غذایی معیشت کارگران در سال جاری، به ۶۶/۳۲ درصد رسیده است، یعنی تنها حداقل هزینه خوراکی یک خانواده ۳/۳ نفره کارگر (منهای دیگر هزینه‌ها) کل حقوق ۴ میلیون و ۶۰۰ هزار تومانی کارگران را می‌بلعد، بنابراین هزینه معیشت کارگران با قول و وعده کم نمی‌شود، بلکه محاسبات و سیاست‌ها باید بر مبنای تورم واقعی نسبت به باز طراحی مؤلفه‌های اثرگذار بر سبد تورم باشد؛ زیرا بسیاری از اقلام موجود در این سبد عملاً جایگاهی در معیشت امروز کارگران و دهک‌های متوسط رو به پایین ندارند و باید وزن مؤلفه‌های دیگری که در زندگی فعلی آنها مؤثرتر هستند افزایش پیدا کند، بنابراین باید ساز و کار تعیین مزد (در کمیته تعیین مزد شورای عالی کار) ۱۴۰۱ تغییر بکند و دیپلماسی مذاکرات سه جانبه به سمتی نرود که در نهایت به قربانی شدن ماده ۴۱ قانون کار بینجامد؛ زیرا نرخ تورم فعلی با واقعیت هزینه‌هایی که به کارگران تحمیل می‌شود مناسبتی ندارد؛ و اگر توافق شود که دستمزد سال آینده بدون توجه به هزینه واقعی معیشت (موضوع ماده ۴۱ قانون کار) حتی بیش از نرخ تورم افزایش یابد مشکلات کارگران بیشتر خواهد شد. نکته دیگر تصمیم دولت برای حذف دلار

۴۲۰۰ تومانی است که به عقیده نمایندگان کارگری باید اثرات تورمی آن بر سفره کارگران محاسبه و خنثی بشود. در غیر این صورت، معیشت طبقه کارگر ایران با این شوک جدید، به بحران بزرگی می‌رسد که ویرانگر خواهد بود» (فرامرز توفیقی رئیس کمیته مزد کانون شوراهاى اسلامی کار دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم - روزنامه همشهری - شنبه مورخ ۱۴۰۰/۰۸/۱۵).

۲ - در شرایط بحران حاد اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، سه عامل عمده معیشت نیروی کار را تحت‌تأثیر خود قرار داده است.

الف - کاهش قدرت خرید روزمره و ساعت‌مره کارگران به‌علت سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور که دیگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (به‌علت کسری بودجه نجومی و استقراض از بانک مرکزی و چاپ بی‌رویه پول و عدم تولید و نرخ منفی و سقوط آزاد رشد اقتصادی و...) قادر به کنترل آن نیست.

ب - بیکاری و افزایش رقابت در بازار نیروی کار به‌علت رکود تورمی (حداقل در ده سال گذشته) که این رکود تورمی (که باعث افت شدید کارگاه‌های تولیدی و کاهش مقیاس تولید شدید آنها شده‌است) نه‌تنها شرایط برای جذب نیروی کار جدید از بین برده‌است، بلکه بسترساز تعدیل مستمر نیروی کار (در این بنگاه‌های تولیدی و اقتصادی) هم گردیده‌است.

ج - تعطیلی مستمر بنگاه‌های تولیدی (به‌خصوص در تابستان سال جاری) به‌علت ناتوانی رژیم در تأمین برق آنها و همچنین تعطیلی کارگاه‌های

تولیدی به علت عملکرد فاجعه‌بار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقابله با همه‌گیری کرونا، همه و همه باعث گردیده که در این شرایط فرا بحرانی افزایش شدید هزینه‌ها همراه با کاهش قدرت خرید، تحمل فاصله بین مزد و معیشت برای کارگران ایران غیرممکن بشود.

۳ - با توجه به خطفقر رسمی ۱۲ میلیون تومانی ماهانه (اعلام شده توسط بانک مرکزی و مرکز پژوهش‌های مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) و شکاف عظیم بین مزد و معیشت کارگران (که دستمزد مصوبه سال ۱۴۰۰ شورایعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ۴ میلیون و ششصد هزار تومان می‌باشد) «شرایط برای حذف مستمر اقلام از سبد مصرفی کارگران و کوچک شدن سفره آنها به صورت روزمره فراهم شده‌است» که برای فهم این مهم تنها کافی است که بدانیم که از مرداد ۹۹ تا مرداد ۱۴۰۰ تنها قیمت نان که قوت لایموت سفره کارگران ایران می‌باشد، ۳۰۰ درصد اضافه شده‌است.

۴ - با عنایت به اینکه سهم دستمزد کارگران از قیمت تمام شده کالا، تنها ۱۰ درصد می‌باشد. بدین خاطر افزایش حداقلی ۲۰۰ درصدی دستمزد کارگران (در سال ۱۴۰۱) حداکثر طبق نظر کارشناسان، ۲۰ درصد می‌تواند تورم ایجاد نماید. بدین ترتیب از آنجایی که طبق آمار خود بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نرخ تورم سالانه (از مرداد ۹۹ تا مرداد ۱۴۰۰) ۵۸ درصد می‌باشد، پر پیداست که نظر به اینکه «ثبات دستمزد سالانه

کارگران باعث می‌شود تا فشار اصلی تورم حداقلی ۵۸ درصدی (سالانه اعلام شده فوق در سال ۱۴۰۰) بر دوش کارگران و زحمت‌کشان ایران تحمیل بشود و کارگران و زحمت‌کشان ایران در طول سال ۱۴۰۰ این فشار اقتصادی را به صورت یک جانبه تحمل کرده‌اند، بنابراین طبیعی است که افزایش حداقل ۲۰۰ درصدی دستمزدها (در سال ۱۴۰۱) در افزایش نرخ تورم حداقل ۵۸ درصدی امروز جامعه ایران نمی‌تواند تأثیر چندان تعیین کننده‌ای داشته باشد.»

۵ - نظر به اینکه طبق آمار سازمان تأمین اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ۴۲/۵ میلیون نفر ایرانی در چارچوب قانون کار این رژیم زندگی می‌کنند (که البته این ۴۲/۵ میلیون نفر غیر از ۷/۵ میلیون نفر کارگاه‌های کمتر از ۱۰ نفر و کارگران مناطق ویژه اقتصادی می‌باشند که طبق مصوبه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از اجرای قانون کار معاف می‌باشند) بنابراین، بدون تردید رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی «برای خروج از رکود تورمی موجود می‌تواند با افزایش حداقل دوپست درصدی دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۱ همراه با افزایش قدرت خرید ۴۲/۵ میلیون نفر شرایط برای افزایش تولیدات داخلی توسط کارگاه‌های در حال رکود تولیدی فراهم بکند.»

۶ - از آنجایی که طبق آمار رسمی خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ۶۰ درصد جامعه ایران زیر خط فقر رسمی و ۳۰ درصد جامعه بزرگ ایران

در فقر مطلق به سر می‌برند، بدون تردید افزایش حداقلی ۲۰۰ درصدی دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۱ توسط کمیته مزد شورایی عالی کار این رژیم می‌تواند بستر ساز خروج ۴۲/۵ میلیون نفر مزدبگیر تابع قانون کار از فقر مطلق در جامعه ایران بشود.

۷ - با عنایت به اینکه ۹۶ درصد از جامعه کارگری ایران دارای قرارداد موقت می‌باشند و همچنین خارج از طرح طبقه‌بندی مشاغل هستند و تنها از حداقل حقوق مصوبه شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بهره‌مند می‌باشند و امنیت شغلی حداقلی هم ندارند، بی‌شک افزایش حداقلی ۲۰۰ درصدی دستمزد توسط شورایی عالی کار در سال ۱۴۰۱ شرایط برای تعدیل نیرو و اخراج کارگران به‌خصوص توسط بخش خصوصی و همچنین بخش خصولتی فراهم می‌شود که در این رابطه رژیم مطلقه فقهاتی باید حتی به‌صورت دستوری هم که شده جلو آن را بگیرد.

۸ - جبران ۴۵۰ هزار میلیارد تومان کسری بودجه دولت پادگانی رئیسی، توسط سونامی چاپ پول و استقراض از بانک مرکزی، همراه با حذف دلار ۴۲۰۰ تومانی توسط این دولت، بزرگ‌ترین خطری است که حتی افزایش حداقل ۲۰۰ درصدی دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۱ را هم به چالش خواهد کشید.

۹ - اگرچه طبق آمار مرکز پژوهش‌های مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۱۰ سال گذشته بیش از ۸ میلیون نفر از

قشرهای میانی و پایینی جامعه ایران به سمت حاشیه‌نشین‌های شهری ریزش کرده‌اند، طبیعی است که در صورت عدم افزایش حداقلی ۲۰۰ درصدی دستمزد ۱۴۰۱ کارکنان شرایط برای سونامی ریزش در فرایندی جدید از اردوگاه کار و زحمت ایران به سمت حاشیه‌نشینان شهری فراهم می‌گردد.

۱۰ - از آنجایی که محور اصلی برنامه نئو لیبرالیستی سرمایه‌داری جهانی (در فرایند پسا جنگ ۸ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با حزب بعث عراق و صدام حسین و به‌خصوص از دهه ۷۰ الی الان که در دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی در کشور ایران نهادینه شده‌است) در راستای کاهش دستمزد کارگران و حذف سوبسیدها و خصوصی‌سازی استوار می‌باشد، بی‌شک می‌توان داوری کرد که اردوگاه کار و زحمت ایران در طول سه دهه گذشته، بزرگ‌ترین قربانی رویکرد نئو لیبرالیستی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در کشور ایران بوده‌اند، چرا که هم کاهش ارزش دستمزدها و هم حذف سوبسیدها و هم خصوصی‌سازی سه فاکتوری بوده‌اند که در سه دهه گذشته اردوگاه کار و زحمت ایران را گرفتار استثمار مضاعف در چارچوب این رویکرد کرده است.

۱۱ - از آنجایی که چاپ پول و افزایش نقدینگی تنها در دو دولت بنفش یازدهم و دوازدهم شیخ حسن روحانی ۸۰۰ درصد افزایش داشته است و تنها همین یک فاکتور باعث گردیده که قدرت خرید کارگران در طول دو

دولت بنفش شیخ حسن روحانی ۸۰۰ درصد کاهش پیدا کند، با عنایت به اینکه در دو دولت شیخ حسن روحانی، حداکثر دستمزد کارگران سیصد درصد افزایش پیدا کرده است، بنابراین افزایش حداقلی ۲۰۰ درصدی دستمزد ۱۴۰۱ کارگران توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم قدرت خرید کارگران را حتی نمی‌تواند به مرز آغاز دولت یازدهم شیخ حسن روحانی هم برساند.

۱۲ - برای اینکه اردوگاه کار و زحمت ایران بتوانند در عرصه بازی سه جانبه‌گرایی کمیته مزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی قدرت چانه‌زنی خودشان را (جهت تحمیل حداقل افزایش ۲۰۰ درصدی دستمزد ۱۴۰۱ را به رژیم یا کارفرمایان دو مؤلفه‌ای در کمیته مزد دست‌ساز رژیم) بالا ببرند، این مهم تنها با تغییر توازن قوا در جلسات تعیین مزد در کمیته مزد امکان‌پذیر می‌باشد. لازم به ذکر است که تغییر توازن قوا (به سود اردوگاه بزرگ کار و زحمت) در عرصه سه جانبه‌گرایی جلسات کمیته مزد شورای عالی کار، تنها توسط سازماندهی و اتحاد مستقل جامعه کارگران (در بستر جنبش‌های خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده و دینامیک و تکوین یافته از پایین و مستقل از جناح‌های قدرت بالایی حاکمیت و همچنین مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ که تابع مشارکت در قدرت یا کسب قدرت سیاسی از بالا برای جریان خاص خود می‌باشند و یا معنقد به سرنگونی حاکمیت از

بالا توسط قدرت‌های خارجی یا رژیم چنج می‌باشند) امکان‌پذیر می‌باشد. بر این مطلب بیافزاییم که اگر چه به اسم و در ظاهر، در خصوص اعضای کمیته مزد شورایعالی کار، صحبت از سه جانبه‌گرایی نمایندگان کارگران و نمایندگان کارفرمایان و نمایندگان دولت می‌شود، ولی در واقعیت امر در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی و در بستر سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهاتی حاکم و پروژه مهندسی شده دست‌ساز تعیین اعضای کمیته مزد شورایعالی کار، بدون تردید (آن چنانکه نماینده کارفرمایان در کنار نماینده دولت در کمیته مزد به صورت انتخابی حکومت از بالا تعیین می‌شوند) نماینده کارگران در کمیته تعیین مزد شورایعالی کار، توسط تشکل‌های کارگری دست‌ساز حکومتی (از خانه کارگر تا شوراهای اسلامی کار و غیره) تعیین می‌گردد.

در همین رابطه است که می‌توان داوری کرد که در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حتی برای یکبار هم نماینده کارگران مستقل از حکومت در این نشست‌ها حضور نداشته‌است. به بیان دیگر در تحلیل نهایی، موضوع سه جانبه‌گرایی کمیته مزد شورای عالی کار، بیشتر یک امر صوری و فرمالیته و نمایشی است تا واقعیت. به عبارت بهتر باید بگوییم که در واقعیت امر به جای سه جانبه‌گرایی، در نشست‌های این کمیته، خود حکومت تنها، هم می‌برد و هم می‌دوزد، چرا که ریش و قیچی تنها در دست حکومت می‌باشد؛ و به همین دلیل است که برعکس

اصل ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول چهار دهه گذشته) مکانیزم تعیین مزد کارگران تنها در چارچوب نرخ تورم دست‌ساز حکومتی انجام گرفته است، نه توسط هزینه سبد معیشتی خانوار ۳/۳ نفری (که برای مثال در مهرماه ۱۴۰۰ طبق گفته فرامرز توفیقی رئیس کمیته مزد شورای عالی کار ۱۱ میلیون و ۴۷۹ هزار تومان می‌باشد) که با توجه به مزد کارگران در سال ۱۴۰۰ (که با فرض پرداخت همه مزایا ۴ میلیون و ۶۰ هزار تومان می‌باشد) خود این نشان دهنده رشد بیش از ۲۰۰ درصدی فاصله مزد و معیشت کارگران می‌باشد. بدین خاطر تا زمانی که توازن قوا با حضور نماینده تشکل‌های مستقل کارگران در نشست‌های سه جانبه‌گرایی کمیته مزد به سود اردوگاه کار و زحمت تغییر نکند، امکان بالا رفتن قدرت چانه‌زنی کارگران در این نشست‌ها وجود ندارد.

پر واضح است که حضور نماینده مستقل کارگران در نشست‌های کمیته مزد شورای عالی کار خود در گرو سازمان‌یابی مستقل خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین می‌باشد؛ که البته این مهم هنوز به صورت فراگیر و گسترده و سراسری در کشور ایران شکل نگرفته است. باز هم تأکید و تکرار می‌کنیم و از این تکرار خود هرگز خسته نمی‌شویم که تا زمانی که اردوگاه کار و زحمت ایران توازن قوا به سود خود تغییر ندهند هرگز و هرگز امکان دسترسی به مطالبات برای آنها وجود ندارد. بی‌شک مسیر توازن قوا تنها بر پایه آگاهی طبقاتی و سازماندهی در بستر

حرکت‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پایین و اتحاد افقی و عمودی کنش‌گران جنبش عظیم کارگران اردوگاه بزرگ کار و زحمت امکان‌پذیر می‌باشد؛ بنابراین ما اتحاد و سازماندهی کارگران را نمی‌سازیم، بلکه برعکس اتحاد و سازماندهی کارگران از پایین باید به صورت خودجوش و خودرهبر و مستقل و دینامیک تکوین پیدا کند بدین خاطر تنها در آن صورت است که باید بگوییم:

مورچگان را چو بود اتحاد شیر ژیان را بدرانند پوست

۱۳ - در پاسخ به این سؤال که چرا مبارزه مطالباتی کارگران برای افزایش دستمزد در چهار دهه گذشته نتوانسته به صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین تمامی بدنه جامعه کارگری ایران را در بر بگیرد؟ باید بگوییم که در جامعه‌ای که بیش از ۲۴ میلیون حاشیه‌نشین شهری دارد و حتی طبق آمارهای خود رژیم بیش از ۱۲ میلیون جوان بیکار وجود دارد و بیش از ۶۰ درصد جامعه زیر خط رسمی فقر (اعلام شده خود رژیم) زندگی می‌کنند و در جامعه‌ای که یک سال حقوق کارگر قیمت یک متر مسکن هم نمی‌شود و در جامعه‌ای که رژیم مطلقه فقهانی حاکم تنها شرط ثبات قدرت خود را در تفرقه و جدایی کنش‌گران اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران تعریف می‌نماید و ناآگاهی و بی‌سازمانی و حرکت‌های کارگاهی صرف و متمیزه در فضای اختناق و سرکوب حاکم، هنوز و هنوز

هم به‌عنوان یک سرطان بدخیم در جامعه کارگری ایران ریشه کن نشده و در حال بازتولید می‌باشد، باید تنها با صدای بلند فریاد زد که: «همراه شو ای عزیز / کاین درد مشترک جدا جدا درمان نمی‌شود.»

باری، نباید فراموش کنیم که دینامیزم کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران، تنها در جوهر خودجوشی و خودسازماندهی و خود رهبری آن‌ها نهفته‌است. مکانیزم فشار از پایین جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی در عرصه سه جانبه‌گرایی شورای عالی کار تنها در صورتی می‌تواند مادیت پیدا بکند که کارگران اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران بتوانند به‌صورت خودجوش و خودرهبر و تکوین یافته از پایین به خودسازماندهی و پیوند افقی و عمودی در پراکسیس افقی روزمره خود دست پیدا کنند.

۱۴ - بی‌شک جنبش مطالباتی اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران مراحل تعالی بخش خودش را پیوسته همراه با تعالی و اعتلای مطالبات‌اش می‌تواند جوهر رادیکالیزه و روند رادیکالی ببخشد که تکیه بر مطالبات مزدی در شرایط فرا بحران اقتصادی امروز جامعه ایران می‌تواند گامی مؤثر در این رابطه برای کنش‌گری میدانی اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران باشد. بی‌تردید برای تغییر توازن قوا در عرصه سه جانبه‌گرایی شورای عالی کار، کنش‌گری میدانی باید از طریق سازماندهی مستقل از پایین بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل بشود، نه از طریق احزاب و جریان‌های خارج‌نشین و یا بالانشین داخلی. قطعاً مبارزات سندیکایی و اتحادیه‌ای

مستقل در بستر جنبش مطالباتی اردوگاه کار و زحمت می‌تواند در این شرایط راه‌گشای کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت ایران بشود؛ که البته در مسیر رادیکالیزه شدن در بستر پراکسیس مطالباتی کارگران، این مبارزات سندیکایی و اتحادیه‌ای کارگران می‌توانند جای خود را به جنبش‌های شورایی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین بدهند. طبیعی است که از این مسیر کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت می‌توانند به آگاهی طبقاتی و در ادامه به شکل و سازمانی خودجوش دست پیدا کنند؛ و البته توسط همین آگاهی است که کنش‌گران کارگری اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران می‌توانند، پتانسیل صنفی - اجتماعی - سیاسی خود را در پراکسیس روزمره افزایش بدهند؛ به عبارت بهتر، کارگران ایران بدون نیرومند شدن هرگز نمی‌توانند به فلاکت عمومی خودشان پایان بدهند و نیرومند شدن فقط با مبارزه آگاهانه خودجوش و خودرهبر تکوین یافته از پایین برای ایجاد تشکل‌های مستقل آغاز می‌گردد نه با چیزی دیگر.

۱۵ - یادمان باشد که احمد توکلی نماینده مجلس دوم رژیم مطلقه فقهتی حاکم در دهه ۶۰ در زمان تصویب قانون کار رژیم مطلقه فقهتی حاکم، در خصوص مکانیزم تعیین دستمزد کارگران توسط کمیته مزد شورایی عالی کار گفت که: «در فقه اسلامی ما چیزی به نام قانون کار جهت تعیین دستمزد کارگران نداریم، تعیین دستمزد کارگران باید بر پایه باب اجاره در فقه صورت بگیرد، نه توسط کمیته مزد شورایی عالی کار و یا قانون کار» به عبارت

دیگر در دهه ۶۰ مجلس و شورای نگهبان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به دنبال آن بودند که رابطه کارگر با سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهاتی حاکم را از طریق ابواب فقهی اجاره و جعله توضیح بدهند؛ و بدین ترتیب در دهه دوم انقلاب بود که پس از فوت خمینی، قانون کار فعلی به علت تحمیل شدن بر رژیم حاکم از طریق شورای مصلحت نظام تصویب شد، نه از طریق مجلس و شورای نگهبان رژیم. در این رابطه لازم به ذکر است که مفهوم تعیین حداقل دستمزد برای کارگران از جمله مفاهیمی است که حتی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری در جریان مستمر مبارزه کارگران بر طبقه سرمایه‌دار حاکم تحمیل شده‌است؛ چراکه وظیفه تعیین حداقل دستمزد دفاع از سطح زندگی کم درآمدترین و آسیب‌پذیرترین بخش طبقه کارگر می‌باشد؛ که البته در رژیم مطلقه فقهاتی این کم درآمدترین و آسیب‌پذیرترین بخش اردوگاه کار و زحمت (که با حداقل دستمزد باید از سطح زندگی آنها دفاع بشود) بیش از ۹۶ درصد از اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران می‌باشد. بی‌تردید، آنچه که باعث گردید که در دهه ۶۰ - ۷۰ قانون کار فعلی بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل بشود، فقط و فقط توازن قوا مثبت توسط پیوند جنبش کارگری با جنبش‌های اجتماعی بود. اضافه کنیم که تغییر توازن قوا در گرو حداقل پیوند افقی و عمودی و حداقل برنامه و حداقل سازماندهی است؛ زیرا جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین یک پدیده نیستند که

به صورت بالبداهه بتوانند تکوین پیدا کنند، بلکه یک فرایند هستند که در طول یک پروسه تکوین پیدا می‌کنند که بدون تردید آبشخور اولیه این فرایند همان حرکت‌های اجتماعی و کارگاهی پراکنده و خودبه‌خود می‌باشند، بنابراین اگر بتوانیم، حرکت‌های اجتماعی - کارگاهی در اشکال مختلف صنفی، مدنی و سیاسی توسط آگاهی‌رسانی و سازماندهی از پایین به دست خودشان هدایت کنیم و یا راهبری (نه رهبری) آن‌ها هم به صورت پیشگامی (نه پیشاهنگی) صورت بگیرد، آن حرکت‌های پراکنده و کارگاهی می‌توانند دارای سمت‌گیری جنبشی بشوند. باری، بدین ترتیب است که باید بگوییم ریل‌گذاری حرکت‌های جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین در گرو: آگاهی‌رسانی، سازمان‌یابی از پایین، برنامه‌ریزی تاکتیکی و استراتژیکی می‌باشد.

۱۶ - عنایت داشته باشیم که در شرایطی از روز شنبه ۱۴۰۰/۰۸/۱۵ کمیته مزد شورای عالی کار وارد پروسه تعیین دستمزد ۱۴۰۱ کارگران ایران شده است که هنوز مطالبات گذشته مزد ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ کارگران که قرار بود در شورای عالی کار مورد بررسی مجدد قرار بگیرد، حاصل نشده است. بیافزاییم که از سال ۹۹ در پی رأی دیوان عالی کشور نسبت به وعده وزیر کار دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی در خصوص اصلاح مزد ۹۹ (جهت جبران هزینه معیشت) کارگران، قرار بود که شورای عالی کار وارد بررسی مجدد بشود (که مانند شکاف ۲۰۰ درصدی بین مزد و معیشت در سال

۱۴۰۰) به فراموشی سپرده شد.

۱۷ - لازم به ذکر است که یکی از روش‌های نقد مشخص و کنکرت سرمایه‌داری نفتی و رانتی و فقاہتی حاکم (در بستر نقد کار مشخص) نقد مستمر تعیین دستمزد کارگران توسط شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاہتی حاکم می‌باشد.

۱۸ - از آنجایی که در رژیم مطلقه فقاہتی، در خلأ تشکل‌های سراسری مستقل کارگری ضمانتی برای اجرای قانون کار و دستمزد کارگران وجود ندارد، بنابراین در تحلیل نهایی در این رژیم همه‌چیز به لطف و کرم رژیم و سرمایه‌داران بستگی دارد. نباید فراموش کنیم که در این رابطه در طول چهار دهه گذشته وجود تشکل‌های دست‌ساز حکومتی پیوسته به‌صورت موانعی در مقابل مبارزات و سازمان‌یابی کارگران در عرصه جنبش مطالباتی‌شان بوده است، چراکه این تشکل‌های دست‌ساز حکومتی (به‌عنوان عضله حکومت) حتی بیش از دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حکومتی به سازمان‌یابی کارگران حساسیت دارند و آن را خطری برای موجودیت خود تلقی می‌کنند.

۱۹ - غیر از موارد فوق در رابطه با تغییر توازن قوا در عرصه تعیین دستمزد کارگران در کمیته مزد شورایی عالی کار آنچه که در این رابطه می‌تواند مفید به فایده باشد عبارتند از:

الف - آزادی اطلاعات در جامعه.

ب - نبود بازار سیاه نیروی کار (توسط ارتش بیکاری که در جامعه امروز ایران این ارتش بیکاری در بازار سیاه نیروی کار بیش از ۱۲ میلیون نفر جمعیت دارند).

باری، برای فهم جایگاه آزادی اطلاعات در تعیین حداقل دستمزد تنها کافی است که بدانیم که در سال ۸۸ هنگام تعیین حداقل دستمزد برای سال ۸۹، بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول یک ماه دو رقم کاملاً متفاوت در باره نرخ تورم سالانه اعلام کرد؛ به عبارت دیگر در جریان مذاکرات شورایعالی کار در کمیته مزد شورایعالی کار (برای تعیین دستمزد سال ۸۹) بانک مرکزی در یک مرتبه رقم تورم سالانه را ۴/۲۵ درصد اعلام کرد و در چند روز بعد این رقم را ۴/۲۰ درصد اعلام نمود؛ و اما در خصوص نقش منفی بازار سیاه نیروی کار در تعیین دستمزد کارگران، باید توجه داشته باشیم که بازار سیاه نیروی کار به رقابت میان کارگران دامن می‌زند و باعث کاهش قدرت چانه‌زنی تشکل‌های کارگری در برابر سرمایه‌داران و دولت می‌شوند. در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که ۹۶ درصد کارگران قراردادی هستند، بازار سیاه نیروی کار وضعیت این بخش عظیم کارگران را به قانون جنگل می‌سپارد تا به قانون کار.

۲۰ - اگرچه نشست‌های کمیته مزد شورایعالی کار در تعیین مزد ۱۴۰۱ از بعد از ظهر روز شنبه مورخ ۱۴۰۰/۰۸/۱۵ شروع شده‌است، ولی باید توجه داشته باشیم که این جلسات تا اسفند ماه به‌نوعی صوری و فرمالیته و برای

خالی نبودن عریضه انجام می‌گیرد؛ زیرا در پایان هر سال رژیم و یا دولت می‌آید و یک نرخ مهندسی شده به‌عنوان پایه وارد نشست کمیته مزد شورای عالی کار می‌کند و بعد از آن است که اعضای سه جانبه‌گرای کمیته مزد تازه شروع می‌کنند به چانه‌زنی و چکش‌کاری بر روی آن نرخ دولت؛ و دلیل این امر همان است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهاتی حاکم بزرگ‌ترین کارفرما می‌باشد.

۲۱ - یادمان باشد که علی‌محمد عزیزی بازرس قبلی مجمع عالی دست‌ساز نمایندگان کارگران در گفتگوی با خبرگزاری نسیم متعلق به سپاه گفته‌بود که: «۹۵ درصد کارگران ایران بدون حداقل امنیت شغلی و زیر خط فقر کار می‌کنند که البته خود این امر هم بسترساز کاهش قدرت چانه‌زنی کارگران در تعیین حداقل دستمزد و اجرای آن می‌شود.»

۲۲ - طبق اعتراف فرامرز توفیقی رئیس کمیته دستمزد کانون شوراهای اسلامی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از ۹۶ درصد جامعه کارگری ایران که دارای قرارداد موقت هستند، ۳۵ درصد آنها تنها ماهانه همان پایه حداقل حقوق (بدون مزایای بن و حق مسکن و حق اولاد و غیره) دریافت می‌نمایند که معنای دیگر این حرف آن است که این ۳۵ درصد با همین پایه حداقلی حقوق حتی نیازهای خوراکی تنهای خانواده هم نمی‌توانند تأمین بکنند. چراکه آن چنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، نان که قوت لایموت خانواده‌های فقیر است، از مرداد ۹۹ تا مرداد ۱۴۰۰ سیصد درصد



افزایش پیدا کرده است. همچنین در همین رابطه است که حمیدرضا امام قلی تبار که بازرس مجمع عالی نمایندگان کارگران است می‌گوید: «جامعه کارگران ایران که بیش از نیمی از جمعیت کشور می‌باشند، در فقر مطلق به سر می‌برند، نه در فقر نسبی»؛ و باز در همین رابطه است که دبیر کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران می‌گوید: «حقوق کارگران اگر ۳۰۰ درصد هم افزایش پیدا کند، جبران قدرت خرید از دست رفته‌شان نخواهد کرد». یادمان باشد که حداقل دستمزد و مزایای مصوب قانون کار در سال ۱۴۰۰ برای یک خانوار ۳/۳ نفره با فرض پرداخت همه مزایا معادل ۴ میلیون و ۶۰ هزار تومان می‌باشد که با در نظر گرفتن دلار ۳۰ هزار تومانی فعلی بازار، ارزش دلاری حداقل دستمزد ماهانه برای یک خانوار ۳/۳ نفره در سال ۱۴۰۰ ماهانه ۱۳۵ دلار می‌باشد که یکی از پایین‌ترین دستمزدهای کارگران جهان است. چراکه برای مثال دستمزد متوسط کارگران در عراق ۷ برابر دستمزد متوسط کارگران در ایران است و در دیگر کشورهای عربی ۱۳ تا ۱۵ برابر ایران است.

۲۳ - نباید فراموش بکنیم که فسادهای گسترده سیستمی و ساختاری و چند لایه‌ای و نهادینه شده در تمامی ارکان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، همراه با ناکارآمدی مدیریتی این رژیم در مهار بیماری همه‌گیر کرونا (به‌خصوص در سال ۱۴۰۰) و ویرانی نهادهای تولیدی و بیش از ۱۲ میلیون بیکاری نیروی کار (طبق آمار خود رژیم) و تشدید تحریم‌های

استخوان‌سوز کشورهای متروپل سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و برنامه تعدیل ساختاری نئو لیبرالیستی تحمیلی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، همه و همه در این شرایط باعث گردیده که نرخ فقر و فلاکت و ضریب جینی که معرف شکاف طبقاتی در جامعه ایران می‌باشد به‌نحوی بی‌سابقه رشد بکند. به‌طوری که تنها نرخ تورم ۵۸ درصد اعلامی خود رژیم در این شرایط در طول فرایند پسا جنگ دوم جهانی (از سال ۱۳۲۲ الی الان) بی‌بدیل می‌باشد.

قابل‌ذکر است که دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در سال ۱۴۰۰ جهت جبران ۴۵۰ هزار میلیارد تومانی کسری بودجه، من‌های تورم حداقل ۵۸ درصدی تحمیلی (که مالیات گرفتن از فقرا می‌باشد) و من‌های چاپ بی‌در و پیکر نجومی پول و استقراض از بانک مرکزی، این دولت پادگانی تلاش می‌کنند تا توسط شوک‌هایی مانند حذف دلار ۴۲۰۰ تومانی، جبران کسری بودجه را بر زحمت‌کشان ایران تحمیل بکنند. هر چند عوام‌فریبانه (دوات پادگانی ابراهیم رئیسی) سعی می‌کنند تا با بالا بردن مبلغ یارانه‌های نقدی به بخشی از دهک‌های پایینی جامعه ایران، در فرایندی دیگر همین مبلغ افزایش یافته یارانه‌ها را از طریق افزایش باز افزایش نرخ تورم و کاهش باز کاهش ارزش پول ملی کشور، از جیب مردم ایران بردارند.

حداقل مزد سال ۱۴۰۱

در چرخه مهندسی شده

جلسات پشت پرده شورای عالی کار

آدام اسمیت (پدر علم اقتصاد رقابتی و کلاسیک سرمایه‌داری) اولین نظریه‌پرداز سرمایه‌داری بود که در نظریات خودش «حداقل مزد برای کارگران تعریف کرده است» در نگاه آدام اسمیت «تعیین حداقل مزد برای کارگران نه بر پایه ارزش کاری که آنها خلق می‌کنند، می‌باشد بلکه برعکس بر پایه تأمین یک زندگی بخور و نمیر است» زیرا از نظر آدام اسمیت، سرمایه‌داران در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری رقابتی، برای دستیابی به نیروی کار ارزان (در راستای تولید کالا برای مبادله و بازار) لازم است، این حداقل مزد به کارگران بپردازند، بنابراین در همین رابطه است که تقریباً امروزه «در تمامی کشورهای سرمایه‌داری جهان جهت حفظ بقاء نیروی کار (در راستای تولید هر چه بیشتر ارزش اضافی برای خود) به تعیین سالانه حداقل مزد برای نیروی کار آن کشورها می‌پردازند.»

بی‌تردید از اینجا بوده است که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در فرایند پسا انقلاب ۵۷ و پس از کسب قدرت سیاسی و اقتصادی (برای اولین بار در تاریخ بیش از هزار ساله روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی) ابتدا تلاش کردند که در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری نامتعارف (فقهی، رانتی و نفتی) کشور «رابطه کار گر با سرمایه‌دار را توسط عقود فقهی (بر پایه

رویکرد فقه حاکم بر قبایل بادیه‌نشینان عربستان) تبیین و تعریف نمایند» ولی آن چنانکه این رژیم در لایحه قصاص سال ۵۹ (سید محمد بهشتی که می‌خواست با آن) فقه جزایی ۱۵ قرن گذشته قبایل بادیه‌نشین عربستان را در قالب لایحه قصاص به قانون درآورد و بر جامعه نگون‌بخت ایران تحمیل کند، شکست خورد و البته هنوز پس از ۴۲ سال که از عمر آن لایحه قصاص کذایی می‌گذرد، این رژیم نتوانسته است آن لایحه قصاص را حتی به مجلس‌های دست‌ساز خودش ببرد و تبدیل به قانون تحمیلی بکند (هر چند که خمینی در سال ۵۹ در رابطه با نقد جبهه ملی نسبت به این لایحه قصاص کذایی، برای جبهه ملی حکم ارتداد صادر کرد و در همین اعلام حکم ارتداد خمینی برای جبهه ملی در دفاع از این لایحه قصاص بود که او مصدق، سر سلسله جنبان حرکت دموکراسی‌خواهانه و رهایی‌بخش در جامعه ایران را با عنوان: «مردکه، کافر» یاد کرد)، لازم به ذکر است که اگر چه خمینی در کتاب «ولایت‌فقیه» اش، «رسالت روحانیت و خودش را در بستر حکومت و کسب قدرت سیاسی اجرای احکام فقهی تعریف می‌کند ولی با همه این احوال، حتی خود خمینی نتوانست در دهه شصت آن لایحه قصاص تنظیم شده بر پایه احکام فقهی حوزه به مجلس دست‌ساز خودش ببرد و بدل به قانون در کشور ایران بکند.»

باری، در همین رابطه بود که رژیم مطلقه فقهی حاکم در دهه ۶۰ «نتوانست رابطه کارگر و سرمایه‌دار در چارچوب عقود فقهی دگماتیست

حوزه‌های فقهی تعریف بکند» و دلیل این امر هم آن بود که «روحانیت حاکم یا خمینی و حواریون روحانی‌اش در این رابطه به‌دنبال آن بودند که بدون شناخت ساختار مناسبات سرمایه‌داری، برای مناسبات سرمایه‌داری نامتعارف کشور ایران تعیین ضابطه فقهی کنند». در نتیجه همین امر باعث گردید که این سرمایه‌داری رانتی و نفتی (به ارث رسیده از رژیم کودتایی و مستبد پهلوی به این رژیم مطلقه فقهاتی) در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «تمامی این احکام دگماتیست فقهاتی حوزه فقهی را در خدمت بهره و استثمار هر چه بیشتر و غارت ارزش اضافی تولید شده توسط نیروی کار در کشور ایران درآورد» که برای فهم این مهم تنها کافی است که «موضوع ربا و سود در بانک‌های رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم مورد تحلیل و بازشناسی قرار بدهیم.» یادمان باشد که خود خمینی در تاریخ ۱۹ بهمن ۵۷ (سه روز قبل از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷) اعلام کرد که: «حذف بهره بانکی قطعی است، ما بهره بانکی را بر می‌داریم». بی‌شک در مقایسه بین وضعیت سود و ربا در بانک‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با ربا در بانک‌های سرمایه‌داری جهانی (و حتی وضعیت ربا در بانک‌های رژیم کودتایی و مستبد پهلوی) می‌توان داوری کرد که «نرخ سود و ربا و بهره در بانک‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته بالاترین نرخ ربا و بهره در جهان و نسبت به دوران پهلوی بوده است». عنایت داشته باشیم که یکی از موضوع‌های



مشترک بین تمامی فقهای حوزه‌های فقهی (در طول ده قرن گذشته عمر این حوزه‌های دگماتیست فقهاتی از دوران آل بویه و در قرن چهارم که روحانیت شیعه شکل گرفت و فقه دگماتیست روحانیت شیعه مادیت پیدا کرد تا به امروز) «حرمت ربا و بهره و سود حاصل از پول می‌باشد» ولی نه‌تنها روحانیت حوزه‌های فقهی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نتوانسته است هرگز و هرگز در طول ۴۳ سال گذشته (آن چنانکه خمینی وعده داده‌بود) ربا و بهره بانکی را حذف نمایند، بلکه «برعکس منحنی سود ربا و بهره در بانک‌های این رژیم پیوسته و علی‌الدوام روندی صعودی داشته است و امروز (در بانک‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بالاترین نرخ ربا و بهره و سود در جهان انجام می‌گیرد» و در طول ۴۳ سال گذشته «بانک‌ها در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (چه بانک‌های دولتی و چه بانک‌های خصوصی) بزرگ‌ترین نهاد استثمار کننده مردم نگون‌بخت ایران بوده‌اند.»

سؤالی که در این رابطه قابل طرح است اینکه چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم) نتوانسته است نرخ ربا را در بانک‌های تحت سلطه‌اش کاهش بدهد؟ و یا چرا نتوانسته است لایحه قصاص خودش را بدل به قانون بکند؟ و یا چرا نتوانسته است رابطه کارگر با سرمایه‌دار بر پایه عقود فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی تعریف بکند؟

آنچه که می‌توانیم در پاسخ به سؤال‌های مطرح کنیم اینکه، «علت و دلیل شکست رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۳ سال گذشته این است که

این رژیم بدون فهم و شناخت ساختاری مناسبات سرمایه‌داری، به دنبال آن است که از مناسبات سرمایه‌داری مرکبی جهت سوار کردن احکام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی (مربوط به بیش از ۱۴ قرن گذشته قبایل بادیه‌نشین عربستان) بسازد» که البته همین امر باعث گردیده است تا مرکب چموش سرمایه‌داری در برابر این فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی بدل به راکب بشود و خود فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی را (در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی) به‌عنوان مرکب خودش درآورد. همین «جابه‌جایی بین مرکب و راکب و بین فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی و سرمایه‌داری کشور در طول ۴۳ سال گذشته باعث گردیده است که مناسبات (رانتی، نفتی و فقهی) سرمایه‌داری در کشور ایران (در قیاس با سرمایه‌داری در دیگر کشورها) صورت نامتعارف پیدا کند یعنی دیگر این مناسبات هار سرمایه‌داری نامتعارف در کشور ایران هیچ قانون و نظمی نمی‌پذیرد» و البته «همین نامتعارفی سرمایه‌داری در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باعث گردیده است که هیچ نظریه‌پرداز کلاسیک سرمایه‌داری داخلی و خارجی نتواند جهت مهار بحران‌های ساختاری این مناسبات در کشور ایران راه حل علمی - اقتصادی بدهد» به‌طوری که در تحلیل نهایی در رابطه با معالجه مناسبات سرمایه‌داری نامتعارف کشور ایران باید با تاسی از کلام کارل مارکس بگوییم که «تنها راه حل معالجه مناسبات سرمایه‌داری نامتعارف موجود در کشور ایران فقط و فقط اعدام این مناسبات نامتعارف

سرمایه‌داری است.»

بر این مطلب بیافزاییم که اگرچه شیخ مرتضی مطهری مانند خمینی بر این باور بود که فقه موجود حوزه‌های فقهاتی می‌تواند تا ابد مشکلات همه جوامع بشری را حل نماید، ولی به‌خاطر برخورد او با مکتب‌های غیر خودی (به‌خصوص در بستر برخورد با مارکسیسم) از آنجایی که شیخ مرتضی مطهری، مارکسیسم را (برعکس معلم کبیرمان شریعتی که مارکسیسم را به‌عنوان یک رقیب، نه یک دشمن، برای اسلام تطبیقی تعریف می‌کرد) به‌عنوان یک خصم عمده برای اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی تعریف می‌کرد، در نتیجه همین رویکرد عکس‌العملی شیخ مرتضی مطهری نسبت به مارکسیسم باعث گردید که او «در عرصه اقتصادی به واقعیت ساختاری سرمایه‌داری به‌عنوان یک پدیده مستحده و نو آگاهی پیدا کند» و در همین رابطه بود که تمام حرف شیخ مرتضی در کتاب «اقتصاد اسلامی» اش این بود که «بدون فهم و شناخت مناسبات سرمایه‌داری ما هرگز نمی‌توانیم حتی از مالکیت در شکل فردی آن دفاع فقهی بکنیم». زیرا در آن کتاب شیخ مرتضی مطهری با تاسی و وام گرفتن از معلم کبیرمان شریعتی معتقد است که «در مناسبات سرمایه‌داری ارزش اضافی از آن جامعه می‌باشد، نه از آن سرمایه‌دار». بی‌شک همین داوری شیخ مرتضی مطهری در کتاب «اقتصاد اسلامی» اش باعث گردید که خود خمینی (که می‌گفت تمام کتاب‌های مطهری بدون استثنا اسلامی هستند و مورد

تائید است) به‌خاطر همین داوری مطهری نسبت به مالکیت در مناسبات سرمایه‌داری، این کتاب را مارکسیستی دانست، لذا دستور داد که تمامی جلد‌های این کتاب را جمع و نابود کنند.

پر پیداست که خمینی در راستای نابود کردن کتاب «اقتصاد اسلامی» شیخ مرتضی مطهری بر این باور بوده است که در این کتاب، مطهری ستون خیمه اسلام فقه‌ای حوزه‌های فقهی که همان مالکیت می‌باشد، به چالش کشیده‌است. البته معنای دیگر این حرف آن است که در رویکرد خمینی و روحانیت حواریون او و روحانیت حوزه‌های فقه‌ای، به چالش کشیدن مالکیت به مثابه تیر خلاص به اسلام فقه‌ای می‌باشد. باری، در همین رابطه بوده است که خمینی و روحانیت حواریون او، در دهه ۶۰ در تعریف رابطه بین کارگر و سرمایه‌دار در چارچوب عقود فقهی شکست خوردند. البته «سنتز این شکست آنها پذیرش قانون کار موجود، به‌عنوان یک امر تحمیلی بوده است» که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، از ناچاری تن به قبول این قانون کار دست‌ساز خودش داد. بدین ترتیب همین امر باعث گردیده که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم (حداقل در سه دهه گذشته عمر خود) پیوسته به‌دنبال «تحریف و تغییر همین قانون کار دست‌ساز و مهندسی شده خودش بوده است» که البته به‌دلیل مقاومت نیروی کار جامعه بزرگ ایران، هنوز رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم نتوانسته است پروژه تغییر و تحریف قانون کار به نفع سرمایه‌داری (نسبت به این حداقل حقوق کنش‌گران



اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران که در قانون کار دست‌ساز حکومت برای آنها در نظر گرفته شده‌است) دست پیدا کند. بزرگ‌ترین مشکل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با این قانون کار دست‌ساز حکومتی، ماده ۴۱ به‌علاوه دو بند و تبصره مربوط به آن می‌باشد. چراکه در این ماده (قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم):

یکم توسط شورایعالی کار (سه جانبه‌گرای دست‌ساز حکومتی) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را موظف می‌نماید که هر سال در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری (رانتی، نفتی و فقهی حاکم) حداقل مزد را برای جامعه بزرگ کارگران ایران مشخص نماید.

دوم در ماده ۴۱ (و دو بند و تبصره مربوطه) قانون کار، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را موظف می‌کند تا توسط سر پل شورایعالی کار دست‌ساز خودش، شاخص تعیین حداقل مزد برای اردوگاه کار و زحمت ایران، حداقل باید بر پایه درصد تورمی اعلام شده توسط بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی انجام بگیرد.

سوم در ماده ۴۱ (و بندهای مربوطه) رژیم را مجبور می‌کند که در تعیین حداقل مزد سالانه برای اردوگاه کار زحمت ایران، من‌های شاخص درصد تورمی اعلام شده توسط بانک مرکزی، باید مبلغ این حداقل سالیانه مزد (مصوب شورایعالی کار دست‌ساز حکومتی) بتواند زندگی خانواده کارگر را تأمین نماید.

چهارم در همین ماده ۴۱ (و دو بند و تبصره مربوطه قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) کارفرمایان (اعم از دولتی و خصوصی و خصوصی) را موظف می‌کند که کمتر از حداقل مزد اعلام شده سالانه توسط شورای عالی کار (دست‌ساز حکومت) نباید به کارگران پرداخت نمایند، به بیان دیگر، در تبصره بند ۲ ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «حداقل مزد اعلام شده سالانه توسط شورای عالی کار دست‌ساز حکومتی، کف پرداختی کارفرما به کارگران می‌باشد، نه سقف آن.»

پنجم در ماده ۴۱ (و بندها و تبصره مربوطه) این حداقل حقوق در کل کشور لازم‌الاجراست نه به صورت منطقه‌ای.

«شورای عالی کار همه ساله موظف است، میزان حداقل مزد کارگران را برای نقاط مختلف کشور و یا صنایع مختلف با توجه به معیارهای ذیل تعیین نماید:

۱ - حداقل مزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌شود.

۲ - حداقل مزد بدون آنکه مشخصات جسمی و روحی کارگران و ویژگی‌های کار محول شده را مورد توجه قرار دهد باید به اندازه‌ای باشد تا زندگی یک خانواده که تعداد متوسط آن توسط مراجع رسمی اعلام می‌شود را تأمین نماید.

تبصره - کارفرمایان موظفند که در ازای انجام کار در ساعات تعیین شده

قانونی به هیچ کارگری کمتر از حداقل مزد تعیین شده جدید پرداخت ننماید و در صورت تخلف، ضامن تأدیه ما به التفاوت مزد پرداخت شده و حداقل مزد جدید می‌باشند» (مجموعه قوانین و مقررات کار و تأمین اجتماعی - چاپ اول - ص ۱۵ - سطر سوم - ماده ۴۱).

در این رابطه بوده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول بیش از سه دهه گذشته پیوسته تلاش کرده است که «به شکلی در صورت عدم توان حذف ماده فوق از قانون کار، این ماده را با تغییر و تحریف و تفسیر عوض عقیم و سترون بکند». دلیل این امر هم آن بوده است که رژیم خوب می‌داند که در تحلیل نهایی از آنجایی که «ماده ۴۱ قانون کار تعیین کننده زندگی کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت ایران می‌باشد، بنابراین حذف این ماده به معنای به چالش کشیدن زندگی ۱۴/۵ میلیون خانواده ایرانی می‌باشد که البته بسترساز عصیان و شورش آن‌ها می‌گردد»، بنابراین از همان آغاز الی الان، این رژیم پیوسته تلاش کرده است «تا به جای حذف ماده ۴۱ از قانون کار، به تحریف و تغییر و تفسیر عوض از این ماده پردازد». در راستای تفسیر عوض و تغییر ماده ۴۱ قانون کار بوده است که در زمان محمود احمدی‌نژاد، «دولت دهم لایحه‌ای تحت عنوان تغییر قانون کار به مجلس فرستاد و مطابق آن درخواست تغییر ماده ۴۱ قانون کار داد» اما به علت اعتراض گسترده و فراگیر کارگران و فعالین کارگری در داخل و خارج از کشور (نسبت به پیشنهاد دولت محمود احمدی‌نژاد) این

لایحه پیشنهادی دولت دهم مسکوت ماند و وارد صحن مجلس جهت رأی گیری نشد. در خصوص تحریف و تفسیر عوض (به جای حذف و تغییر) ماد ۴۱ قانون کار، مکانیزم‌هایی که رژیم مطلقه فقهاتی در این رابطه به کار گرفته است عبارتند از:

- الف - تکیه بر پروژه منطقه‌ای کردن حداقل مزد به جای صورت کشوری.
- ب - حذف مشمولیت کارگاه‌های کمتر از ده نفر از قانون کار. توجه داشته باشیم که این ترفند توسط دولت سید محمد خاتمی یا دولت اصلاح طلبان حکومتی مطرح گردید که از بعد از تصویب آن توسط مجلس ششم بود که «حداقل بیش از ۳۰ درصد کارگران ایران که در کارگاه‌های کوچک کمتر از ۱۰ نفر کار می‌کردند، به‌علاوه کارگرانی که در مناطق آزاد اقتصادی کار می‌کردند، به‌علاوه کارگران خدماتی که به‌صورت شخصی در خانه‌ها برای دیگران کار خدماتی می‌کنند و اکثریت قریب به اتفاق آنها هم زن می‌باشند، از دایره قانون کار و دریافت همین حداقل حقوق هم محروم شدند». نباید فراموش کنیم که «خارج شدن کارگران از دایره مشمولیت قانون کار به‌معنای باز گذاشتن دست کارفرما اعم از دولت و خصولتی‌ها و خصوصی‌ها جهت تحمیل هر گونه ستم و اجحاف به کارگران می‌باشد.»
- ج - تکیه تک مؤلفه‌ای بر نرخ تورم دست‌ساز و مهندسی شده و حکومتی و نادیده گرفتن نرخ سبد هزینه معیشتی کارگران به‌عنوان یکی دیگر از شاخص‌های تعیین کننده میزان حداقل دستمزد سالانه کارگران از

ترفندهایی بوده است که رژیم مطلقه فقاهتی در راستای تحریف ماده ۴۱ قانون کار استفاده کرده است. البته در تحلیل نهایی حاصل این ترفند آن شده است که در این شرایط رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «در راستای تعیین حداقل مزد سالانه کارگران نه تنها حتی دیگر بر تورم دست‌ساز حکومتی هم تکیه نمی‌کنند و نه تنها به سبد هزینه معیشتی کارگران به‌عنوان یکی از شاخص‌های تعیین میزان حداقل دست‌مزد کارگران بهایی نمی‌دهند، بلکه تلاش می‌کنند تا خط فقر رسمی اعلام شده حکومتی را جایگزین نرخ تورم و نرخ سبد هزینه معیشتی یک خانوار ۳/۳ نفری کارگری بکنند». البته اشاره کنیم که در این خصوص «در تعیین خط فقر هم حتی به آمار مبلغ ۱۲ میلیون تومانی کمیته مزد و مرکز پژوهش‌های مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقاهتی حاکم هم بهایی نمی‌دهند، بلکه به مبلغی که خودشان به‌صورت دست‌ساز و مهندسی شده مطرح می‌کنند، استناد می‌نمایند.»

به‌عنوان مثال درست در شرایطی که کمیته مزد شورای عالی کار حکومتی در جلسات پشت پرده مشغول آسپیزی برای تعیین حداقل مزد سال ۱۴۰۱ هستند، داریوش ابوحمزه معاون وزیر کار، نرخ خط فقر را چهار میلیون تومان اعلام می‌کند که معنای دیگر این حرف آن است که رژیم مطلقه فقاهتی و دولت پادگانی رئیسی، امسال به‌دنبال «تحمیل مزد زیر خط فقر و یا به‌عبارت دیگر به‌دنبال تحمیل مزد بر پایه فقر مطلق به ۱۴/۵ میلیون

خانوار کارگر ایرانی می‌باشند». اضافه کنیم که طبق آمار اعلام شده خود وزارت کار دولت پادگانی رئیسی، «در یکسال گذشته چهار میلیون نفر از افراد زحمت‌کشان ایران به زیر خط فقر سقوط کرده‌اند». لازم به ذکر است که طبق آمار رسمی خود مراکز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «بیش از ۳۰ درصد جمعیت ایران در خط فقر مطلق به سر می‌برند» و طبق آمار اعلام شده توسط شیخ حسن روحانی رئیس دولت دوازدهم «بیش از ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ایران جهت تأمین حداقل معیشت خود نیازمند به کمک‌های صدقه‌ای ماهانه دولت هستند». بی‌تردید در همین رابطه است که «همین فقر گسترده باعث ایجاد شکاف حتی در دستگاه‌های امنیتی و قضائی حکومت هم شده‌است» به‌طوری‌که شاهد بودیم که در طول یک‌ماه گذشته نه‌تنها در ۳۸ شهر بزرگ و کوچک کشور، کارکنان دستگاه قضائی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اقدام به اعتصاب و تظاهرات خیابانی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی و دولت پادگانی رئیسی کردند، حتی زندانبانان و کارکنان وابسته به سازمان زندان‌های رژیم و مراکز امنیتی هم اقدام به اعتصاب و تظاهرات خیابانی کردند. در خصوص معیار تورم برای تعیین حداقل مزد سالانه کارگران باید توجه داشته باشیم که در تمام سال‌های جنگ (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با حزب بعث عراق و صدام حسین) این رژیم «ریالی بابت افزایش تورم به حقوق کارگران ایران اضافه نکرد».

د - طرح مزد توافقی و یا مزد منطقه‌ای توسط شورایی عالی دست‌ساز حکومتی



ترفند دیگری جهت حذف ماده ۴۱ قانون کار می‌باشد. عنایت داشته باشیم که طبق بند ۲ ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، حداقل مزد تعیین شده توسط شورای عالی کار حکومتی مشمول همه کارگران در سطح کشور می‌شود و هیچ کارفرمایی در سطح کشور حق ندارد کمتر از حداقل مزد تعیین شده (توسط شورای عالی کار دست‌ساز حکومتی) به کارگران مزد تحمیل نماید، بی شک طرح مزد توافقی و یا طرح مزد منطقه‌ای توسط شورای عالی کار دست‌ساز حکومتی، پروژه‌ای جهت حذف ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌باشد. چرا که لازمه اجرای ماده ۴۱ قانون کار نسبت به تعیین حداقل مزد این است که آن چنانکه در بند ۲ و تبصره ماده ۴۱ قانون کار رژیم به صراحت ذکر شده است، «من‌های اینکه این حداقل مزد مشمول همه کارگران در سطح کشور می‌شود، هیچ کارفرمایی هم اعم از دولتی و غیر دولتی حق ندارد کمتر از این حداقل به کارگران پرداخت نماید.»

ه - از آنجایی که پاشنه آشیل و چشم اسفندیار «تعیین حداقل مزد در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار، موضوع سراسری بودن اجرای حداقل مزد می‌باشد» رژیم از کانال شورای عالی کار دست‌ساز خودش، من‌های اینکه به دنبال حذف و تغییر ماده ۴۱ قانون کار می‌باشد، در صورت عدم دستیابی به حذف و تغییر این ماده، رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌کوشد تا با «تحمیل آدرس‌های اشتباهی مثل منطقه‌ای کردن یا توافقی کردن



یا جایگزینی ختفقر مطلق و غیره به تحریف و دور زدن ماده ۴۱ قانون کار دست پیدا کند». قابل ذکر است که غیر از موارد فوق جهت دور زدن ماده ۴۱ قانون کار، اخیراً داریوش ابوحمزه معاون وزیر کار دولت پادگانی رئیسی، در مصاحبه رادیو تلویزیونی خودش شاخص دیگری برای تعیین حداقل مزد سالانه (به جای نرخ تورم و نرخ سبد معیشتی و ختفقر) مطرح کرده است و آن حجم کالری مورد نیاز کارگران به عنوان شاخص برای تعیین حداقل مزد سال ۱۴۰۱ می باشد. البته حجم کالری اعلام شده توسط معاون وزیر کار دولت پادگانی رئیسی برای هر نفر ۲۵۰۰ کالری می باشد.

پر واضح است که در این رابطه معاون وزیر کار دولت پادگانی رئیسی هنوز درنیافته است که طبق آمار خود رژیم بیش از ۷۰ درصد درآمد کارگران فقط صرف هزینه اجاره مسکن می شود. لذا در همین رابطه است که امروز حتی کانتینر خوابی در جنوب شهرهای بزرگ هم نیازمند به پرداخت ۲۰ میلیون تومان پیش پرداخت و ماهانه ۲۰۰ هزار تومان می باشد. البته در خصوص همان ۲۵۰۰ کالری لازم برای کارگران (که معاون وزیر کار دولت پادگانی رئیسی به عنوان شاخص تعیین مزد مطرح می کند) هنوز او توجه ندارد که یک دانه تخم مرغ به مبلغ ۲۵۰۰ تومان رسیده و نرخ نان در طول یکسال گذشته ۳۰۰ درصد افزایش پیدا کرده است و گوشت مرغ از ۵۰ هزار تومان هم عبور کرده است و گوشت قرمز که قیمت

آن به صورت ساعت مره در آمده است، دیگر حتی با تلسکوپ هم نمی توانیم در سفره های زحمت کشان ایرانی پیدا کنیم. طبیعی است که «طرح مبلغ ۳۲۸۶۶۱۴۰ ریال به عنوان هزینه سبد خوراکی خانوار ۳/۳ نفری کارگران (که الان در شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و یا در جلسات پشت پرده آنها در حال چکش کاری می باشد) در این شرایط جز اعلام فقر مطلق به عنوان شاخص تعیین حداقل مزد معنای دیگری ندارد.»

و - عنایت داشته باشیم که حداقل در طول دو دهه گذشته شورای عالی کار دست ساز حکومتی در راستای تعیین حداقل مزد کارگران (برای دور زدن ماده ۴۱ قانون کار خارج از طرح تورم رسمی و هزینه سبد معیشت خانوار) «هر ساله همان حداقل مزد سال قبل را می گیرند و تنها با درصدی افزایش سر و ته موضوع را به هم می آورند» پر پیداست که «در طول سه سال گذشته، به علت تورم پنجاه درصدی و سقوط آزاد قدرت خرید مردم و کاهش پول ملی کشور و تورم جهشی غیر قابل کنترل، دیگر این گونه توافق های پشت پرده هم نمی تواند بیش از ۸۰ درصد جامعه امروز ایران را در عرصه تأمین حداقل معیشت خود ساکت نماید.»

در نتیجه در این شرایط تمامی گروه های اجتماعی اعم از کارگران و حقوق بگیران و حاشیه نشینان شهری به درستی دریافته اند که «تنها کف خیابون - به دست میاد حق شون.»

دستمزد ۱۴۰۲

زیر چکش کاری شورای عالی کار

رژیم مطلقه فقاہتے حاکم

در شرایطی که (بر اساس گزارش رسمی اخیر وزارت کار دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) «خط‌فقر» طی یکسال گذشته (۱۴۰۰ - ۱۴۰۱) در کشور ایران «۵۰ درصد بالا رفته» و ماهیانه در تهران (برای خانوار ۴ نفره) به مبلغ چهارده میلیون و هفتصد هزار تومان رسیده است (روزنامه اعتماد - ۱۳ دی ماه ۱۴۰۱). در شرایطی که هادی ابوی (عضو خانه کارگر رژیم در شورای عالی کار) می‌گوید: «اگر مزد سال آینده (۱۴۰۲) ۱۰۰ درصد هم افزایش پیدا کند، باز هم جوابگوی هزینه‌ها نیست، ما فقط می‌گوییم که زندگی معمولی در شرایط فعلی ماهیانه حدود ۱۵ میلیون تومان هزینه دارد». در شرایطی که گرانی مایحتاج عمومی و تورم بالای ۵۰ درصدی (در دی‌ماه ۱۴۰۱ طبق اعلام مرکز آمار رژیم) و کاهش مداوم قدرت خرید مردم و دستمزد چندین بار زیر خط‌فقر سال ۱۴۰۱ در کنار رکود و ورشکستگی اقتصاد بحران‌زده رژیم، باعث گردیده که زندگی و تأمین معیشت ۱۴ میلیون خانوار (تابع قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) از زیر «خط‌فقر» گذشته و به زیر «خط بقا» سقوط کند و وضعیت بیش از ۸۰ درصد خانوار اردوگاه عظیم نیروی کار ایران (اعم از کارگری و کارمندی) از «وضعیت بحرانی» سال‌های گذشته، در سال ۱۴۰۱ وارد «وضعیت فاجعه»

شده است و «ریش جامعه اردوگاه عظیم نیروی کار کشور ایران (اعم از کارگری و کارمندی) به سمت حاشیه نشینان شهری صورت فراگیر و گسترده پیدا کرده است.»

در شرایطی که حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۱ تنها حدود «۱۰ روز» معیشت کارگران ایران را تأمین می کند و در شرایطی که بیش از ۹۸ درصد کارگران ایران «قرارداد موقت» دارند و فاقد «امنیت شغلی» می باشند و تنها دو درصد از کارگران ایران از قرارداد دائمی برخوردار می باشند و در شرایطی که طبق (گفته روزنامه شرق در ۱۳ آبان) بیکاران واقعی در کشور ایران «حدود ۲۰ میلیون نفر» می باشند؛ و در شرایطی که (طبق گفته روزنامه مردم سالاری ۱۸ فروردین ۱۴۰۱) ۱۴ میلیون نفر در کشور ایران «شغل شایسته» ندارند و در شرایطی که طبق داده های رسمی مرکز آمار رژیم «شاخص قیمت کالاها و خدمات مصرفی» (در فاصله آذر ۱۳۹۹ تا آذر ۱۴۰۱) «از رقم ۲۷۷ به رقم ۵۷۷» جهش پیدا کرده است؛ که البته خود این نشانگر «۱۰۸ درصد» افزایش متوسط قیمت ها طی این دو سال می باشد و در شرایطی که نرخ دلار که در شهریور ۱۴۰۰ (با شروع دولت سیزدهم پادگانی ابراهیم رئیسی یا به عبارت دیگر، یکدست شدن قدرت در دست خامنه ای و حزب پادگانی اش) «۲۶ هزار تومان بوده است» در بهمن ماه ۱۴۰۱ «مرز ۴۶ هزار تومان» هم پشت سر گذاشته است. (بیش از ۷۶ درصد افزایش پیدا کرده است، یا به عبارت دیگر بیش از ۷۶ درصد از ارزش

پول ملی کشور کاسته شده‌است و همچنین در طول یکسال ۷۶ درصد از قدرت خرید مردم ایران کاسته شده‌است و یا در طول یکسال ۷۶ درصد سفره مردم ایران کوچک‌تر شده‌است).

در شرایطی که مرکز آمار رژیم در تازه‌ترین گزارش خود، میزان تورم در آذرماه ۱۴۰۱ (نسبت به آذرماه ۱۴۰۰) «در گروه خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها» که بیشترین تأثیر بر معیشت مردم دارد، «بیش از ۶۵ درصد» اعلام کرده است و در شرایطی که بر اساس برآورد نهاد دولتی کمیته دستمزد کانون عالی شوراهای اسلامی حکومتی «در مهر ماه ۱۴۰۱ هزینه سبد معیشت حداقلی یک خانوار کارگری (سه نفر و نصفی) به ۱۸ میلیون و دویست و نود هزار تومان» رسیده است؛ و در شرایطی که طبق آمار اعلام شده مرکز پژوهش‌های مجلس یازدهم پادگانی رژیم، تورم خورد و خوراک در ۶ ماه اول سال ۱۴۰۱ به «۸۰ درصد» رسیده است؛ و در شرایطی که طبق اعلام بانک مرکزی رژیم میانگین قیمت یک متر مربع واحد مسکونی در تهران در آذر ماه ۱۴۰۱ به «۴۸ میلیون تومان» رسیده است؛ که در مقایسه با سال قبل (۱۴۰۰) «۴۷/۵ درصد» افزایش نشان می‌دهد و این رقم بیش از هشت برابر حداقل دستمزد ماهیانه کارگران در سال ۱۴۰۱ می‌باشد. (یادآوری می‌کنیم شورای عالی کار رژیم در اسفند ماه ۱۴۰۰ حداقل دستمزد با تمام مزایا کارگران در سال ۱۴۰۱ «۵ میلیون و ۸۵۰ هزار تومان» تعیین کرده است که افزایش نرخ تورم به‌ویژه تورم کالاهای ضروری

از جمله مسکن و مواد غذایی (در سال ۱۴۰۱) طبق آمارهای اعلام شده توسط نهادهای حکومتی افزایش ۵۷/۴ درصدی حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۱ را بی‌اثر کرده و کارگران را فقیرتر کرده است و سفره آنها را نسبت به سال قبل کوچک‌تر کرده است و در چارچوب نرخ خط فقر اعلام شده توسط وزارت کار دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، «این مبلغ تنها کفاف ۱۰ روز در ماه هزینه معیشت کارگران را جبران می‌نماید» و در شرایطی که طبق آنالیز سازمان‌های مستقل کارگری، یک خانواده کوچک کارگری «حداقل ۱۷ تا ۲۰ میلیون تومان» به‌صورت ماهیانه می‌خواهد تا بتواند زندگی خود را بگذارند (شش تا هشت میلیون تومان برای اجاره خانه و ۵ تا ۷ میلیون تومان برای هزینه خوراک و دو تا سه میلیون تومان برای درمان و آموزش و حمل و نقل و سایر هزینه‌ها) و در شرایطی که بهرام حسنی نژاد (دبیر اسبق انجمن صنفی کارگران معدن چادرملو) در پاسخ به این سؤال که «یک خانواده کارگری امروز با چقدر دستمزد می‌تواند خیلی ساده زندگی کند و همان چند نیاز ابتدایی (شامل خوراک و مسکن و آموزش و درمان و حمل و نقل را) برآورده سازد؟» می‌گوید: «اگر همان استانداردهای حداقلی برای هزینه‌های زندگی را در نظر بگیریم، باید بگوییم الان یک خانواده برای یک زندگی بسیار ابتدایی نیاز به ۱۷ تا ۱۸ میلیون تومان حقوق ماهانه دارد.»

در شرایطی که فرامرز توفیقی (رئیس کمیته دستمزد قانون عالی شوراهای

حکومتی) می‌گوید: «تأخیر در شروع به کار کمیته دستمزد شورایی عالی کار در این شرایط اصلاً به نفع کارگران نیست»، زیرا «بحران معیشت» به مرحله‌ای رسیده است که با هر مدلی هزینه‌های زندگی را حساب کنیم، به اعداد و ارقامی می‌رسیم که با درصدهای افزایش مزد هرگز به آن نمی‌رسیم، با پیاز کیلویی ۳۰ هزار تومان، گوجه فرنگی کیلویی ۲۸ هزار تومان و گوشت کیلویی ۴۵۰ هزار تومان و برنج کیلویی ۱۴۰ هزار تومان و مسکن چهار برابر گران شده و... واقعاً با یک، دو دو تا چهار تای ساده معلوم می‌شود که کارگران به «دو تا سه برابر» مزد فعلی نیاز دارند و در شرایطی که هزینه سبد معیشت یک خانوار کارگری در شرایط فعلی (در مقایسه با هزینه سبد معیشت در سال ۱۴۰۰ اعلام شده توسط کمیته مزد شورایی عالی کار که حدود ۹ میلیون تومان بوده است) اگر همان متر و معیار را برای به‌روزرسانی سبد معیشت خانوارهای کارگری را به کار بگیریم «نرخ سبد معیشت حداقلی یک خانوار کارگری در شرایط امروز کشور ایران هرگز کمتر از ۱۸ یا ۲۰ میلیون تومان نمی‌شود»؛ زیرا تنها هزینه سبد خوراکی خانوار کارگری اعلام شده در بهمن ماه ۱۴۰۱ توسط کمیته مزد ۷ میلیون تومان می‌باشد؛ که اگر افزایش بی‌امان نرخ مسکن و سایر مؤلفه‌ها مانند آموزش و درمان و حمل و نقل و پوشاک را هم به این رقم بیفزاییم (و یا حتی با یک ضریب کلی محاسبه را انجام بدهیم) بدون تردید به اعدادی کمتر از ۱۸ تا ۲۰ میلیون تومان نمی‌رسیم؛ و در

شرایطی که طبق مقایسه بین دستمزد کارگران در ایران و ترکیه بر مبنای «نرخ دلاری» می‌توان داوری کرد که «حداقل دستمزد ماهیانه کارگران در ترکیه در سال ۱۴۰۱، ۴۵۰ دلار است» در صورتی که در کشور ایران «۱۴۰ دلار می‌باشد» یعنی ماهیانه ۳۱۰ دلار تفاوت دارد.

باز در مقایسه بین حداقل حقوق بر مبنای نرخ دلاری در خود کشور ایران بین «سال ۱۳۸۹ که ماهیانه ۴۰۰ دلار بوده است» و «سال ۱۴۰۱ که ۱۴۰ دلار می‌باشد» می‌توان گفت که ۶۵ درصد کاهش پیدا کرده است که معنای دیگر این مقایسه آن است که خانوار کارگر ایرانی در طول ۱۲ سال گذشته «بیش از ۶۵ درصد فقیرتر شده‌اند» و سفره آن‌ها کوچک‌تر شده‌است؛ و در شرایطی که مرکز آمار رژیم، نرخ تورم در دی‌ماه ۱۴۰۱ به‌صورت نقطه‌ای نسبت به سال گذشته پنجاه و سه درصد و افزایش تورم مواد غذایی در همین زمان حدود هفتاد درصد اعلام کرده است؛ و در شرایطی که محوری‌ترین مشکل مردم ایران، «پدیده فقر و فلاکت و گسترش ابعاد آن» در سال ۱۴۰۱ می‌باشد و طبق داده‌های وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی رژیم، در سال ۱۴۰۱ بیش از ۱۵ میلیون خانوار ایرانی، زیر خط فقر زندگی می‌کنند؛ و در سال ۱۴۰۱ در کشور ایران تورم از دیگر فاکتورهای اقتصادی سبقت داشته است (که همین امر باعث گردیده که «دهک‌های درآمدی پایین جامعه ایران که بیش از ۸۰ درصد جمعیت ایران می‌باشند، در سال ۱۴۰۱ با بیش از ۵۰ درصد تورم اعلام شده

توسط خود رژیم، سخت‌ترین سال‌ها در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم داشته‌باشند؛ و «ضریب جینی که از شاخص‌های نشان دهنده وضعیت درآمدی و توزیع ثروت و نابرابری در توزیع ثروت می‌باشد، در سال ۱۴۰۱ (از بعد از حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ نسبت به ۷ قلم کالاهای استراتژیک خوراکی مورد نیاز مردم ایران توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) به اوج بی سابقه خود در ۴۴ سال گذشته برسد؛ و در شرایطی که حتی مطابق بررسی کارشناسان اقتصادی خود رژیم در مقایسه بین سال‌های ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ قدرت خرید کارگران ایران نسبت به سال گذشته «۳۰ درصد کاهش پیدا کرده است» که اگر تورم ۵۳ درصدی سال ۱۴۰۱ هم به آن اضافه کنیم باید بگوییم که جامعه کارگری ایران در سال ۱۴۰۱ ۸۳ درصد قدرت خرید خودش را از دست داده است؛ و در شرایطی که در سال ۱۴۰۱ با تعیین «حداقل دستمزد ماهیانه ۴ میلیون و ۱۷۹ هزار تومان» و مقایسه آن با «حداقل هزینه سبد معیشت خانوار کارگری در سال ۱۴۰۱ که ۱۸ میلیون دویست هزار تومان می‌باشد» و در نظر گرفتن «تورم ۵۰/۳ درصد سال ۱۴۰۱ بیانگر حداقل کمتر از یک سوم هزینه سبد معیشتی می‌باشد؛» و در شرایطی که در سال ۱۴۰۱ طبق گزارش روزنامه ستاره صبح، تنها ۵ درصد از جمعیت ۸۵ میلیونی مردم ایران توانسته‌اند برنج کیلویی ۱۵۰ هزار تومانی خریداری کنند؛ و طبق همین گزارش در سال ۱۴۰۱ به دلیل گرانی گوشت، سرانه مصرف گوشت در خانوارها

نسبت به سال ۱۴۰۰ «۵۰ درصد» کاهش پیدا کرده است؛ و باز طبق همین گزارش در سال ۱۴۰۱ بیش از «۵۰ درصد» درآمد خانوارها صرف هزینه مسکن شده است؛ و در شرایطی که طبق آمار مرکز پژوهش‌های مجلس یازدهم پادگانی رژیم، در این شرایط (در سال ۱۴۰۱) «بیش از دو سوم از جمعیت ایران در زیر خط فقر زندگی می‌کنند»؛ و در شرایطی که طبق اعلام روزنامه همدلی در سال ۱۴۰۱ ماهیانه «۶۰۰ الی هفتصد هزار نفر» از اقشار میانی جامعه بزرگ ایران به طبقه فرودست حاشیه‌نشینان شهری سقوط می‌کنند؛ و در شرایطی که در سال ۱۴۰۱ طبق بررسی اقتصاددانان خود رژیم (که در خبر آنلاین هشتم اردیبهشت ۱۴۰۱ آمده است) «به‌خاطر تورم فزاینده و موج گرانی افسار گسیخته و چاپ و انتشار بی رویه پول بدون پشتوانه و کاهش رشد تولید ملی و کاهش قدرت خرید مردم، وضعیت معیشتی بیش از ۸۰ درصد مردم ایران چنان وخیم شده است که در سرانشیب نابودی و اضمحلال قرار دارند.»

در شرایطی که طبق ارقام اعلام شده مرکز آمار رژیم تنها در سال ۱۴۰۱ قیمت بلیط مترو که مورد استفاده بخش وسیعی از مردم کم‌درآمد و فاقد خودرو می‌باشد، «۲۵ درصد گران‌تر شده» و کرایه تاکسی «۳۵ درصد بالاتر رفته» و اجاره مسکن «۷۰ درصد گران‌تر شده» و هزینه اینترنت «۱۰۰ درصد گران‌تر شده» و هزینه مواد خوراکی «۶۵ درصد رشد کرده است» و «تخم مرغ تا ۷۰ درصد و سیب زمینی تا ۱۰۰ درصد و گوجه فرنگی تا

۵۰ درصد و آجیل تا دویست درصد و برنج تا ۱۲۰ درصد افزایش قیمت داشته‌اند؛ و در شرایطی که در سال ۱۴۰۱ مردم ایران، با گوشت و پوست و استخوان خود دریافتند که «فقر و فلاکت و تنگ‌دستی و بیکاری و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور و کاهش قدرت خرید مردم، صورت روزمره و ساعت‌مره پیدا کرده است»؛ و در شرایطی که ۱۴ میلیون کارگر شاغل در بخش‌های اقتصادی، دولتی و خصوصی و عمومی تابع قانون کار هستند و بیش از ۸۰ درصد آنها توسط همین حداقل دستمزد تعیین شده توسط شورای عالی کار رژیم زندگی یک خانوار را می‌چرخاند و در شرایطی که «نرخ بیکاری» بالاتر از ۱۵ درصد می‌باشد و «شاخص فلاکت» حدود ۵۰ درصد است و «ضریب جینی» حدود ۰,۴۰۸ می‌باشد؛ و در شرایطی که سیر صعودی افزایش نرخ ارز، کشور را در معرض خطر بروز «تورم سهرقمی» افسار گسیخته قرار داده است؛ و در شرایطی که افزایش یارانه‌های پرداختی به‌هیچ‌وجه جبران کاهش قدرت خرید مردم و باعث جلوگیری از سقوط معیشت مردم نمی‌شود؛ و در شرایطی که حتی شاخص‌های اعلام شده توسط خود رژیم نشان دهنده فقر فزاینده و کاهش مستمر قدرت خرید و کوچک شدن سفره معیشتی مردم می‌شود و در شرایطی که طبق گزارش مدیر کل دفتر بهبود تغذیه جامعه در وزارت بهداشت رژیم «مصرف شیر و ماست و پنیر از سفره دهک‌های پایین جامعه حذف شده‌است» و میانگین سرانه مصرف سالانه گوشت در کشور

۸۶ میلیونی ایران، «به ۳ کیلو» رسیده است و قیمت گوشت که در اسفند سال ۹۹ «۴۵ هزار تومان بود، اکنون به ۳۰۰ هزار تومان» رسیده است. قابل ذکر است طبق گزارش فائو (سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل متحد) میانگین مصرف سالانه سرانه گوشت در جهان در شرایط فعلی «۳۵ کیلو» می باشد و میانگین سالانه سرانه جهانی مصرف لبنیات در جهان «۱۵۰ کیلوگرم» می باشد، میانگین سالانه مصرف سرانه لبنیات در کشور ایران «۷۰ کیلوگرم» است؛ و در شرایطی که طبق گزارش بانک جهانی فقر مطلق در کشور ایران «۳ برابر شده است» و در شرایطی که کشور ایران با این حجم عظیم ثروت و سرمایه توسط ناکارآمدی و فساد چند لایه‌ای سیستمی و ساختاری و مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی حاکم از تأمین حداقل معیشت مردم نگون‌بخت ایران هم ناتوان می باشد و در شرایطی که انسداد ساختاری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در کشور هرگونه آینده روشنی برای مردم نگون‌بخت ایران مه‌آلود ساخته است و در شرایطی که بن بست در حل بحران‌های هزار توی نظم حاکم، فراگیر شده و باعث گردیده تا تمامی ابربحران‌های موجود در کشور ایران «از فرایند بحران، وارد فرایند فاجعه و فروپاشی بشوند» و در شرایطی که رشد منفی اقتصادی و استمرار هزینه‌های جاری غیر مولد بسیار سنگین (از جمله هزینه‌های کمرشکن جنگ‌های نیابتی در منطقه، از سوریه تا لبنان و عراق و یمن و غیره) رژیم مطلقه فقه‌مندی حاکم، همراه با بهره بردن رژیم از گرانی دلار

در تأمین کسری بیش از ۵۰۰ هزار میلیارد تومانی بودجه سال ۱۴۰۱) و فقدان عزم دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، برای دریافت مالیات از صاحبان اصلی درآمدهای کشور (که در رأس آنها سپاه و نهادها و یا کارتل‌های عظیم وابسته به بیت رهبری از آستانه قدس تا بنیاد مستضعفان) و کسری بودجه ۵۰۰ هزار میلیارد تومانی سال ۱۴۰۱ همراه با بدهی ۶۰۰ هزار میلیارد تومانی دولت از سازمان تأمین اجتماعی و ۳۰۰ هزار میلیارد تومان اوراق قرضه فروخته شده گذشته و بدهی یک میلیون میلیارد تومان دولت از بانک‌ها و چاپ اسکناس یا خلق پول بدون پشتوانه، باعث گردیده تا این همه مانند بمب ساعتی در سال ۱۴۰۲ عمل نماید و باعث فروپاشی اقتصادی نظم حاکم بشود. عنایت داشته باشیم که طبق گزارش مرکز آمار رژیم حجم نقدینگی با افزایش پایه پولی در پایان شهریور ۱۴۰۱ به «۵۵۹۵ هزار میلیارد تومان» رسیده است که «۸۴۸ هزار میلیارد تومان» بیش از حجم نقدینگی در پایان اسفند ماه سال ۱۴۰۰ می‌باشد که خود این بیانگر آن است که دولت پادگانی ابراهیم رئیسی طبق گزارش مرکز آمار رژیم تنها «در ۶ ماه اول سال ۱۴۰۱ بیش از ۸۴۸ هزار میلیارد خلق پول و چاپ اسکناس بدون پشتوانه کرده است» یعنی به‌طور میانگین در سال ۱۴۰۱ دولت پادگانی رئیسی «هر ماه ۱۴۰ هزار میلیارد تومان» بر حجم نقدینگی کشور اضافه کرده است که چنانچه رشد نقدینگی بر همین روند پیش برود، پیش‌بینی می‌شود تا پایان سال ۱۴۰۱ «حجم نقدینگی

کشور به ۸۰۰۰ هزار میلیارد تومان هم برسد». لازم به ذکر است که این حجم خلق پول و چاپ اسکناس بدون پشتوانه توسط دولت پادگانی رئیسی در سال ۱۴۰۱ «منهای ۵۰۰ هزار میلیارد تومان کسری بودجه سال ۱۴۰۱ و منهای ۶۰۰ هزار میلیارد تومان بدهی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی از سازمان تأمین اجتماعی و منهای ۳۰۰ هزار میلیارد تومان اوراق قرضه فروخته شده و منهای یک میلیون میلیارد بدهی دولت ابراهیم رئیسی از بانک‌ها می‌باشد که همراه با تحریم‌های خارجی و غیره باعث می‌گردد که سونامی تورم و گرانی و کاهش قدرت هزینه در سال ۱۴۰۲ امری طبیعی و فراگیر باشد تا ته مانده سفره بیش از ۸۰ میلیون نفر که در رأس آنها ۱۴ میلیون خانوار کارگری قرار دارند به تاراج و غارت ببرند.

در شرایطی که دگرگونی در نظم نهادی ساختاری در اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی حاکم بدون دگرگونی در نظم نهادی ساختاری سیاسی حاکم امری غیر ممکن می‌باشد و در شرایطی که صاحبان سرمایه‌های نام ولد مالی و سوداگر کشور از سپاه تا بیت رهبری برندگان اصلی بحران اقتصادی سیاسی حاکم می‌باشند و صاحبان این سرمایه‌ها در این شرایط هولناک اقتصادی و سیاسی جامعه ایران توانسته‌اند توسط سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور و افزایش ساعت‌مره نرخ دلار و ارزهای خارجی و تحمیل تورم سنگین به توده‌های مردم نگون‌بخت ایران از سویی ارزش دارایی ارزی و واقعی خود را به شدت افزایش بدهند و از سوی دیگر

ارزش واقعی بدهی‌های نجومی خود را از بانک‌ها کاهش بدهند و همچنین توسط گران‌فروشی سهام در بازار بورس به سودهای افسانه‌ای برسند؛ و در شرایطی که فساد سیستمی در حاکمیت و کسری نجومی بودجه و بحران عظیم رکود تورمی و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور و منفی بودن نرخ سرمایه‌گذاری و فرار صدها میلیارد دلار سرمایه و کاهش ظرفیت واحدهای تولیدی و ورشکستگی بیش از یازده صندوق بازنشستگی کشور که در رأس آنها صندوق بازنشستگی سازمان تأمین اجتماعی (به‌علت بدهی و غارت، ۶۰۰ هزار میلیارد تومان دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) قرار دارد و گسترش فقر بیکاری و اقتصاد رانتهی و نفتی و سرمایه‌داری حاکم و کاهش ۳۴ درصدی درآمد سرانه مردم ایران در سال ۱۴۰۱ و کاهش بیش از یک سوم قدرت خرید مردم در سال ۱۴۰۱ (طبق اعلام مرکز پژوهش‌های مجلس پادگانی یازدهم رژیم) همه و همه نمایشگر آن است که در سال ۱۴۰۱ شرایطی بس بحرانی‌تر از سال ۱۴۰۱ بر مردم نگون‌بخت ایران (و در رأس آنها اردوگاه عظیم نیروی کار کشور اعم از کارگری و کارمندی یا ۱۴ میلیون خانوار تابع قانون کار کشور) حاکم خواهد بود.

در شرایطی که در سال ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در چارچوب سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی کلی نظام با ادامه اجرای برنامه تعدیل ساختاری با محوریت آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی و در رأس آنها ادامه پروژه باقی‌حذف ارزش ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی بر ۷ قلم مورد سلاخی

یا به قول خودش مورد جراحی قرار گرفته کالاهای استراتژیک معیشتی مردم ایران که حذف قبلی بخش عظیمی از ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی این هفت قلم کالا در سال ۱۴۰۱ باعث گردید تا طبق گزارش مرکز آمار رژیم تورم و افزایش قیمت ۲۰۰ تا ۳۰۰ درصدی بر این ۷ قلم مورد نیاز مردم تحمیل بشود. بر این مطلب بیافزاییم که ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی از سال ۱۳۹۷ پس از خروج امپریالیسم هار آمریکا از توافق برجام و وقوع شوک ارزی پایه به اقتصاد کشور، توسط اسحاق جهانگیری در دولت شیخ حسن روحانی گذاشته شد که در سال ۱۳۹۷ حدود ۱۵ میلیارد دلار به ۲۵ گروه کالایی اختصاص یافت تا این کالاهای اساسی و کالاهای واسطه تولید از دایره بی ثباتی قیمتی خارج بشوند. از سال ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۰ به تدریج لیست کالاهای دریافت کننده ارز ترجیحی کوتاه تر شده تا اینکه در سال ۱۴۰۱ از مجموع ۲۵ گروه کالای اساسی فقط هفت قلم مشمول ارز ۴۲۰۰ تومانی باقی مانده بود که دولت ابراهیم رئیسی جهت حذف ارز ترجیحی مربوطه به سلاخی و یا به قول خودش به جراحی آن پرداخت، این هفت قلم عبارت بودند از گندم و جو و دانه های روغنی و روغن خام و ذرت و کنجاله سویا و بخشی از دارو و تجهیزات و ملزومات پزشکی؛ که بر اساس قانون بودجه ۱۴۰۰ حدود ۸ میلیارد دلار ارز ۴۲۰۰ تومانی برای واردات این ۷ قلم کالای اساسی در سال ۱۴۰۰ در نظر گرفته شده بود که در لایحه بودجه ۱۴۰۱ که اولین لایحه بودجه دولت پادگانی ابراهیم رئیسی

بود، این ۸ میلیارد دلار ارزش ترجیحی حذف گردید و به‌جای آن ارزش نیمایی گذاشته شد که حاصل حذف آنها در سال ۱۴۰۱ رشد قیمتی ۴۰۰ تا ۵۰۰ درصدی برای این اقلام شد، بی‌تردید این سلاخی ارزش ترجیحی ۷ قلم کالا (در ادامه سلاخی ۱۸ قلم کالا توسط دولت شیخ حسن روحانی) باعث گردید که در سال ۱۴۰۱ طبق اعلام مرکز آمار رژیم تورم نقطه به نقطه در تیرماه ۱۴۰۱ (نسبت به سال ۱۴۰۰) به ۵۴ درصد برسد و در تیرماه ۱۴۰۱ طبق همین آمار مرکز آمار رژیم تورم نقطه به نقطه مواد غذایی به‌خاطر حذف ارزش ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی کالاهای فوق به بالای ۹۰ درصد برسد. البته باز طبق همین اعلام مرکز آمار رژیم در تیرماه ۱۴۰۱ بعضی از کالاهای اساسی موضوع حذف ارزش ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی فوق چند صد درصد افزایش قیمت به یکبارگی داشته‌اند. آنچه در این رابطه بیش از همه قابل توجه می‌باشد، اینکه طبق اعلام مرکز آمار رژیم با اجرای این پروژه توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «در سال ۱۴۰۱ فاصله تورمی فقیر و غنی بیشتر شد». چراکه مطابق این گزارش، «در تیرماه ۱۴۰۱ تورم از این بابت برای پایین‌ترین دهک جامعه ایران ۶۷ درصد بوده است، در صورتی که برای بالاترین دهک جامعه ایران تورم از این بابت ۴۹ درصد بوده است، یعنی تفاوت تورم از این بابت برای پایینی‌های جامعه ایران ۱۸ درصد بیشتر از تورم برای دهک پر درآمد کشور ایران بوده است»؛ که البته این تفاوت ۱۸ درصدی تورم بین پایینی‌ها و بالایی‌های کشور (که

در سال ۱۴۰۱ طبق گزارش مرکز آمار رژیم شکل گرفته است) «در سال ۱۴۰۲ همچنان ادامه خواهد داشت» و باعث «ایجاد شکاف بیشتر طبقاتی و رشد فقر و فلاکت بیشتر بر پایینی‌های جامعه ایران که در رأس آنها اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگر و کارمند) یا ۱۴ میلیون خانواده تابع قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خواهد شد»؛ که در تحلیل نهایی پس لرزه‌های این سلاخی دولت پادگانی در سال ۱۴۰۲ باعث می‌گردد که «منحنی فقر و فلاکت و گرانی و تورم در سال ۱۴۰۲ همچنان مانند سال ۱۴۰۱ روندی جهشی و آگراندیسمانی داشته‌باشد»؛ و قطعاً «نرخ تورم مانند سال ۱۴۰۱ بالاتر از ۵۰ درصد خواهد بود.»

باری، این در شرایطی است که دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در لایحه بودجه سال ۱۴۰۲ هیچ‌گونه افزایشی برای یارانه‌های نقدی در سال ۱۴۰۲ در نظر نگرفته است و باز این در شرایطی است که در لایحه بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، بابت تورم بیش از ۵۰ درصدی سال ۱۴۰۲ و افزایش ۲۰ درصدی حقوق کارمندان بازنشسته دولتی در سال ۱۴۰۲ «تنها ۳۳۰ هزار میلیارد تومان» برای صندوق‌های بازنشستگی کشوری و لشکری در نظر گرفته است؛ که خود این‌ها نشان دهنده اوضاع بحرانی‌تر در سال ۱۴۰۲ می‌باشد. یادآوری می‌کنیم که طبق گفته رئیس فراکسیون کارگری در مجلس پادگانی یازدهم رژیم «۵۰ درصد بازنشستگان کشور در سال ۱۴۰۱ زیر ۵ میلیون تومان حقوق دریافت کرده‌اند»؛ که البته با

«افزایش دو سال سن بازنشستگی که در لایحه بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی مطرح شده‌است، این امر هم باعث می‌گردد تا «بار بحران ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگان و در رأس آنها بحران در تأمین اجتماعی به‌دوش زحمتکشان و در رأس آنها ۱۴ میلیون خانوار تابع قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم منتقل گردد»؛ و در شرایطی که در لایحه بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، اگرچه مطابق قانون «حقوق کارکنان دولت باید متناسب با تورم افزایش پیدا کند» اما وجود «تورم بالای ۵۰ درصد در سال ۱۴۰۲ و افزایش ۲۰ درصدی حقوق کارکنان دولت، به‌معنای آن است که قدرت خرید کارکنان دولت در سال ۱۴۰۲ حدود ۵۰ درصد نسبت به سال ۱۴۰۱ کاهش پیدا می‌کند. در نتیجه شمار بیشتری از کارمندان دولت هم در سال ۱۴۰۲ «مانند زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی کار ایران (اعم از کارگری و کارمندی) به زیر خط فقر سقوط خواهند کرد»؛ و در شرایطی که سهم هزینه نیروی انسانی در عرصه تولید کالا و خدمات در سال ۱۴۰۱ تنها پنج درصد می‌باشد (که در مقایسه با کشور آمریکا که ۷۰ درصد و کشورهای توسعه یافته اروپا و ژاپن که ۵۰ درصد و کشورهای در حال توسعه که ۲۵ درصد می‌باشد) کشور ایران در قعر جدول همه کشورهای جهان قرار دارد؛ و در شرایطی که انحصارات تولید اساسی و ابر صنایع کشور و در نتیجه نیروی کار متمرکز کارگران صنعتی و تولیدی، اعم از تولیدات خودرو و فولاد و آهن و آلومینیوم و پتروشیمی

و نیروگاه‌ها و تولیدات دارویی و کشاورزی و غیره در انحصار سپاه و کارتل‌ها یا نهادها و بنیادهای وابسته به رهبری می‌باشند و در شرایطی که بیکاری گسترده به‌ویژه در میان جوانان و تحصیلکردگان دانشگاهی همراه با تعطیلی هزاران واحد تولیدی بستر ساز عمیق‌تر شدن دره فقر و ثروت در اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران اعم از کارگری و کارمندی شده‌است و در شرایطی که در لایحه بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی:

اولاً خود دولت پادگانی رئیسی در این لایحه تورم سال ۱۴۰۲ چهل درصدی اعلام کرده است. علی‌هذا، نگاهی به سیاست‌های بودجه بندی سال ۱۴۰۲ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و موضوع گرانی دلار تا ۴۶ هزار تومان در سال ۱۴۰۱ نشان‌گر آن است که دولت پادگانی ابراهیم رئیسی تلاش می‌کنند تا کسری بودجه را از طریق افزایش قیمت دلار و افزایش قیمت‌ها پر کنند. بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، «بودجه سرکوب و بودجه تحمیل فقر و فلاکت بیشتر بر مردم ایران می‌باشد» و البته دلیل این امر هم آن است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «برعکس بودجه نویسی علمی که در تنظیم بودجه ابتدا باید درآمدها را بدون توهم و بر اساس واقعیات و ظرفیت‌های اقتصادی موجود مشخص سازند و سپس مصارف بودجه بایستی با درآمدهای قابل حصول مشخص سازند، رژیم مطلقه فقهاتی در

۴۴ سال گذشته پیوسته و علی‌الدوام در بودجه نویسی خود عکس آن عمل کرده‌اند»، یعنی ابتدا «مصارف بودجه به‌صورت گسترده تعریف می‌کنند و بعد به سراغ درآمدها، آن هم بر پایه توهم و غیر واقعی می‌روند، در نتیجه حاصل این انحراف در رویکرد آنها این می‌شود که «هر سال با یک کسری بودجه نجومی عظیم روبه‌رو می‌شوند» که با چاپ پول بی‌پشتوانه و تکیه بر قرضه از سیستم بانکی و تحمیل تورم و گرانی افسار گسیخته بر مردم نگون‌بخت ایران و کاهش قدرت خرید آنها و کاستن از ارزش پول ملی و بالا بردن مصنوعی قیمت ارز و دلار به‌صورت غیر مستقیم، کسری بودجه خود را از جیب مردم نگون‌بخت ایران تأمین کنند.

ثانیاً - در لایحه بودجه ۱۴۰۲ وصول مالیات از مردم «افزایش ۶۰ درصدی» (نسبت به سال ۱۴۰۱) دارد. یادآوری می‌کنیم، در لایحه بودجه پیشنهادی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در سال ۱۴۰۲ قرار است که «مبلغ ۸۳۸ هزار میلیارد تومان مالیات، از مردم ایران اخذ کنند» یعنی مردم ایران بایستی «به‌طور میانگین ۱۹ درصد بیشتر از تورم مالیات بدهند» بنابراین با در نظر گرفتن «تورم ۴۰ درصدی (اعلام شده در این لایحه بودجه که خود این تورم ۴۰ درصدی اعلام شده مالیاتی است که مردم ایران مجبورند به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پرداخت کنند) و در نظر گرفتن ۱۹ درصد میانگین، «مبلغ ۸۳۸ هزار میلیارد تومان مالیات مطرح شده در لایحه بودجه» باید بگوییم که در سال ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، «مبلغ مالیاتی

که در نظر گرفته از مردم ایران بگیرد، ۵۹ درصد بیشتر از مالیات سال ۱۴۰۱ می‌باشد». اضافه کنیم که در شرایطی که هیچ‌گاه وضعیت معیشت کارگران ایران تا این اندازه بحرانی نبوده است، با اینکه دلالتان بورس بازان از مالیات معاف هستند کارگران نگون‌بخت ایران «باید سه بار مالیات پردازند»:

یکبار «مالیات (پنهان) تورمی بیش از ۵۰ درصدی سالانه کالاها است»؛ که از این بابت به دولت پادگانی ابراهیم رئیسی می‌پردازند.

بار دوم «مالیات بر حقوق است که ماهانه کارگران باید به صورت مستقیم پرداخت نمایند».

در مرتبه سوم - «مالیات بر ارزش افزوده است که همراه با خرید هر کالایی باید به دولت پرداخت نمایند».

یادمان باشد که «افزایش فشارهای مالیاتی به اقتصاد رکودزده امروز کشور ایران خود به معنای بازتولید رکود بیشتر در واحدهای تولیدی می‌باشد». همچنین فراموش نکنیم که طبق گفته خود کارگزاران مالیاتی رژیم، سالانه بیش از ۱۸۰ هزار میلیارد تومان فرار مالیاتی وجود دارد که مربوط به نهادهای پر قدرت سپاه و وابسته به رهبری می‌باشند. لازم به ذکر است که مالیات گرفتن کار خوبی است، ولی زمانی که مالیات از تنعم و متنعم گرفته شود، نه از عسر و فقر. پر روشن است که در اقتصاد رکود - تورمی و مصرف‌محور و نفتی و رانتی و فسادزای چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی

حاکم «تولید» ارزشی ندارد که مانند جوامع متروپل سرمایه‌داری از آن مالیات گرفته شود. ماحصل اینکه «افزایش فشارهای مالیاتی به اقتصاد رکودزده کشور، باعث رکود بیشتر واحدهای تولیدی می‌گردد.»

ثالثاً در مقایسه بین لایحه بودجه ۱۴۰۲ با لایحه بودجه ۱۴۰۱ باید بگوییم که رقم بودجه در سال ۱۴۰۲ چهل درصد افزایش پیدا کرده است. لازم به ذکر است که در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، از «۹۷۸ هزار میلیارد تومان درآمد بودجه ۱۴۰۲ پیشنهادی، ۸۲۶ هزار میلیارد تومان معادل ۸۴/۵ درصد آن از طریق مالیات تأمین می‌شود» و «۹۶ هزار میلیارد تومان، معادل ۹/۸ درصد از طریق درآمد ناشی از فروش مالکیت‌های دولتی تأمین می‌گردد» و «۵۶ هزار میلیارد تومان، معادل ۵/۷ درصد از طریق سایر درآمدها حاصل می‌گردد. بر این مطلب بیافزاییم که مبلغ کل بودجه ۱۴۰۲ «۵۲۶۱ هزار میلیارد تومان می‌باشد» که «مبلغ ۱۵۰۲ هزار میلیارد تومان، بیشتر از مبلغ بودجه سال ۱۴۰۱ کل کشور می‌باشد». به بیان دیگر «بودجه ۱۴۰۲، ۴۵ درصد بیشتر از بودجه ۱۴۰۱ می‌باشد». همچنین لازم به ذکر است که از مبلغ کل بودجه پیشنهادی ۱۴۰۲ «مبلغ ۲۱۶۴ هزار میلیارد تومان بودجه عمومی می‌باشد و مبلغ ۳۰۹۷ هزار میلیارد تومان آن بودجه شرکت‌های دولتی، بانک‌ها و مؤسسات انتفاعی وابسته است» البته مبلغ درآمدهای عمومی در بودجه ۱۴۰۲ در مقایسه با بودجه ۱۴۰۱ با افزایش ۴۰ درصدی به مبلغ

۹۷۸ هزار میلیارد تومان رسیده است. در لایحه بودجه ۱۴۰۲ پیشنهادی ابراهیم رئیسی «منابع حاصل از واگذاری دارایی‌های سرمایه‌ای مثل فروش نفت و گاز و غیره نسبت به سال قبل، ۳۷ درصد افزایش پیدا کرده است». همچنین «اعتبارات تملک دارایی‌های سرمایه‌ای در این لایحه ۳۲۷ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی شده‌است که در مقایسه با بودجه ۱۴۰۱، ۲۶ درصد افزایش پیدا کرده است.»

رابعاً با توجه به تورم ۴۰ درصدی اعلام شده توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در سال ۱۴۰۲ «هیچ‌گونه افزایش یارانه‌های نقدی و معیشتی برای سال ۱۴۰۲ در نظر گرفته نشده است.»

خامساً عنایت داشته باشیم که در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی بودجه دستگاه‌های دولتی - حکومتی در مقایسه با بودجه سال ۱۴۰۱ «۸۸۰ هزار میلیارد تومان افزایش پیدا کرده است» به‌بیان‌دیگر «بودجه جاری ۴۰ درصد نسبت به سال ۱۴۰۱ افزایش پیدا کرده است»؛ و این در حالی است که افزایش حقوق کارمندان دولت در این لایحه ۲۰ درصد در نظر گرفته شده‌است که بر پایه حتی تورم ۴۰ درصدی اعلام شده در این لایحه برای سال ۱۴۰۲ خود این نشانده این است که (منهای تورم واقعی ۵۹ درصد سال ۱۴۰۲ که فوقاً مطرح کردیم و من‌های در نظر گرفتن عدم افزایش یارانه نقدی و معیشتی در سال ۱۴۰۲) فقط از این بابت سفره کارمندان دولت در سال ۱۴۰۲ «۲۰ درصد نسبت به سال

۱۴۰۱ کوچک‌تر می‌شود» به‌عبارت دیگر، دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در این لایحه رسماً اعلام می‌کند که در حال حاضر «تورم واقعی بیشتر از ۴۰ درصد است». همچنین رسماً اعلام می‌کند که با اینکه تورم واقعی بیشتر از ۴۰ درصد است، در این لایحه به‌طور میانگین حقوق کارمندان دولت تنها ۲۰ درصد افزایش پیدا می‌کند که معنای دیگر آن این می‌باشد که «با ۲۰ درصد کمتر از تورم در سال ۱۴۰۲ (بدون اینکه قدرت خرید مردم را جبران کند) عامدانه حقوق کارکنان را تضعیف می‌نماید». عنایت داشته باشیم که در لایحه بودجه ۱۴۰۲ که کلیات آن در مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به تصویب رسیده است میانگین افزایش حقوق کارمندان بخش دولتی ۲۰ درصد در نظر گرفته شده‌است و حداقل حقوق شاغلان دولتی هفت میلیون تومان و حداقل مستمری‌بگیران بازنشسته دو میلیون و ششصد هزار تومان در نظر گرفته شده‌است.

سادساً لایحه بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، مانند دیگر بودجه‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۴ سال گذشته «همچنان به درآمدهای نفتی استوار می‌باشد» که با محاسبه ۶۶۰ هزار میلیارد تومانی تبصره ۴۴ این لایحه پیشنهادی، وابستگی بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی به درآمدهای نفتی بیش از ۴۷ درصد خواهد شد. علی‌ایحال، در این لایحه دولت پادگانی ابراهیم رئیسی پیش‌بینی کرده است که «در سال آینده ۶۰۳ هزار میلیارد تومان از محل فروش نفت درآمد کسب

نماید که برای تحقق آن نیاز به فروش روزانه ۴/۱ میلیون بشکه نفت است آن هم با قیمت هر بشکه ۸۵ دلار و نرخ تسعیر ۲۳ هزار تومانی». البته در این شرایط که تحریم‌های اقتصادی سرمایه‌داری غربی به سرکردگی امپریالیسم هار آمریکا در حال افزایش روزمره می‌باشد تحقق این مبلغ از درآمد نفتی برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم امری غیر قابل تصور می‌باشد. در نتیجه خروجی این امر «ایجاد سونامی کسر بودجه و به صفر رسیدن بودجه عمرانی کشور است». چراکه ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان داده است که «هرگز این رژیم حاضر به کاهش بودجه جاری خود نمی‌باشد (اگر نگوئیم که در طول سال به انحاء مختلف این بودجه جاری را افزایش بیشتری می‌دهند).

سابقاً در بودجه ۱۴۰۲ هزینه دستگاه‌های امنیتی و سرکوب و دستگاه‌های تبلیغاتی و خبری و نهادها ذهنیت‌ساز برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم رشد قابل توجهی پیدا کرده‌اند. به طوری که «بودجه سه نهاد سرکوب‌گر رژیم (سپاه و وزارت اطلاعات و فرماندهی کل انتظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) ۲۰۳ هزار و چهارصد میلیارد تومان (دویست و سه هزار و چهارصد میلیارد تومان) می‌باشد». همچنین در لایحه بودجه ۱۴۰۲ قرارگاه خاتم‌الانبیاء (با آن همه درآمدهای نجومی که دارد و بیش از یک پنجم سرمایه‌های کشور در اختیار دارد) جزء نهادهای بودجه گیر دولت شده‌است؛ و در «دو ردیف جداگانه در این لایحه در سال ۱۴۰۲ بیش از ۱۶ هزار میلیارد تومان از

دولت پادگانی ابراهیم رئیسی بودجه دریافت می‌کنند.»

ثامناً در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در طول ۴۴ سال گذشته بودجه‌های رژیم به دلیل ضعف برنامه‌ریزی و عدم شفافیت و فقدان انضباط مالی و واقعی نبودن میزان درآمدها و ترکیب ضد تولیدی و رشد دیوان‌سالاری، پیوسته و علی‌الذوام با کسری بودجه‌های نجومی همراه بوده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در ۴۴ سال گذشته) «برای جبران کسری بودجه‌های نجومی با تکیه بر قرضه از سیستم بانکی و چاپ پول بی پشتوانه و تحمیل تورم افسار گسیخته و کاهش قدرت خرید و کاستن از ارزش پول ملی (که باعث کاستن از ارزش بدهی دولت می‌شود) و غارت صندوق‌های بازنشستگی (که در رأس آن سرمایه‌های سازمان تأمین اجتماعی قرارداد) و نپرداختن بدهی‌های خود به نهادهای زحمتکشان (که در رأس آنها بدهی ۶۰۰ هزار میلیارد تومانی دولت ابراهیم رئیسی به سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد) و فروش اوراق قرضه یا استقراض از بانک‌ها (که بدهی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی از بانک‌ها از این بابت در این شرایط بیش از یک میلیون میلیارد تومان می‌باشد) تلاش کرده است تا کسری بودجه خود را جبران نمایند؛» که البته پس از ۴۴ سال در این شرایط موضوع کسری بودجه و بدهی‌های دولت بدل به فاجعه‌ای برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و مردم نگون‌بخت ایران شده است، چراکه تورم و گرانی افسار گسیخته و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور و رشد قیمت ارز و دلار و حتی

افزایش نجومی اخذ مالیات از مردم و استقراض از بانک‌ها و چاپ بی رویه پول بدون پشتوانه و اقتصاد مصرفی و غارت صندوق‌های بازنشستگان و نپرداختن بدهی‌ها توسط دولت جامعه و اقتصاد کشور را در آستانه فروپاشی همه جانبه قرار داده است؛ بنابراین، در همین رابطه است که در هفته گذشته رسانه‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «از تعیین یک کمیته ۷ نفره توسط سران سه قوه برای تحقق یک قلم ۱۰۸ هزار میلیارد تومانی از کسری بودجه سال ۱۴۰۲ تحت‌عنوان «مولدسازی دارایی‌های دولتی» خبر دادند». تا آنجا که در این رابطه رسانه‌های رژیم نوشتند که «تحقق ۱۰۸ هزار میلیارد تومان منابع پیش‌بینی شده در لایحه بودجه ۱۴۰۲ از این بخش با تردید مواجه است» و روزنامه حکومتی آرمان در ۸ بهمن ۱۴۰۱ در این رابطه نوشت که: «به‌عنوان حامی حاکمیت، یکدست شدن قدرت را شکست خورده می‌دانیم.»

باری در خصوص مصوبه «مولدسازی دارایی‌های دولت که در شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران قوای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۲۱ آبان ۱۴۰۱ به تصویب رسید و به تأیید خامنه‌ای هم رسید» یکی از نمایندگان مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گوید: «نمی‌شود که سران قوا بنشینند و ۲۹۰ نماینده مجلس و شورای نگهبان را کنار گذاشته و هر چه می‌خواهند تصویب کنند، ما چگونه در چشم ۸۶ میلیون ایرانی نگاه کنیم و سکوت کنیم». البته در پاسخ به انتقاد این نماینده مجلس

نیکزاد عضو هیئت رئیسه مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم گفت که: «نباید از تریبون عمومی انتقادات علیه این طرح بشود». علی ایحال، بدین ترتیب بود که «معاون اول دولت ابراهیم رئیسی، هفته گذشته بخشنامه‌ای صادر کرد و به همه وزرا دستور داد که املاک و اموال مازاد خود را از طریق بورس کالا با مزایده عمومی حراج کنند». در خصوص حجم ریالی املاک و اموال مازاد دولت فرهاد دژپسند وزیر اقتصاد دولت روحانی در سال ۱۳۹۷ اموال دولت را حدود ۷ میلیون میلیارد تومان دانست. البته دولت پادگانی ابراهیم رئیسی می‌گوید، ارزش این اموال در سال ۱۴۰۰ به چهارده میلیون میلیارد تومان رسیده است. عنایت داشته باشیم که «این دو برابر شدن ارزش اموال مازاد دولت در دولت پادگانی ابراهیم رئیسی نه به‌دلیل افزایش اموال است، بلکه در نتیجه تورم سالیانه می‌باشد». در خصوص امکان حل کسری بودجه و بدهی‌های دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در این شرایط از توسط فروش اموال مازاد دولت، باید توجه داشته باشیم که از آنجاییکه وزیر اقتصاد دولت رئیسی و رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس پادگانی یازدهم رژیم می‌گویند، «تنها کسری بودجه سال جاری (سال ۱۴۰۱) ۵۰۰ هزار میلیارد تومان است» که اگر به فرض محال دولت پادگانی ابراهیم رئیسی بتواند «حداکثر ۲۰ درصد از اموال مازاد دولتی را به فروش برساند، رقمی نزدیک به ۳ میلیون میلیارد تومان حاصل می‌شود» که فی‌المجلس «۵۰۰ هزار میلیارد تومان آن خرج

کسری بودجه ۱۴۰۱ می‌شود» و «یک میلیون میلیارد تومان آن بدهی دولت به بانک‌ها است» و «۶۰۰ هزار میلیارد تومان آن بدهی دولت به سازمان تأمین اجتماعی است» و «۳۰۰ هزار میلیارد تومان آن اوراق قرضه قبلی فروخته شده‌است». البته به فرض محال «از ۳۰۰ هزار میلیارد تومان باقی مانده هم» دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، «بیش از ۵۰۰ هزار میلیارد تومان کسری بودجه سال ۱۴۰۲ دارد» و «۱۴۲ هزار میلیارد تومان سال ۱۴۰۰ و ۱۲۵ هزار میلیارد تومان چاپ پول و یا خلق پول بدون پشتوانه‌ای است (که طبق ادعای ناصر همتی رئیس اسبق بانک مرکزی رژیم مطلقه فقاهتی) دولت پادگانی ابراهیم رئیسی از شهریور ۱۴۰۰ تا آذر ماه ۱۴۰۱ ایجاد کرده است، می‌باشد.

لذا، به همین دلیل بود که احسان خاندوز وزیر اقتصاد دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در جلسه رأی اعتماد مجلس پادگانی یازدهم رژیم گفت: «یک دهه گذشته استهلاک سرمایه از نرخ سرمایه بیشتر بوده است». یادمان باشد که این فاجعه کسری بودجه و بدهی‌های دولت در شرایطی است که طبق اعلام روزنامه ستاره صبح در چهارم مهرماه، تنها سود خالص ۲۰ بنگاه بزرگ رانتهی کشور بالغ بر ۲۵۰ هزار میلیارد تومان می‌باشد. باز این در شرایطی است که طبق گزارش تحقیق و تفحص از فولاد مبارکه توسط مجلس یازدهم رژیم «مبلغ ۹۲ هزار میلیارد تومان اختلاس مورد شناسایی قرار گرفته است». آن چنانکه روزنامه اعتماد در چهارم دی‌ماه نوشت: «در



کشور ایران اگر تا دیروز اختلاس‌ها ۱۲۳ میلیاردی بود امروز هر قلم آن به ۹۲ هزار میلیارد تومان رسیده است، پنت‌هاوس و ویلاهای شمال تهران با قیمت‌های ۷ تا ۱۵ میلیون دلار وجود دارد که از املاک بورلی هیلز آمریکا هم گران‌تر می‌باشد» و باز این در شرایطی است که روزنامه شرق در ۹ اسفند ۱۴۰۰ نوشت: «دارویی که در داخل کشور ایران به قیمت ۵۰۰ هزار تومان تولید می‌شود و مسیر توزیع‌اش هم کاملاً شناخته شده است به قیمت ۲۵ میلیون تومان به دست مصرف‌کننده نگون‌بخت ایرانی می‌رسد». فراموش نکنیم که «تولید و توزیع دارو در ایران در دست دو هلدینگ بزرگ برکت و تیپیکو و ۲۵ شرکت زیر مجموعه آن می‌باشد که همگی وابسته به بیت رهبری هستند»؛ و باز این در شرایطی است که طبق گزارش روزنامه ستاره صبح ۵ اردیبهشت ۱۴۰۱: «بر اساس آمار بانک مرکزی، متوسط قیمت فروش یک متر خانه در تهران که در سال ۱۳۹۶ پنج میلیون تومان بوده است، در اسفند سال ۱۴۰۰ به ۳۵ میلیون تومان و در سال ۱۴۰۱ به ۴۸ میلیون تومان رسیده است.»

باری، بدین ترتیب است که باید داوری کنیم، «دلایل بن بست بحران‌های هزار توی نظم حاکم بر کشور ایران و در رأس آنها بحران اقتصادی، در تندیچ امروز حرکت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، اساساً سیاسی است و تنها پاسخ سیاسی می‌طلبد نه راه حل اقتصادی.» زیرا در چنین شرایطی، شکاف‌ها در بالای حکومت تعمیق پیدا کرده است و چشم‌انداز

برون رفت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم از بحران سیاسی و اقتصادی که در آن گیر کرده، وجود ندارد. مع‌الوصف، «در این شرایط تندپیچ و هولناک، سیاست‌ها و تصمیمات حزب پادگانی خامنه‌ای اساساً بر اساس حفظ نظام به هر قیمتی می‌باشد». بی‌شک، در چنین وضعیتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، «ضربه پذیرتر از هر دوره‌ای دیگر است». بدین ترتیب است که از این فرصت باید کارگران برای افزایش حداقل دستمزد خود توسط شورایی عالی کار بر پایه دو مؤلفه هزینه سبد معیشت و نرخ تورم در راستای بهبود و گشایش در زندگی و معیشت‌شان استفاده بکنند؛ بنابراین، «کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در راستای بازتولید ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ و پر کردن حفره‌های استراتژیک آن ابرحرکت اعتراضی (که باعث سرکوب و رکود و فرود آن ابرحرکت اعتراضی گردید) که در رأس آنها «خلأ جنبش فراگیر اعتصابات اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) قرار دارد» و در کادر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، باید بتوانند توسط شعار افزایش فوری دستمزدهای ۱۴ میلیون کارگر تابع قانون کار و بهبود معیشت آنها، اردوگاه عظیم نیروی کار ایران (اعم از کارگری و کارمندی) را به‌عنوان موتور محرکه حرکت‌های اعتراضی - اعتصابی سراسری جهت تحول عظیم ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بسیج نمایند.



یادمان باشد که مبارزه برای افزایش دستمزد ۱۴۰۲ چهارده میلیون کارگر تابع قانون کار بر پایه دو مؤلفه هزینه سبد معیشتی خانوار و تورم واقعی کشور و با در نظر داشتن مسئولیت بازتولید ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ از مسئولیت‌های مهم کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط می‌باشد.

تاسعا در روز چهارم بهمن ماه ۱۴۰۱ بود که سخنگوی اقتصادی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی اعلام کرد که «آنچه در لایحه بودجه ۱۴۰۲ وجود دارد ضریب میانگین افزایش حقوق است و آنچه پس از تصویب مجلس اجرا خواهد شد افزایش پانزده تا بیست درصدی حقوق است تا توازن بیشتری ایجاد شود برای اینکه میزان افزایش حقوق موجب دامن زدن به تورم و تبدیل به یک نمایش اجتماعی نشود تلاش کردیم به‌اندازه حداکثر میزان افزایشی که در دخل و در آمد بودجه ۱۴۰۲ ممکن است این افزایش‌ها را متناسب در جهت حقوق کارمندان داشته باشیم وی تصمیم‌گیری در مورد مزد کارگران را به شورای عالی کار ارجاع داده و بیان داشت که رویکرد اصلی دولت در موضوع مزد کارگران بازگشت به قانون است، قانون شورایعالی با حضور شرکای اجتماعی را به رسمیت می‌شناسد؛ و در ادامه همین صحبت بود که سخنگوی اقتصادی دولت پادگانی رئیسی سخن از شروع جلسات شورایعالی کار در خصوص تعیین مزد ۱۴۰۲ گفت که از چهارم بهمن ماه ۱۴۰۱ شروع شده‌است». باز هم یادآوری می‌کنیم که

«ماده چهل یک قانون کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم (که بسترساز تکوین شورایی عالی کار با حضور سه‌جانبه شرکای اجتماعی دولت و بخش خصوصی و نماینده دست‌ساز حکومتی کارگران می‌باشد) حداقل دستمزد کارگران تابع قانون کار کشور را بر پایه دو عامل (نرخ تورم و سبد هزینه معیشت خانوار) تعریف می‌نماید که البته شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم از آغاز تاکنون عملاً معیار هزینه تأمین سبد معیشت خانوار کارگری (به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های تعیین حداقل دستمزد کارگری) حذف کرده است و در چهار دهه گذشته تنها بر نرخ تورم دست‌ساز نهادهای حکومتی تکیه کرده‌اند». البته در هشت سال جنگ (رژیم با حزب بعث عراق) حتی همین تورم دست‌ساز هم عمل نکردند و در طول ۸ سال افزایشی در دستمزد کارگران صورت نگرفت. در فرایند «پسا جنگ هم باز حتی همین تورم دست‌ساز حکومتی اجرا نکردند.»

باری، به همین دلیل است که در خصوص دستمزد ۱۴۰۲ با اینکه تورم اعلام شده توسط مرکز آمار رژیم «۵۳ درصد و تورم خوراکی‌ها ۶۳ درصد اعلام شده‌است، باز برخی از نمایندگان مجلس پادگانی یازدهم رژیم و گروهی در دولت پادگانی سیزدهم ابراهیم رئیسی روی عددهای حول و حوش ۲۰ درصد (مانند افزایش حقوق کارمندان طبق لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۲ دولت ابراهیم رئیسی) مانور می‌دهند و می‌خواهند علاوه بر اینکه از مؤلفه هزینه سبد معیشتی خانوار برای تعیین حداقل حقوق

طرفه بروند، حتی نرخ تورم دست‌ساز حکومتی هم نادیده بگیرند. لازم به ذکر است که طبق گزارش خبرنگار ایلنا (شنبه ۱۴۰۱/۱۱/۸) «تا قبل از اولین نشست جلسه رسمی دستمزد ۱۴۰۲ شورای عالی کار، کمیته دستمزد هیچ‌گونه جلسات مقدماتی در رابطه با دستمزد ۱۴۰۲ نداشته‌است و این موضوع امر کم سابقه می‌باشد و البته دلیل آن هم این است که در این مرحله شورای عالی کار در تعیین حداقل دستمزد ۱۴۰۲ به دنبال ماست مالی و فرمالیته کردن است تا به صورت دستوری (مانند کارمندان دولتی در لایحه بودجه) دستمزد ۱۴۰۲ را به سود دولت و بخش خصوصی و بر علیه ۱۴ میلیون خانوار کارگری تحمیل نمایند. طبیعی است که وقتی کارگران، «تشکل‌های مستقل کارگری فراگیر ندارند و پایه جنبشی، در جامعه مدنی جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خود رهبری جمعی درون‌زای دینامیک ندارند و در مذاکرات سه‌جانبه شرکای اجتماعی، شورای عالی کار دست‌ساز حکومتی همه‌چیز به التفات و سوء گیری‌های حکومتی بستگی دارد، در چنین شرایطی نمی‌توان به تعیین مزد عادلانه دست پیدا کرد». در نتیجه، این همه باعث گردیده است که در این شرایط فرا بحرانی یا فاجعه‌بار، با شروع نشست‌های شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (برای تعیین میزان حداقل دستمزد ۱۴۰۲ کارگران مشمول قانون کار) بحث پیرامون اهمیت افزایش مزد مطابق نرخ واقعی تورم و سبد معیشت (آن چنانکه در ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

مطرح شده است) دغدغه اصلی ۱۴ میلیون خانوار زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایرانی (اعم از کارگری و کارمندی) بشود؛ زیرا: اولاً امسال به علت «ابحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ جامعه بزرگ ایران همچنان ملتهب از تأثیر آن می‌باشد در نتیجه این امر باعث گردیده که حساسیت بحث‌های مرتبط با افزایش دستمزد ۱۴ میلیون نفر کارگر و کارمند تابع قانون کار نسبت به سال‌های گذشته بیشتر باشد». یادمان باشد که آن چنانکه در سرمقاله نشر مستضعفین شماره ۱۶۴ (ارگان عقیدتی، جنبشی، سیاسی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) تحت‌عنوان «سال ۱۴۰۱ بر مردم ایران چگونه گذشت؟» مطرح کرده‌ایم «جامعه ایران در فرایند رکود و فرود ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ وارد فرایند جدیدی از حیات و حرکت خود شده است که می‌توانیم به دوران «مبارزه و اعتراض مدام و مستمر و دائمی تعریف بکنیم» بی‌تردید مهم‌ترین مشخصه این دوران اینکه پتانسیل کنش‌گری اعتراضی و مطالباتی تمامی گروه‌های جامعه بزرگ ایران چه در عرصه صنفی و مدنی و چه در عرصه سیاسی به‌شدت بالا رفته و دینامیک‌تر شده است. لذا همین امر باعث گردیده است تا زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) امسال با پتانسیل عظیم‌تری مبارزه مطالبه جویانه افزایش دستمزد سال ۱۴۰۲ خود را دنبال نمایند.

ثانیاً اکنون دیگر هم برای بالایی‌های قدرت و هم برای پایینی‌های قدرت

روشن شده‌است که «پروژه حاکمیت یکدست حزب پادگانی خامنه‌ای، شکست خورده است و کمترین دستاورد ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ آب انداختن در خانه مورچه‌ها و رشد تضاد در بالایی‌های قدرت می‌باشد». به طوری که در این شرایط این همه باعث گردیده که رهبری و سران سه قوه رژیم، در بن بست نظری و عملی کامل در حل بحران‌های هزار توی رژیم قرار بگیرند که البته همین بن بست در حل بحران‌ها که معلول ناکارآمدی و فساد ساختاری و سیستمی چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد خودبه‌خود عاملی است تا زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (اعم از کارگری و کارمندی) به این واقعیت و حقیقت دست پیدا کنند که «حق و حقوق دادنی نیست، بلکه گرفتنی است» همچنین ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی این درس بزرگ را به زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) آموخت که «اردوگاه عظیم نیروی کار، بدون جامعه مدنی جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین هرگز نمی‌توانند، حتی در عرصه مبارزه مطالبه‌محور صنفی خود (که در رأس آنها مبارزه برای افزایش دستمزد، توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه می‌باشد) به دستاوردی دست پیدا کنند»؛ بنابراین، بدین ترتیب است که باید داوری کنیم که «نخستین و حیاتی‌ترین شرطی که در چارچوب آن زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی

کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) می‌توانند به مبارزه خود برای افزایش دستمزد توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، ادامه بدهند، سازمان‌یابی و آگاهی‌یابی زحمتکشان به صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی تکوین یافته از پایین می‌باشد؛ به عبارت دیگر، «تا زمانی که جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی دینامیک تکوین یافته از پایین زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) مستقل از بالایی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور مادیت پیدا نکنند، ضمانتی برای موفقیت زحمتکشان در مبارزه برای افزایش حداقل حقوق توسط شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود ندارد.»

ثالثاً وجود بازار سیاه وسیع نیروی کار در این شرایط (که جمعیت بیکاران طبق گفته خود مسئولین نظام حدود ۲۰ میلیون نفر می‌باشد) از یک طرف و از طرف دیگر با عنایت به اینکه کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر رسماً از شمول قانون کار خارج می‌باشند، همچنین از آنجاییکه ۹۸ درصد کارگران ایران با قراردادهای موقت و غیر دائمی مشغول به کار می‌باشند و فاقد امنیت شغلی هستند و با عنایت به اینکه جامعه کارگری و کارمندی ایران فاقد تشکیلات مستقل سراسری می‌باشند، همه و همه باعث گردیده که اجرای مؤثر مقررات حداقل دستمزد حتی در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم ناممکن باشد. مع‌الوصف، از اینجا است که

در تحلیل نهایی «تصمیمات شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در تعیین دستمزد ۱۴۰۲ یک دستور حکومتی از بالا خواهد بود، نه تصمیم شورای مستقل از حاکمیت در چارچوب منافع زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی کار ایران (اعم از کارگری و کارمندی)». علی‌ایحال، همین امر باعث گردیده است که در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، همیشه موضوع تعیین دستمزد کارگران برای زحمتکشان ایرانی اعم از کارگری و کارمندی یک دغدغه باشد، چراکه خودشان در انجام و معماری آن دستی ندارند.

رابعاً از آنجاییکه «ضامن اجرای قوانین تعیین حداقل دستمزد، شکل‌های مستقل زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی کار ایران اعم از کارگری و کارمندی و یا جامعه مدنی جنبش‌های دینامیک نهادینه خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای جمعی تکوین یافته از پایین می‌باشد»؛ و همچنین از آنجاییکه زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران اعم از کارگری و کارمندی در این شرایط هم «فاقد» شکل‌های مستقل سراسری هستند و هم فاقد جنبش‌های نهادینه‌شده خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین می‌باشند» بنابراین همین امر باعث گردیده که «در خلأ شکل‌های مستقل و در خلأ جنبش‌های نهادینه‌شده، تعیین حداقل دستمزد توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم امری در خدمت حاکمیت

و سرمایه‌داران باشد نه در خدمت زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی کار اعم از کارگری و کارمندی». بی‌شک این امر هم باعث گردیده که در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم زحمتکشان تابع قانون کار یا تابع لایحه بودجه دولت، پیوسته و علی‌الدوام نسبت به تعیین دستمزد خودشان دغدغه همه جانبه داشته‌باشند. چرا که «همه زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (اعم از کارگری و کارمندی) بر این باورند که این منافع حکومت و سرمایه‌داران و بخش خصوصی است که تعیین کننده دستمزد آنها می‌باشد، نه هزینه سبد معیشت ۱۴ میلیون خانوار کارگری و یا تورم واقعی کشور». آنها در طول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیوسته شاهد بوده‌اند که در کادر ماده ۴۱ قانون کار (که تعیین حداقل دستمزد سالانه کارگران و کارمندان تابع قانون کار را بر پایه دو مؤلفه تعیین هزینه سبد معیشت و تورم تعریف می‌کند) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همه سال به صورت مهندسی شده (توسط نهادهای آماری خود از مرکز آمار تا بانک مرکزی و غیره) رژیم اقدام به آمارسازی جعلی برای شورای عالی کار دست‌ساز خودش می‌کند. برای مثال هنگام تعیین حداقل دستمزد ۱۳۸۹ (در دولت محمود احمدی‌نژاد) توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بانک مرکزی رژیم (که یک نهاد پایه‌ای جهت اعلام تورم سالانه می‌باشد) «در طول یک ماه دو رقم کاملاً متفاوت در باره نرخ تورم منتشر کرد یعنی در حالی که قبلاً نرخ تورم ۴/۲۵ درصد اعلام کرده



بود در ضمن مذاکرات شورایعالی کار نرخ تورم را ۴/۲۰ درصد اعلام کرد.»
خامسا از آنجاییکه تعیین حداقل دستمزد در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط «مذاکرات سه‌جانبه» در جلسات شورایعالی کار به انجام می‌رسد، با توجه به اینکه اعضا شورایعالی کار (در نشست‌های سه‌جانبه شورایعالی کار برای تعیین حداقل دستمزد کارگران) شامل نماینده یا نمایندگان حاکمیت یا دولت و نماینده یا نمایندگان کارفرما یا سرمایه‌داران و بخش خصوصی یا خصوصی و بخش سوم نماینده یا نمایندگان کارگران می‌باشد، در خصوص بخش دولت و بخش خصوصی یا کارفرمایان پر روشن است که در تحلیل نهایی هر دو آنها منافع مشترک دارند و یک هدف دنبال می‌کنند و آن هم دستیابی به نیروی کار ارزان برای استثمار هر چه بیشتر کارگران یا کسب بیشتر سود می‌باشد، اما در این رابطه آنچه که قابل توجه است اینکه «نماینده یا نمایندگان بخش کارگری نشست شورایعالی کار، در خلأ تشکل‌های مستقل کارگری و کارمندی، خود تشکل‌های زرد، دست‌ساز حکومتی در طول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده‌اند». علی‌هذا، همین امر باعث گردیده است که جلسات سه‌جانبه شورایعالی کار در خصوص تعیین حداقل دستمزد ۱۴ میلیون کارگر ایران در تحلیل نهایی، «یک جانبه باشد، نه سه‌جانبه» و آن هم دولت و یا نماینده دولت است. لذا، همین امر باعث گردیده که از آغاز الی الان «این دولت و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است که به‌صورت یک جانبه و دستوری

از بالا دستمزد کارگران را تعیین می‌نماید و به نمایندگان شورای عالی کار تزریق و تحمیل می‌کند و از بعد از آن است که افراد جلسه شورای عالی کار در کادر مشخص شروع به چکش کاری حداقلی و محدود شده (آن هم برای راضی کردن موکلین خودشان) می‌کنند». بی‌تردید پاشنه آشیل و چشم اسفندیار جلسات شورای عالی کار در تعیین دستمزد کارگری همین «خلأ نماینده تشکل‌های مستقل کارگری می‌باشد.»

یادمان باشد که در ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، وظیفه تشکل‌های غیر مستقل وابسته به حکومت از خانه کارگر تا تشکل‌های حکومتی انجمن‌های اسلامی و بسیج کارگری و شوراهای کارگری و غیره «نه سازمان دادن به اراده کارگران جهت تأمین منافع کارگران بود بلکه بیش از همه در راستای امنیتی کردن کارگاه‌ها و نظارت و سرکوب کارگران بوده است» بنابراین، به همین دلیل است که در ۴۴ سال گذشته این تشکل‌های زرد دست‌ساز حکومتی کارگری بیش از دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به سازمان‌یابی مستقل کارگران حساسیت داشته‌اند و پیوسته و علی‌الدوام آن را خطری برای موجودیت خود تلقی می‌کرده‌اند. البته در قانون کار و قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم «شرایط سخت‌گیرانه‌ای برای رسمیت یافتن تشکل‌های مستقل کارگری مطرح شده‌است». خروجی این همه باعث گردیده که در طول ۴۴ سال گذشته دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی

بتوانند با عصای همین تشکل‌های زرد غیر مستقل حکومتی کارگری هر نوع تلاشی برای ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری را به شدت سرکوب نمایند. باری، بدین ترتیب است که باید داوری کنیم که «تا زمانی که ۱۴ میلیون نیروی کار تابع قانون کار (اعم از کارگری و کارمندی) نتوانند به تشکل‌های دینامیک و مستقل خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین و مستقل از بالایی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ‌چپ دست پیدا کنند و نتوانند، توسط همین تشکل‌های دینامیک مستقل تکوین یافته از پایین خود، نماینده خود در جلسات شورای عالی کار، در رابطه با تعیین دستمزد بشوند، هرگز نباید انتظار آن داشته‌باشند که نمایندگان سه‌جانبه حکومتی جلسات شورای عالی کار به نفع آنها داوری کنند و منافع آنها را تضمین نمایند و یا نمایندگان تشکل‌های زرد غیر مستقل حکومتی در جلسات شورای عالی کار به‌عنوان نماینده آنها از منافع آنها دفاع نمایند.»

پر روشن است که این همه باعث می‌گردد تا جامعه ۱۴ میلیون نفری کارگران ایران همه ساله در رابطه با تعیین دستمزد خود توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بزرگ‌ترین دغدغه را داشته‌باشند؛ زیرا آنها خوب می‌دانند که هیچ اراده و انتخاب و قدرتی و نماینده‌ای در این رابطه ندارند تا بتوانند به‌صورت میدانی در برابر دو جناح دولت و بخش خصوصی از منافع خودشان حمایت نمایند. خلاصه اینکه «کارگران بدون نیرومند

شدن، توسط جنبش‌های فراگیر دینامیک خودجوش و خودسازمانده و نهادینه‌شده و خود رهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین و مستقل از بالایی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ‌چپ، نمی‌توانند از منافع خودشان دفاع بکنند».

مع‌الوصف، به همین دلیل است که در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، توسط شورای عالی کار این رژیم از گذشته تا حال، حداقل دستمزد (دست از جلسات سالانه شورای عالی کار، موضوع ماده ۴۱ قانون کار این رژیم) که پایه همه دستمزدهای گروه‌های ۲۰ گانه طبقه بندی مشاغل کارگری (موضوع ماده ۴۹ و ۵۰ قانون کار این رژیم) می‌باشد، حتی کفاف معیشت ۱۰ روز آنها را هم نداده و نمی‌دهد.

سادساً عنایت داشته باشیم که موضوع تعیین حداقل دستمزد ۱۴ میلیون نیروی کار کشور ایران (آن چنانکه در ماده ۴۱ قانون کار مطرح شده‌است) موضوعی نیست که مبدع آن رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم باشد بلکه بر عکس این موضوع محصول پیکار کارگران با سرمایه‌داران در کشورهای متروپل سرمایه‌داری مغرب زمین در قرن نوزدهم و بیستم می‌باشد و هدف از این امر آن بوده است که «با تعیین حداقل دستمزد سالانه، به دفاع از سطح زندگی کم درآمدترین و آسیب‌پذیرترین خانوار کارگری بپردازند»؛ و لذا به همین دلیل است که باید بگوییم که «خود قانون کار و به‌خصوص ماده ۴۱ آن، در خصوص تعیین حداقل دستمزد کارگران، امری است که

در دهه شصت بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل شد؛ زیرا رویکرد پوپولیسمی خمینی و شعارهای صوری مستضعف پناهی او در راستای بسیج کردن مردم در جریان انقلاب ۵۷ از یک‌طرف و از طرف دیگر نظامی که تحت رهبری خمینی توانست از بطن توده‌ای‌ترین انقلاب قرن بیستم بیرون بیاید، هرگز نمی‌توانست بدون پوشش و برگ انجیر دفاع صوری از زحمتکشان و مستضعفین (هر چند به‌صورت دروغین) قدرت خود را در دهه شصت در جامعه انقلابی و انقلاب کرده و رادیکال بزرگ و رنگین کمان ایران نهادینه نماید؛ بنابراین، به همین دلیل بود که احمد توکلی (وزیر کار دولت موسوی) قبل از تصویب قانون کار در شورای تشخیص مصلحت نظام، قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تلاش می‌کرد تا «رابطه کارگر با سرمایه‌دار در جامعه پسا انقلاب ۵۷ ایران در چارچوب باب فقهی اجاره و جعاله تعریف نماید». بدین خاطر آگاهی جامعه کارگری ایران و مبارزه اعتراضی آنها در این رابطه مانع از اجرای این رویکرد به‌شدت ارتجاعی و دگماتیستی کارگزاران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود. ماحصل اینکه از اینجا بود، «قانون کار فعلی رژیم نتوانست توسط شورای نگهبان و مجلس به تصویب نهایی برسد، زیرا شورای نگهبان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که همه اعضا اصلی آن منتخب مستقیم و دست پرورده خمینی بودند و در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی خمینی می‌اندیشیدند و هنوز باوری به اسلام پراگماتیست تشخیص مصلحت خمینی بر پایه حفظ نظام مطلقه

فقه‌ای حاکم به‌عنوان اوجب الواجبات نداشتند) معتقد به‌غیر فقهی بودن این قانون بودند؛ که البته همین امر باعث گردید تا در نهایت قانون کار فعلی توسط شورای تشخیص مصلحت نظام (که خمینی به‌عنوان آترناتیو شورای نگهبان ساخته‌بود و بر پایه اسلام پراگماتیست خمینی مبتنی بر مانیفست اوجب الواجبات حفظ رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌باشد) به تصویب برسد.

یادمان باشد که از سال ۶۳ به‌بعد «خمینی دریافت که دیگر توسط فقه دگماتیست حوزه فقه‌ای (که در نظریه استبدادساز ولایت فقیه مانیفست خود کرده بود و در کتاب ولایت فقیه بر آن تأکید محوری می‌ورزد و هدف حکومت اسلامی مورد نظر و دست‌ساز خودش را هم اجرای همین احکام فقهی می‌دانست و بر این پایه بود که در سال‌های آغازین پسا انقلاب ۵۷ در راستای اجرای احکام فقهی مورد نظرش پیوسته می‌گفت «ما برای خربزه انقلاب نکرده‌ایم» و یا می‌گفت «اقتصاد مال خرها» و غیره) نمی‌تواند در قرن بیستم جامعه ایران را مدیریت نماید؛ زیرا خمینی می‌دانست «۹۸ درصد از مبانی فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی اقتباس شده از فقه جاهلیت عربستان قبل از اسلام است که به‌صورت امضایی (و موقت نه تأسیسی و دائم) وارد فقه مسلمانان (اعم از شیعه و سنی) شده‌است»؛ و بی‌تردید برعکس آنچه که شیخ مرتضی مطهری مدعی بود، این‌چنین فقهی نمی‌تواند جامعه مسلمین در قرن بیستم و یکم

مدیریت نماید. همین امر باعث گردید تا خمینی از سال ۶۳ به بعد بر پایه مانیفست «اوجب الواجبات حفظ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» موضوع «تشخیص مصلحت‌نظام (در چارچوب اسلام انطباقی پراگماتیستی) جایگزین اسلام دگماتیست فقهاتی و احکام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی بکند». باز هم تأکید و تکرار می‌کنیم و هرگز از این تکرار خود خسته نمی‌شویم که «خمینی در کتاب استبدادساز ولایت فقیه خود هدف اصلی تکوین حکومت اسلامی اجرای احکام فقهی می‌دانست، بنابراین پس از سوار شدن بر قدرت در فرایند پسا ۲۲ بهمن ۵۷ او از سال ۶۳ دریافت که اگر بخواهد احکام فقهی را در جامعه ایران پیاده کند و یا حکومت به دست آمده را در خدمت اجرای احکام فقهی درآورد حکومت و قدرت از دست او خارج می‌شود.»

یادمان باشد که خمینی در فردای ۲۲ بهمن ۵۷ موضوع فقهی حجاب اجباری زنان را به‌عنوان اجرای اولین احکام فقهی مطرح کرد که این امر با اعتلای جنبش زنان ایران (در اسفندماه ۵۷ و تظاهرات بزرگ آنها در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ به مناسبت روز جهانی زن) روبه‌رو شد که جهت رفو و ماستمالی کردن موضوع سید محمود طالقانی به میدان آمد و گفت این فتوای خمینی در خصوص حجاب تحمیلی زنان یک نصیحت پدرانانه بوده نه حکم اسلامی البته خمینی هم ناچار شد از این طنز طالقانی حمایت نماید و عقب نشینی کند. ولی عقب نشینی خمینی موضعی بود چراکه

به موازات نهادینه شدت قدرت نظام مطلقه فقه‌ای حاکم، خمینی دوباره چهره فقه‌ای خودش را در این رابطه به نمایش گذاشت. آن چنانکه در سال ۵۹ شاهد بودیم که او با کمک سید محمد بهشتی کوشید تا لایحه فوق العاده دگماتیستی و فقه‌ای و ارتجاعی قصاص خودش را جهت تصویب به صورت دستوری به مجلس اول تحمیل نماید و با تمام قوا هم از این لایحه دگماتیستی و ارتجاعی هم حمایت کرد (و در رابطه با این لایحه بود که حتی جبهه ملی را مرتد اعلام کرد و مصدق را کافر خواند و مهندسی مهدی بازرگان را هم به چالش کشید و او را وادار به رویارویی با جبهه ملی در حمایت از خمینی و رژیم او کرد) علی ایحال طنز قضیه اینجا است که این لایحه قصاص خمینی (که نمایش رویکرد تمام‌عیار فقه دگماتیستی او بود، آن‌چنان ارتجاعی بود که با اینکه ۴۲ سال است که توسط خود خمینی و سید محمد بهشتی تحویل مجلس رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم گردیده هنوز در آنجا خاک می‌خورد و حتی برای یکبار هم به صحن مجلس نیامده است.

باری، به هر حال «خمینی این زرنگی را داشت که حکومت و قدرت به دست آورده خودش را فدای فقه و فقه‌دگماتیست حوزه‌های فقهی نکند». بلکه برعکس همه چیز را (حتی نماز و روزه مردم مسلمان نگون‌بخت ایران و یا به قول آذری قمی دست پرورده خمینی حتی توحید را) باید «در پای حفظ نظام و حکومت و قدرت باد آورده ذبح کرد و از اینجا بود که برای

خمینی اوجب الواجبات حفظ رژیم مطلقه فقهاتی شد و برای او قدرت مطلقه ولی فقیه (که در حد قدرت خدا و پیامبر می‌باشد) بالای اخلاق و قانون قرار دارد و مصون از پاسخگویی به مردم و قانون و غیره می‌باشد و هر جنایتی حتی در حد قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ برای او مباح می‌باشد» تا آنجا که دیدیم که او اعلام کرد: «حتی برای حفظ این نظام می‌توانیم فتوا به تعطیلی نماز و روزه و حج مسلمانان ایران هم بدهیم».

در ادامه این رویکرد بود که خمینی «مانیفست تشخیص مصلحت نظام» را جایگزین «مانیفست اجرای احکام فقهی» گذشته خود (به‌عنوان هدف نظام) کرد؛ و باز در همین رابطه بود که خمینی در اواخر سال ۶۷ قبل از وفاتش «با بازسازی قانون اساسی ولایت‌مدار سال ۵۸ خودش، اصل ولایت مطلقه فقهاتی را جایگزین ولایت مشروط قبلی کرد» و با «حذف تمامی نهادهای شورایی حکومتی بالایی‌های قدرت، ولی فقیه مطلقه حاکم را بالای قانون و اخلاق نشانند» و «مشروعیت همه‌چیز را در کشور ایران مشروط به تنفیذ ولی مطلقه فقیه حاکم کرد که از نظر او در حد خدا و پیامبر بر مسلمین قدرت دارد». به هر حال از اینجا بود که «او شورای تشخیص مصلحت نظام را به‌عنوان آلترناتیو شورای نگهبان تعیین کرد» و «تصویب قانون کار نخستین دستاورد شورای تشخیص مصلحت نظام او بود.»

سابقاً خطر مهمی که امسال تعیین دستمزد ۱۴۰۲ (توسط نشست سه‌جانبه

گرایی شرکای دست‌ساز حکومتی شورایعالی کار) را تهدید می‌کند، اینکه، از آنجاییکه «قبل از نشست سه جانبه‌گرای حکومتی شورایعالی کار، کمیته تعیین مزد شورای عالی کار در رابطه با تعیین هزینه سبد معیشتی کارگران در سال ۱۴۰۲ هیچ‌گونه جلسه‌ای نداشته‌است، لذا، به نظر می‌رسد، آن‌ها می‌خواهند مذاکرات مهندسی‌شده تعیین مزد ۱۴۰۲ (برعکس سال ۱۴۰۱) را به روال قبل از سال ۹۵ برگردانند (و بدون در نظر گرفتن حداقل هزینه سبد معیشت خانوار کارگری در این شرایط «که طبق پیش‌بینی قبلی کمیته مزد در خصوص سال ۱۴۰۱ که ماهیانه ۱۸ میلیون و دویست‌هزار تومان می‌باشد و حتی بدون در نظر گرفتن تورم واقعی جاری که بیش از ۵۳ درصد و تورم مواد خوراکی که بیش از ۷۰ درصد می‌باشد» به‌صورت دستوری و دیکته شده از بالا دست‌مزد ۱۴ میلیون نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) تابع قانون کار کشور را در سال ۱۴۰۲ تعیین کنند.

نکاتے چند در رابطہ با

چالش های دستمزدهای

پایین تر از نرخ واقعی تورم

و هزینه سبد معیشت خانوار

۱ - بازم با نزدیک شدن سال جدید «کمیسیون تعیین دستمزدها (که از طرف سه نیروی رسمی، که شامل نماینده دولت، نماینده کارفرما و نمایندگان کارگران می‌شود) از طرف شورای عالی کار تشکیل می‌شوند، تا بحث بر سر دستمزد سال ۱۴۰۳، و مقدار افزایش آن را آغاز کنند». نگاهی به پرونده عملکرد این نهاد از آغاز تا به امروز می‌توان به روشنی دید که: اولاً «نمایندگان کارگران در کمیسیون تعیین دستمزدها فقط اسماً نمایندگان کارگران کشور ایران هستند، ولی در عمل همه آنها از آغاز الی الان نمایندگان خانه کارگر دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده‌اند» که «خود دولت آنها را تعیین و انتخاب می‌کنند». و لهذا، در همین رابطه است که از آغاز الی الان «حتی یکی از نمایندگان کمیسیون تعیین دستمزدهای شورای عالی کار از طرف نمایندگان کارگران مستقل از حکومت، جهت شرکت در کمیسیون تعیین دستمزدها انتخاب نشده‌اند». در نتیجه همین امر باعث گردیده که در طول ۳۴ سالی که از عمر قانون کار دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذارد پیوسته و علی‌الدوام، «چالش و دشواری‌های سختی برای کارگران در تعیین حداقل دستمزد وجود داشته است، و دغدغه جدی کارگران ایران پیوسته و علی‌الدوام این

است که هر سال منتظرند ببینند ارباب قدرت حاکم برای حداقل دستمزد چه رأیی از پیش تعیین کرده است.»

ثانیاً بدون استثنا در طول ۳۴ سال گذشته، «تصمیمات این نهادهای دست‌ساز حکومتی، همیشه به ضرر کارگران بوده است، و هیچ‌گاه این کمیسیون‌ها تصمیمات خود را بر اساس حقوق واقعی کارگران و بر اساس سبب معیشتی و تورم موجود در جامعه ایران نگرفته‌اند.»

۲ - تصمیمات ۳۴ سال گذشته شورای عالی کار در رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در خصوص تعیین حداقل دستمزد کارگران نشان می‌دهد که پیوسته و علی‌الذوام «نرخ تورم واقعی از افزایش دستمزدها بالاتر بوده است، که این موضوع باعث کاهش مزد واقعی کارگران و اقبال پایین، مزدبگیران شده است و سال به سال قدرت خرید کارگران کاهش پیدا می‌کند». علی‌ایحال، به همین دلیل است که «شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم و به خصوص اعضای کارگری آنکه دست‌نشانده خانه کارگر و رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بوده‌اند، شاید سی سال قبل می‌توانستند توجه تعدادی از کارگران را به خود جلب نمایند، یا امیدهای واهی ایجاد کنند، اما تکرار این نمایش حکومتی با ماهیت ضد کارگری باعث گردیده که دیگر حتی ناآگاه‌ترین کارگران را هم نمی‌توانند بفریبند.»

۳ - امسال نیز تصمیم شورای عالی کار همان خواهد بود که از «قبل دولت یادگانی ابراهیم رئیسی حداقل دستمزد در قانون بودجه ۱۴۰۳، ۲۰ درصد

و در بهترین حالت تا ۳۰ درصد تعیین کرده‌اند) می‌باشد» و این در حالی است که مطابق آمار رسمی اعلام شده توسط خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «تورم رسمی در شرایط فعلی ۴۵ درصد می‌باشد، بنابراین معنای دیگر آن این می‌شود که در این صورت دستمزد سال ۱۴۰۳ کارگران، حداقل ۱۵ درصد از تورم رسمی اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم عقب‌تر می‌باشد، به بیان دیگر مزد واقعی کارگر و قدرت خرید کارگر در سال ۱۴۰۳، ۱۵ درصد کاهش می‌یابد». مع الوصف، تمام این نمایش‌های شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که نام تعیین افزایش حداقل دستمزد بر آن نهاده شده‌است، «در اساس چیزی جز کاهش مزد واقعی و قدرت خرید کارگران نمی‌باشد». از اینجاست که دیگر تمام کارگران ایران خوب می‌دانند که «با هر افزایش دستمزد توسط شورای عالی کار، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، با گران کردن اجناس و دلار و تورم افسار گسیخته، دستاوردهای طبقه مزدبگیر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را از بین می‌برد.»

گفتنی است که در جلسات شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با سه جانبه‌گرایی کارگران، کارفرمایان، دولت، کمیسیون دستمزدها «گاه به ظاهر جانب کارگران می‌گیرند، ولی در نهایت همان تصمیم قبلی رژیم مطلقه فقهاتی در باب دستمزد کارگران را تایید می‌کنند» و باز این همه باعث گردیده که در شرایطی که «حتی کمیسیون پژوهش‌های مجلس

پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، خطفقر در جامعه را ۳۰ میلیون تومان اعلام کرده، مزد کارگران همچنان یک‌سوم، یک‌چهارم، یک پنجم و حتی به یک ششم خطفقر و به هر حال زیر خطفقر می‌باشد.»

۴ - عنایت داشته‌باشیم که همین که «از مزد صحبت می‌شود، خود این دلالت بر نظام حاکم که، نظام سرمایه‌داری است، می‌کند» که «در نظام سرمایه‌داری هیچ‌چیز نمی‌تواند عادلانه باشد، چه رسد به مزد که به خودی خود نافی هر گونه عدالتی در نظام سرمایه‌داری است». یادمان باشد که «مطابق قواعد و قوانین اقتصاد سرمایه‌داری، کارگر نیروی کارش را به مبلغی که بازار کار تعیین می‌کند، می‌فروشد. مزد عادلانه از نظر سرمایه‌داری همان است که مطابق بازار کار پرداخت می‌شود و بی‌تردید از نظر سرمایه‌داران این مزد به‌نحوی است که کارگر بتواند به زندگی بخور نمیر خود ادامه دهد، و امکان بازتولید نیروی کار را داشته‌باشد». باری، بدین ترتیب است که «مادام که کارگر در نظام سرمایه‌داری مجبور است که نیروی کار خود را بفروشد، حرف زدن از مزد عادلانه یک شوخی بیش نیست.»

۵ - حتی اگر مزد ۱۴۰۳ «۳۰ درصد هم نسبت به سال ۱۴۰۲ افزایش پیدا کند، در آن صورت مزد کارگران در کشور ایران در ماه ۱۲۰ دلار می‌شود، که با مقایسه با کشورهای دیگر منطقه (امثال آذربایجان ۲۰۰ دلار، ارمنستان ۲۱۰ دلار، عراق ۲۶۰ دلار، کویت ۳۲۷ دلار، امارات

۴۰۶ دلار، قطر ۴۹۳ دلار، ترکیه ۵۶۰ دلار، بحرین ۷۹۰ دلار، عربستان سعودی ۸۰۰ دلار و عمان که ۸۹۳ دلار می‌باشند) خود این آمار نشان دهنده آن است که دستمزد کارگران در کشور ایران در پایین‌ترین حد در سطح منطقه می‌باشد» بنابراین از اینجاست که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم، که «تا زمانی که نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی حاکم بر کشور ایران می‌باشد، مشکل عقب ماندن دستمزدها از نرخ تورم و کاهش مدام قدرت خرید طبقه کارگر نیز وجود خواهد داشت.»

برای فهم این مهم باید به آمارهایی که خود رژیم در رابطه با مزد کارگران در سال‌های گذشته در کشور ایران داشته‌اند، توجه لازم بکنیم چراکه برای مثال «مزد ماهانه کارگران ایرانی در سال ۵۸ معادل ۴۲۹ دلار، در سال ۸۸ معادل ۳۵۸ دلار، در سال ۱۴۰۰ معادل ۱۶۳ دلار، در سال ۱۴۰۱ معادل ۱۳۵ دلار، در سال ۱۴۰۲ معادل ۱۲۳ دلار و در ۱۴۰۳ در صورتی که حداقل مزد ۳۰ درصد نسبت به سال ۱۴۰۲ افزایش پیدا کند معادل ۱۲۰ دلار می‌باشد». باز هم خود این آمار «بهترین نمایش افزایش فقر در جامعه کارگری ایران می‌باشد.»

۶ - اساسی‌ترین موضوع برای طبقه کارگر و مزد و حقوق بگیران هر جامعه‌ای از جمله جامعه ایران «قرارداد و موضوع چگونگی جایگاه حقوق کار در ظرف قانون کار است» یعنی اینکه:

آیا در جامعه حقوق کار به‌طور واقعی در مقررات و ضوابطی به‌عنوان قانون

تجلی یافته یا نه؟

آیا حقوق کار در جامعه متناسب با حقوق بین‌المللی است یا نه؟
آیا حقوق کار به‌گونه‌ای است که پاسخ‌گوی نیازهای طبقه کارگر و مزد و حقوق بگیران باشد؟

پاسخ کوتاه به همه سؤال‌های فوق در خصوص قانون کار برای زحمت‌کشان ایران در طول ۳۴ سال گذشته منفی می‌باشد. مع‌هذا، در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم، که «بخشی از دشواری‌های کارگران در این رابطه معلول نادیده گرفته شدن "حقوق کار" در قانون کار، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». بدین ترتیب که «باید بگوییم مادامی که این قانون کار همچنان در روابط و مناسبات بین کارگر با انواع کارفرماهای دولتی و خصوصی وجود دارد دشواری و مشکلات حقوق کارگران و زحمت‌کشان جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نیز وجود دارد» و اینکه تصور کنیم که به «فرض محال با کنترل عواملی چون تورم در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌توان امیدوار به از میان برداشتن این دشواری‌ها در تعیین حداقل حقوق به میزانی که مشکلات اقتصادی خانوارهای کارگری و مزد و حقوق بگیران از بین خواهد رفت، خیال باطلی است». گفتنی است که، همین قانون کار فعلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، طی یازده سال بعد از نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سال ۱۳۶۹ (که بیش از یکسال از فوت خمینی می‌گذشت) از تصویب مجمع تشخیص نظام گذشت. در طول

یازده سال قبل از تصویب قانون کار، رژیم «بر پایه مصوبات شورای انقلاب و دولت موقت و غیر موقت موضوع حقوق کار را به صورت روزمره تعریف و عمل می‌کردند». لازم به ذکر است که «اولین اقدام شورای انقلاب و دولت موقت بر چیدن تشکل‌های کارگری در واحدهای بزرگ تولیدی بود که طی بخشنامه‌ای شورای انقلاب به کارگران ایران اعلام کرد، البته هنوز هم در واحدهای بزرگ اثری از سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری مستقل نیست». بر این مطلب بیافزاییم که در سال‌های آغاز پس از انقلاب ضد استبدادی بهمن ۵۷ محمدرضا بهشتی دبیر کل حزب جمهوری اسلامی جهت سازمان‌گری کارگران، بخشی از کارگران را در حزب جمهوری اسلامی به کار گرفت که اینها همان‌هایی هستند که اکنون شخصیت‌های شناخته شده حزب اسلامی کار و خانه کارگر و غیره تشکیل می‌دهند که طبعاً با توجه به تأثیرپذیری از حکومت آمادگی ایفای نقش سیاسی غیر طبقاتی دارند. ضمناً در طول ۳۴ سال گذشته که از عمر قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذرد، «نماینده‌گی کارگران در کمیسیون تعیین مزد سه جانبه‌گرای شورای عالی کار توسط این تشکیلات کارگری زرد حکومتی مشخص می‌شوند.»

باری، اهمیت قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این است که «این قانون کار مدت یازده سال بین شورای نگهبان و مجلس‌های نمایندگان در حال پاس دادن به هم بود، اما پس از یازده سال چکش‌کاری قانون کار

بالاخره آنها نتوانستند به تصویب قانون کار فعلی دست پیدا کنند در نتیجه در سال ۱۳۶۹ شورای مصلحت تشکیل گردید و قانون کار فعلی به تصویب شورای مصلحت نظام رسید». ضعف‌های عمده‌ای که قانون کار فعلی رژیم مطلقه فقهاتی دارد عبارتند از:

الف - عدم انطباق بسیاری از موارد این قانون کار با حقوق به رسمیت شناخته و مندرج در مقاوله‌نامه‌ها و کنفدراسیون یا سازمان‌های بین‌المللی.

ب - رویه غیر دموکراتیک در نهادهای تصمیم‌گیرنده، که در متن قانون کار فعلی از جمله در شورای عالی کار که فاقد رأی دو برابری کارگر با کارفرمایان و دولت به‌عنوان کارفرمای بزرگ است. گفتنی است تعداد آرای کارفرمایان خصوصی و دولت دو برابر رأی کارگران است.

ج - موجودیت یافتن تشکلهایی که بنا به اهمیت بخش ششم قانون کار فاقد استقلال و آزادی عمل کارگران در برپایی آن است، زیرا این نهادها با اراده مستقیم و بی واسطه کارگران شکل نگرفته‌است.

د - طبق ماده ۱۹۱ همین قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این اجازه به دولت‌ها می‌دهد تا کارگاه‌های دارنده پنج کارگر را برابر ماده ۱۹۱، از مسئولیت قانون کار خارج کنند که این اتفاق در دولت به‌اصطلاح اصلاح‌طلب سید محمد خاتمی با افزایش کارگاه‌های دارنده ۱۰ کارگر که معاف از مسئولیت قانون کار هستند، تصویب شد و در دولت احمدی‌نژاد باز طبق همین ماده ۱۹۱ قانون کار کارگاه‌های داری پنج کارگر معاف از

مسئولیت اجرای قانون کار شدند، باز طبق همین ماده کارگرانی که در مناطق آزاد تجاری و اقتصادی کار می‌کنند، از شمول قانون کار فعلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خارج می‌شوند.

۷ - آنچه در رابطه با حداقل دستمزد کارگری موضوع ماده ۴۱ قانون کار باید در نظر بگیریم اینکه «حداقل دستمزد تعیین شده توسط شورایی عالی کار در پایان هر سال تنها برای بخشی از جامعه کارگران مزد پایه، در چارچوب طبقه بندی مشاغل موضوع ماده ۴۹ و ۵۰ قانون کار می‌باشد، اما برای اکثریت کارگران ایران حداقل مزد مصوبه شورایی عالی کار به‌عنوان مزد کار اعمال می‌گردد». عنایت داشته‌باشیم که «پرداخت‌های نابرابر حقوق کارگران تلاشی است که توسط آن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌کوشد، تا با "حقوق و مزد نابرابر در برابر کار مساوی" بین کارگران تفرقه و دو دستگی ایجاد کند» و باز در خصوص تفرقه بین کارگران بر پایه «حقوق نابرابر در برابر کار برابر» باید به وضعیت حقوق و سطح بیکاری بین زنان کارگر اشاره کنیم، که طبق نوشته سایت خبر آنلاین در مقاله‌ای در تیرماه گذشته مسئله مشارکت نیروی کار زنان در مقایسه با مردان می‌نویسد: «نرخ بیکاری زنان ۷۰ درصد بیشتر از مردان است». گفتنی است که آن «بخش‌هایی از زنان که در بیرون منزل کار می‌کنند، حداقل ۳۰ درصد از مردان کمتر دستمزد دریافت می‌کنند.»

۸ - در باب نقش کودکان کار که بخشی از نیروی کار به حساب می‌آیند

«آمارهای کودکان خیابانی را از ۸۰ هزار تا ۲ میلیون نفر اعلام کرده‌اند» مجلس شورای پادگانی یازدهم «تعداد کودکان کار ۱۵ درصد کل کودکان ایران اعلام کرده است». در همین گزارش مجلس آماده است که «۸۵ درصد از کودکان کار غیر ایرانی و اکثراً افغانی هستند این کودکان کار معمولاً در کارگاه‌های قالی‌بافی، کوره‌پزخانه، شاگرد مغازه، دست‌فروشی و... مشغول به کار می‌باشند». کودکان کار، «سخت‌ترین کارها را نسبت به سن شان انجام می‌دهند آنها هیچ‌گونه تشکلی نداشته تا حتی از حداقل سطح همکاری برای دفاع از حقوق‌شان برخوردار شوند».

۹ - کارگران آگاه جامعه ایران امروز به‌خوبی می‌دانند که «با هر افزایش دستمزد کارگران، رژیم مطلقه فقهاتی با گران کردن قیمت برق، آب، گاز، تلفن، اینترنت و دلار، تورم افسار گسیخته افزایش حقوق مزدبگیران را مصادره می‌نمایند». علی‌ایحال، در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «در این شرایط که خط‌فقر حداقل ۳۰ میلیون تومان می‌باشد، و به‌سرعت این خط‌فقر در جامعه امروز ایران در حال افزایش است در صورتی که افزایش حداقل دستمزد در سال ۱۴۰۳ به ده میلیون تومان هم برسد، باز یک‌سوم خط‌فقر است» که باز در این رابطه برای اینکه در شرایط فعلی بتوانیم شکاف عظیم دهک‌های بالا با دهک‌های پایین جامعه درک بکنیم، مقایسه حداقل حقوق کارگران را با لیست حقوق ماهانه نمایندگان مجلس پادگانی یازدهم رژیم که به‌تازگی حک شده‌است، نشان می‌دهد که

«رقم متوسط حقوق ماهانه نمایندگان مجلس پادگان‌های یازدهم رژیم مطلقه فقهتی حاکم ماهانه ۲۱۳ میلیون تومان می‌باشد.»

۱۰ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال حیات درونی و برونی خود (یعنی از خرداد ۱۳۵۵ الی الان) پیوسته و علی‌الدام بر این باور بوده و هست که «اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بدون آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و تشکیلات و رهبری خودجوش، هرگز قادر نیست تا خود را آزاد کند» و برای انجام «جنبش‌های بخش سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، آنها به ستاد متمرکز فرماندهی درون جوش کارگری از طریق شوراهای تکوین یافته از پایین خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر نیازمند هستند.»

۱۱ - قیمت یک مترمربع مسکن در تهران و شهرهای بزرگ ایران در شرایط فعلی «هشت برابر دستمزد ماهانه کارگران است». معنای دیگر این حرف آن است که، «یک کارگر برای اینکه یک خانه ۶۰ متر مربعی بخرد، باید علاوه بر اینکه هرگز در طول عمرش حقوق‌اش را هزینه نکند و علاوه بر اینکه در آینده به فرض محال قیمت مسکن ثابت بماند ۴۰ سال طول می‌کشد که یک مسکن ۶۰ متری صاحب بشود». همچنین عنایت داشته‌باشیم که «افزایش نرخ تورم به‌ویژه تورم در مسکن و همراه آن اجاره‌بهای بیش از ۵۰ درصدی نشان‌دهنده آن است که تنها همین یک قلم کالا افزایش حداقل دستمزد کارگران را بی‌اثر می‌کند» و کارگران

ایران را سال به سال فقیرتر می‌سازد. بر این مطلب بیافزاییم که بر اساس گزارش نهادهای حکومتی «نزدیک به ۳۸ درصد جمعیت ایران اجاره نشین هستند». البته «این رقم در تهران و شهرهای بزرگ به ۴۸ درصد هم می‌رسد». مع‌الوصف، به همین دلیل است که از سال‌ها پیش و پس از افشای گورخوابی و اتوبوس‌خوابی و پشت بام‌خوابی در شهرهای بزرگ من جمله تهران جدیداً راه حل دیگری برای ساختن یک سر پناه مردم مصیبت دیده ایران پیدا کرده‌اند و آن «زندگی در کانکس است».

مردمی که دیگر توش و توانی برای اجاره‌های سنگین و طاقت‌فرسا ندارند، «مجبورند که کانکس اجاره کنند»، تا فرض کنند بالای سرشان سقفی است. آنها اثاث قبلی زندگی‌شان را هم که دیگر جایی برای آنها نیست، به کانتینرهای اطراف شهر می‌برند به امید آنکه شاید روزی به خانه گذشته شان بازگردند. در سال ۱۳۹۶ نخستین گزارش‌ها از کانکس‌نشینی در رسانه‌های حکومتی منتشر شد و در این رابطه بود که شهروند در ۲۱ آذر ۱۳۹۶ نوشت: «برخی مشاوران املاک تهران از وجود محدود این کانکس‌ها در مناطق میانی شهر و از جمله منطقه ۲۲ هم خبر می‌دهند. این پدیده در برخی مناطق تهران به صورت اجاره کانکس دیده می‌شود اما ایجاد کانکس در پشت بام خانه‌ها و فضای مشاع اگرچه غیر قانونی است، اما با این حال برخورد جدی با این موارد غیرقانونی در ساختار شهر انجام نمی‌شود و با پرداخت پول توسط مالکان به سادگی قابل حل است.»

قابل ذکر است که در همان سال‌ها وزیر راه و شهرسازی از ۱۹ میلیون نفری که «بد مسکن» هستند خبر داد «بد مسکن‌هایی که در وضعیت‌های غیر قابل تصویری در حاشیه کلان شهرهای کشور مشغول به زندگی هستند.»

۱۲ - توجه داشته‌باشیم که «دولت پادگانی ابراهیم رئیسی برای سال ۱۴۰۲ حداقل دستمزد کارگران را تنها ۲۷ درصد افزایش داد و با افزایش ۲۷ درصدی حداقل دستمزد کارگران، از مبلغ ۴ میلیون و ۱۷۹ هزار تومان سال ۱۴۰۱ به ۵ میلیون و ۳۰۷ هزار و ۳۳۰ تومان رسانید این در صورتی بود که حتی تورم اعلام حکومتی در آن زمان ۴۷ درصد اعلام شده بود چرا که در آن زمان اقلام اصلی غذایی بیش از ۷۰ درصد و افزایش نرخ برخی مواد غذایی (طبق سایت اعتماد آنلاین در ۲۹ اسفند ۱۴۰۱) عبارت بودند از روغن خوراکی بیش از ۲۸۸ درصد، برنج بیش از ۷۱ درصد، گوشت گوسفند ۱۲۵ درصد، تخم مرغ بیش از ۸۲ درصد، و پیاز بیش از ۲۵۰ درصد بود»، بنابراین، به این ترتیب در سال ۱۴۰۲، با افزایش ۲۷ درصدی حداقل حقوق کارگران، دستمزد کارگران با احتساب بن کارگری و حق مسکن، تنها یک سوم یا به‌طور دقیق‌تر $\frac{9}{5}$ روز در ماه هزینه خانوار کارگری را کفاف می‌داد (سایت اقتصاد ۲۸ اسفند ماه).

باری بدین ترتیب است که «حتی اگر برای سال ۱۴۰۳، افزایش حداقل حقوق کارگران به ۳۰ درصد هم که برسد، برای جامعه ۱۴ و ۱۵ میلیون نفری کارگری، که با احتساب اعضای خانواده‌های‌شان یک جمعیت

۵۰ تا ۶۰ میلیون نفری (یعنی بیش از ۶۵ درصد از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند)، محکوم کردن آنان به مرگ تدریجی خواهد بود.»

۱۳ - در این شرایط حساسی تندپیچ حیات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که ابر بحران اقتصادی در جامعه بزرگ ایران بدل به ابر فاجعه شده‌است، و همزمان با سقوط ارزش ریال و افزایش قیمت دلار تا مرز هر دلاری ۶۶۵ هزار ریال، گرانی لجام گسیخته قیمت‌ها، به‌خصوص گرانی مایحتاج اولیه زندگی وارد را به استخوان اقشار محروم رسانده‌است. به‌طوری‌که روزنامه فرهیختگان در اول بهمن ۱۴۰۲ این وضعیت را با عنوان «تورم نهادینه شده در اقتصاد کشور» نام برد و هشدار داد که: «ریشه‌های اعتراضات پارسال را باید از این زاویه کاوش و جستجو کرد» و باز در همین رابطه است که سایت بهار نیوز در ۲۵ دی ماه ۱۴۰۲ نوشت: «به نظر می‌رسد با شرایط اقتصادی فعلی مسئولان کشور باید از هم اکنون مسئولیت ناآرامی‌های آینده در کشور را پذیرا باشند.»

۱۴ - طبق آمار رسمی «خط فقر در سال ۹۳ یک میلیون تومان، در سال ۹۸ سه میلیون و ۷۵۰ هزار تومان و در سال ۱۴۰۰ چهار و نیم میلیون تومان، در سال ۱۴۰۱ نزدیک به هشت میلیون تومان و در شرایط فعلی ۳۰ میلیون تومان می‌باشد». بدون هیچ تردیدی «تورم بالا در سال‌های گذشته در ایران، از عوامل اصلی بالا رفتن خط فقر است». علی‌هذا «گرانی مایحتاج عمومی، تورم رسمی بالای ۵۰ درصد در شرایط فعلی، کاهش

مداوم قدرت خرید مردم، دستمزدهای چندین بار زیر خط فقر اعلام شده توسط نهادهای رژیم مطلقه فقهانی حاکم، در کنار رکود و ورشکستگی اقتصاد بحران‌زده، در این شرایط سخت زندگی، تأمین معیشت مردم را با مخاطرات جدی روبه‌رو کرده است و گرانی و فقر و بیکاری میلیون‌ها نفر از مردم ایران را رسماً به زیر خط بقا رانده‌است.»

سؤال مهمی که در این شرایط قابل طرح است، اینکه «آیا وضعیت امروز ایران راه حل اقتصادی دارد یا راه حل سیاسی؟»

پر روشن است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۷ سال گذشته (از خرداد ۵۵ الی الآن) بر این باور بوده است که از آنجایی که «ریشه همه فقر، رکود، فلاکت، بیکاری، گرانی و غیره در تحلیل نهایی بازگشت پیدا می‌کند به سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی حاکم، بنابراین، به همین دلیل پیوسته و علی‌الدوام از نظر ما حل مسئله سرمایه‌داری رانتی، نفتی و حکومتی حاکم، راه حل سیاسی دارد، نه راه حل اقتصادی صرف.»

